START

REEL 30

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect
  damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the
manuscripts may appear paler.

AIIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

MS303-1980

Centimeter

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 mm

1 2 3 4 5

Inches

1.0 1.1 1.25 1.4 1.6 1.8 2.0 2.2 2.5 2.8 3.2 3.6 4.0 4.5 5.0 5.6 6.3 7.1 8.0 9.0

MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

Los Angeles,
University of California

Louise M. Darling Biomedical Library

History and Special Collections
Division

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.
Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117.
Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 30

(Richter-Bernburg No. 66)

Author: Yūsof b. Moḥammad b. Yūsof "Yūsofī"

Title : Jāmeᶜo l-favāyed

Richter-Bernburg No. 29)

Author: Zainoddīn ᶜAlī b. Ḥosain Anṣārī "Ḥājjī Zaino l-ᶜAṭṭār"

Title : Ekhtīārāt-e Badīᶜī

85 fols., 185 x 110 mm

Table

A. 18.

Coll. 1117
Ms. 30

Tebb
by Yosof b. Muhammad
b. Yosof al-Tabib.

dated 900 Hq.

30/x/53

Bought
prom Tehran

یک منی جوش بنند که تو قلعیی کرده باشند و شارب
ربت اکر شرب خوردن عرق دارد بعوض اب که بواسطه
طبخ کم شده عرق دران ریزند و اندک از اسرار که
واعظم نرکوبند و یک ویک روز در جای نهند بعد از ان جو
ف بیازند و بشربت مذکور ضم کنند که بهتر است و اندکی
وش بنند تا بکدلکر امیخته شود و اکر متقی باشد یا مولص مزاج
وباشد ان اجزا را جدا جدا بجوش بنند که نصف باقی ماند
ناه صاف کنند و بشکر یا قند یا عسل شیرین کنند تا
بیعت بواسطه تلخی ادویه متنفر نشود بعد از ان سه درم
وان و اندک مشک و گلابی نیز و بعده تنها قرار
ی دکه که افیون و بوش بخورد وجبر کنند تا اندکی از ان
ی کر دران ارتکاب ان میکرده بکذرد بعد ان بیاشامد
د این شخص افیون و بوش بسیار می خورده یک پیاله
زین شربت بخورد و اکر کم می خورده یا انکه

اندکی و قیمت است که حالت گرده نیم ساله پس است

و اگر روزی دو بار نیز حرفش یا افیون می خورده

دو بار از شربت مذکور خورد اما باید که در عصر

وقت سی بسیار نماید هر شش روز حاصل کند بعد از ان

دو وقت را یک وقت آرد و نیز سیر که هیچ

توشی باو نخواهد رسید ان الله تعالی بواسطه

بکرات تجربه کرده شده است همچنانکه تریاق

فاروق دفع زهر میکند این دفع ترس دافیون

میکند بفرمان خدای تعالی

[illegible]

سفوفی که گویند [illegible]

2

زرنبغ	اشنجوار	گل سفید	زنجبیل	پوست بلیله زرد	برگ مورد
یکمثقال	چارمثقال	چارمثقال	یکمثقال	یکمثقال	یکمثقال

زرنبغ و اشنجوار را نرم سوده با یکوزن و نیم آرد جو بیز که کهنه خمیر گرده

کلوچهابا ساخته در تنوری که آتش ان باعتدال باشد چنبانند تا نیک شده

خشک شود بعد ازان ان کلوچهارا با اجزاء دیگر نرم سوده بپزند

و دهان را با برگ و گلاب بشویند وانرا سفون را در بیخ دندانها باشند

صفت شیاف برای [illegible]

انزروت	دنباله بادنجان	زعفران	کهربا	کثیرا
۴ درم	نه درم	یکدرم	یکمثقال	۲ درم

میعه خشک تخم کندنا جمله را بهم کوفته مثل ارزن در آب کنند

۳ درم ۳ درم ۴ درم

تا حل گردد ادویه را بدان برشته و شافها فرود سازند و در وقت

بیا ساختن دست بروغن [illegible] آلوده چرب میکنند نافع باشد

جهت منع برقه

سماق	کثیرا خشک	گل ارمنی	عدس	پوست خشخاش	عناب	
یک کف	یک کف	یکمشت	یکمشت	سه عدد	ده عدد	

در یک و نیم کاسه اب بجوشانند تا کم از یک کاسه بماند بعد ازان

پر دساخته غرغره کنند

صفت شیاف طلای

ماهی زهره چینی	زعفران	کثیرا	زنجبیل	شیاف مامیثا	بلیلاز
دو مثقال	۳	۳ مثقال	۴		

نوشادر تراشیده برده جمع را بهم نیکو صلایه کنند

نیم مثقال بهمه مثقال

نسخهٔ علت

سنا مکی چهار مثقال	گل بنفشه یکمثقال	گل خطمی یکمثقال
چوب چینی یکمثقال	نان کلاغ دسته	برگ چغندر دسته
بادیان یکمثقال	۴ عدد	کاکرفیونی
دو مثقال	دو عدد	
خارخسک ۴ مثقال	اکلیل الملک دو مثقال	مجموع را

در یک کاسه آب جوشانده تا به نیمه آید صاف ساخته مغز فلوس خیارشنبر
مارو میمک دوازده مثقال
در آب ان حل کرده و بازخالی گرم روغن بادام اضافه نموده بدو نوبت دو روز
عمل کننده

اسم دفع تب لرزه
بر کف دست راست نوشته بوسید
تب لرزه درحال دفع شود
باذن الله تعالی

مکتوب اینست

ع ع ع ف ف الله ح

بستن تب
بنویسی بر میان دو کتف انکی که تب می کرد

لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف

الخبیر علت

این بود نسخهٔ ... مثقال گل ...
سنا مکی ... گل ... ۱۵
... ۱۵ ... ۱۵
... ۱۵ ... ۱۵
... ۱۵ ... روغن بید ۱۵
... ۱۵ ... ۱۵

با کتیرا و گلاب و آب غوره صاف کرده در ظرف سبز کشته
و در آفتاب گذارند و شافها سازند و بوقت حاجت بکار دارند
صفت روغن کندنا
عصاره گندنا یک من و روغن کنجد ده سیر هر دو را با یکدیگر یک جا آتش
نرم بجوشانند تا آب کندنا برود و روغن بماند ازین روغن
فرو دادن و حقنه کردن و طلا کردن همه صداع و بواسیر را
سود دارد و بغایت نافع است
جهت دفع خون بینی
بگیرند خاکستر کاغذ خشک یکدرم مازو سبز رنگ یکدرم برگ
گاو بک خشک شده یکدرم توتیا یکدرم این چهار چیز را نیک
کوفته و بیخته با ناچه در بینی صاحب رعاف دمند بغایت
آزموده است
از جهت باه افزایش طبع
خروس نیک رسیده بدو ... دانه چندانکه بیفتد انگاه ذبح کنند و
بعد از شستن درون او با نخود ... مغان نیم ... و ...
زیره و اندکی مصطکی و دارچینی در درون او اندازند
و درز او بدوزند چندانکه استخوان با گوشت یکی شود انگاه با
۴ کاسه آب و دو سیر نخود بجوشانند تا نیک چدا
شود بعد از آن شوربای او را صاف کرده بیاشامند
بعد از آن نیم کاسه آب برگ چغندر و یک سیر روغن کنجد و یکمثقال
بوره و بیده و یکمثقال نمک و پانزده مثقال فلوس خیارشنبر
خلط کرده عمل کنند امید اطلاقست

قهوه درهمه ۵۰	بنفشه درهمه ۵۲	خولنجان درهمه ۵	عود القرح که ساده وها بزرکو نبند درهمه ۵
بسباسه که ... بزرکونبند درهمه ۵	کبابه چینی درهمه ۵	قاقله کبیر درهمه ۵	قاقله صغیر درهمه ۵ / فرفیون درهمه ۳
مافریت اکر موجود باشد درهمه ۲	زراوند درهمه ۳	رکنی اعظم درهمه ۲۷	

الشيخ الحكيم النحرير ابن سينا ... فكان الاول عرشا والثاني كرسيا والثالث سماء والرابع نارا والخامس هواء والسادس ماء والسابع ارضا ... فكان الاول معدنا والثاني نباتا والثالث حيوانا والرابع ... والخامس ملكا والسادس انسانا ...

بستن تب راحرپت

بر کاغذ پاره بنویسد و بشوید و آبرا بیاشامد یا کاغذ
پاره را فرو برد بسته شود انشاء الله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله قیپوما بسم الله طیپوما بسم الله اکوها
بسم الله ابرپوما الا الی الله ترجع الامور عقدت
حمی فلان بحق هذه الاسماء نوع دیگر
بگیر در یسماع پنبه از عمل ابکاره نا تافته و هفت گره
و هفت گره زند و بر هر گرهی یکبار فاتحه و سه بار سوره
اخلاص و هفت بار این آیت بخواند هنالک ابتلی المؤمنون
وزلزلوا زلزالا شدیدا الآن خفف الله عنکم وعلم
ان فیکم ضعفا ذلک تخفیف من ربکم ورحمة
واولئک هم المهتدون و بر مجموم بندند نافع باشد
تب لرزه و ... را ... بنویسد بر سه پاره کاغذ
و هر روز بر ناشتا یکی را بخورد طیپوما ام عوسی
ابرسوما صدق عیسی و رفع ادریس بحت
دفع ماندگی این کلمات را بنویسد و با خود دارد
مانده نشود یا تمخیثا یا تمشیخیثا یا تمخیشا

۲

كتاب جامع الفوايد في شرح علاج الامراض

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد نامحدود حكيمي را كه بقانون حكمت وكامل الصناعه رحمت رافع انواع امراض و دافع اصناف اعراضست جلت آلاؤه وعمت نعماؤه و درود نامعدود رسولي را كه بجاوي رسالت و زبده نبوت طبيب عيوبست و شفاي صدور ملت است صلى الله عليه وسلم وبعد چنين گويد بنده فقير وكمينه حقير المتشفي بشفاء النافع المجيب يوسف بن محمد بن يوسف الطبيب المشتهر بيوسفي ستر الله عيوبه وغفر ذنوبه كه چون بتوفيق حضرت فياض رساله علاج الامراض كه علاج هر مرض و دواي هر عرض دروي مسطور است صورت اتمام وسمت انتظام يافت وبشرف مطالعه بعضي از فضلاء نامدار كه ايشانرا باين ضعيف بي مقدار التفاتي مي بود مشرف گرديد اشارت فرمودند كه كتابي در شرح مشكلات وطريق ترتيب مركباتي كه دران رساله مبين ومعين شده با زوايد فوايد از علامات امراض و امارات اعراض وغيرها بايد نوشت تا از مطالعه ان كافه انام از خواص وعوام مستفيد و بهره مند گردند لاجرم عنان قلم

بصوب اين مرقوم كه بجامع الفوايد موسوم است مصروف ميگردد اميد از واهب بغايت بي علت باري عز شانه آنست كه بعز اصغا وعين رضا معزز ومنور گردد والآن وقت الشروع في المقصود بعون الملك المعبود

علاج امراض سر مطلق صداع را خواه سببش خلطي از اخلاط بود خواه چيزي ديگر از گرمي و سردي و خشكي و تري و غيران رباعيه

اي ديده ز درد سر دلت رنج و عنا — ترك حركت كن و طلب راحت را

خطمي و بنفشه و سبوس گندم — مجموع بجوشان و در آبش نه پا

صفت ترتيب پاشويه مذكور گل خطمي و بنفشه از هر يك هيج درم سبوس گندم پانزده درم همه را در چهار من آب جوشند تا نزديك بسه من آيد نيم گرم پاشويه كنند صداع دموي يعني درد سري كه از خون باشد علامتش سرخي چشم و روي و شريانها است رباعيه

اي درد سر تو گشته از خون پيدا — گر بتواني رگ سر را بگشا

شربت ز گلاب و قند و آب ليمو — ترتيب كن و ماش و عدس ساز غذا

طريق ترتيب شربت مذكور گلاب چهار سير بده مثقال قند شيرين كرده پنج درم آب ليمو اضافه نمايند صداع صفرايي يعني درد سري كه از صفرا بود علامتش تلخي دهان و زردي چشم و درد است رباعيه

درد سر تو اگر بود از صفرا — صندل ميكن با آب گشنيز طلا

از اشربه مي طلب شراب نارنج

نیم معاد

وهذا اغذیه کشک جو و ماش و اکرا کیفیت ترتیب طلاء مذکور
صندل سفید پنج مثقال در چهار سیر آب کشنیز تر یا آب برگ کاسنی
یا برگ خرفه یا برگ بید یا برگ جیلان یا برگ خرفوله حل کرده بلته
کتان کهنه زمان زمان طلا کنند صفت شراب نارنج قند سفید نیم من
در نیم من آب جوشند تا اندک غلیظ شود و کف را فرو گیرند و پنج سیر
آب نارنج اضافه نمایند اشارت بمسهلاتی که در مرضهاء صفراوی باید داد
بعد از نضج صفرا و ظهور آثار آن از صفار قاروره و غیره صفت
منضج و پزنده صفرا بنفشه گل سرخ تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک دو مثقال
سپستان سی عدد تمر هندی و آلوی بخارا از هر یک پانزده درم
همه را در سی سیر آب جوشانند تا نزدیک بهفت سیر آید صاف کنند
و دو سیر و نیم ترنجبین و شکر سفید در آن حل کرده و صاف کرده
نیم گرم بیاشامند رباعیه بیماری مه که شد ز صفرا پیدا
باید که خورد ز بهر دفع صفرا یا حب بنفشه یا نقوع مسهل
یا آب انار و شیرخشت اعلی صفت حب بنفشه بنفشه دو درم تربد
یکدرم رب سوس پوست هلیله زرد از هر یک نیم درم محموده و انیسون
از هر یک دانگی همه را کوفته و بیخته با آب خمیر کنند و حبها سازند
در شربت بنفشه یا چیزی که مشابه آن بود غلطانند و سحر فرو برند

اگر ترنجبین نباشد بنفشه شیرین کنند

صفت شربت بنفشه در علاج ذات الریه خواهد آمد انشاء الله تعالی
صفت نقوع مسهل سناء مکی خالص پوست هلیله زرد از هر یک
پنج درم تخم کاسنی نیم کوفته یکمثقال بنفشه و گل نیلوفر و ریباس از هر یک
دو مثقال تمر هندی آلوی بخارا کشته زرشک از هر یک ده مثقال همه را یک شبانه
روز در نیم من آب گذاشته سحر صاف کرده نیم گرم رغبت کنند
صفت ترتیب آب انار و شیرخشت شیرخشت سه سیر در سه سیر گلاب
حل کرده و صاف کرده هشت سیر آب انار میخوش که با شحم آن فشرده
باشند اضافه نمایند صداع بلغمی یعنی درد سری که از بلغم باشد علامتش
گرانی سر و بسیاری خواب و سستی اعضاست رباعیه
آنرا که صداع بلغمی شد پیدا گو روغن قسط و فرفیون بساز طلا
شربت ز طبیخ بادیان بیاز و شهد طبیا کند کبوتر از بهر غذا
صفت روغن قسط قسط چهار درم سلیخه و فلفل و عاقرقرحا
و فرفیون از هر یک سه درم آتش بجکان دو درم همه کوفته در نیم من آب
جوشند تا نزدیک پنج سیر آید صاف کنند و ده سیر روغن زیت
یا کنجد اضافه نموده بجوشند تا روغن بماند صفت روغن فرفیون
فرفیون و قسط از هر یک دو درم آتش بجکان یکدرم پودنه کوهی سه درم
عاقرقرحا دو درم و نیم کندش یکدرم میویزج سه درم همه را کوفته در نیم من

اضافه ... مثقال شیرخشت ... نموده

شراب یا آب بجوشند تا نزدیک به پنج سیر آید صاف کنند و ده درم روغن
زیت یا کنجد اضافه نموده بجوشند تا روغن بماند طبیخ بادیان
عبارت از آبی بود که بادیان در وجوشیده باشند بیان مسهلاتی
که در بیماریهای بلغمی دهند بعد از نضج بلغم و ظهور اثر آن از اعتدال قوام
قاروره وغیره قوام قاروره آنست که دردی که داشته باشد در یکجا
جمع شود و غلظت و تیرگی ان کمتر باشد و نضج صفرا را حکیم صاحب رساله
بسه روز و بلغم و سودا را اگر غلیظ باشد بده روز داده صنعت
منضج و پزنده بلغم بادیان بادرنجبویه انیسون از هر یک دو مثقال
برسیاوشان اصل سوس مقشر نیم کوفته از هر یک دو درم انجیر بیست عدد
همه را در پنج سیر آب جوشانند تا نزدیک بهفت سیر آید صاف
کنند و بده مثقال گلقند عسلی شیرین کرده نیم گرم اختیار کنند
صنعت گلقند عسلی برگ گل سرخ تازه نیمی کوفته یا قیمه کرده بیک من
عسل آمیزند و چهل روز در آفتاب نهند یا برگ گل خشک پنج سیر
بکوبند یا بدست بمالند و بگلاب تر کرده نزدیک بده ساعت
بگذارند و بیکمن عسل آمیخته دو سه جوش دهند رباعیه
از بلغم اگر ترا مرض شد پیدا زان پیش که افکند تنت را از پا
اخراج کنش بحب اصطیخیقون یا حب ایارج یا حب قوقایا

و انزال العسل شیرین باید گرد

غذا نخود آب کنند

صنعت حب اصطیخیقون تربد صبر سقوطری حب النیل از هر یک
نیم درم بسفایج و پوست بلیله زرد از هر یک ربع درمی شحم حنظل محموده
از هر یک نیم دانگ همه را بکوبند و به بیزند و نیم درم غاریقون بوزیدان
کذرا نیده اضافه نمایند و با آب کرفس خمیر کنند و حبها ساخته در عسل
یا چیزی که مشابه ان بود غلطانند و فرو برند صنعت حب ایاره
تربد یکدرم حب النیل و انیسون از هر یک نیم درم شحم حنظل دانگی
نمک هندی دو دانگ همه را بکوبند و به بیزند و نیم درم غاریقون
بوزیدان کذرا نیده و یکدرم ایارج فیقرا اضافه نموده با آب بادیان
خمیر کنند و حبها ساخته بطریق حب اصطیخیقون فرو برند صنعت
ایارج فیقرا مصطکی و زعفران و سنبل و حب بلسان و عود بلسان
و اسارون و سلیخه و دارچینی از هر یک مثقال صبر سقوطری بیست مثقال
و بعضی شانزده مثقال میکنند همه را کوفته و بیخته در شیشه نگاه دارند
صنعت حب قوقایا صبر سقوطری و عصاره افسنتین یا برگ او و مصطکی
از هر یک درمی محموده و شحم حنظل از هر یک دانگی همه را کوفته و بیخته
با آب کرفس خمیر کنند و حبها ساخته بدستور حب ایارج فرو برند
صداع سودایی یعنی دردسری که از سودا باشد علامتش تیرگی رنگ و روی
و خشکی بینی و فکر فاسد است رباعیه گر درد سر ترا بسبب شد سودا

یا آب بادیان

از دست مده شربت افیتمون را   از شرحه و اکرا و نخود پیاز غذا
وز روغن بابونه و بادام طلا   صنعت شربت افیتمون
افیتمون ده درم در نیمن آب جوشند تا به نیمه آید صاف کنند و
بنیمن قند سپید دران حل کرده بجوشند تا بقوام آید صنعت روغن بابونه
گل بابونه تر سه سیر روغن کنجد نیمن در شیشه کنند و چهل روز
در آفتاب نهند یا گل بابونه خشک پانزده درم در نیمن آب جوشند
تا نزدیک به پنج سیر آید صاف کنند و ده سیر روغن کنجد اضافه
نموده بجوشند تا روغن بماند صنعت روغن بادام مغز بادام مقشر
پنج سیر قند یا چیزی که مشابه ان بود پنج درم بکوبند و قطره چند
آب گرم بروی پاشند و در طبق چینی که بر روی آتش نهاده باشند
بمالند تا روغنی که داشته باشد بیرون آید اشارت بمسهلاتی
که در علتهای سوداوی نافعست باید کرد در مرضی تو چون ز سودا پیدا
بعد از نضج سودا و ظهور آثار آن از ارتفاع ذکر قاروره وغیره
باشد که تنت پاک شود از سودا   معجون نجاح یا حب افیتمون
یا حب اسطوخودوس تناول فرما   شرح معجون و حبوب و تناول آن
می آید صداعی که از گرمی آفتاب حادث شود   از گرمی آفتاب هر که ترا
برگشت مزاج و درد سر شد پیدا   آب گل خطمی و لعاب بهیوش
آمیز بهم یکی و میساز طلا   صداعی که از سردی هوا عارض شود

8

گردی متاثر چو ز سردی هوا   زانسان که از آن شود صداعت پیدا
مرمکی و عنبر و لادن و مشک   در روغن زیت حل کن و بساز طلا
علامت نیک در صداع او را آنست که از بینی ریم آید یا خون در
روز برطرف میشود   مرمکی نیم درم کوفته عنبر لادن یک درم کوفته
و مشک نیم دانگ سوده و روغن زیت ده درم گرم کرده بهم آمیزند
و طلایه کرده زمان زمان طلا کنند صنعت منضج ویزنده سودا
اسطوخودوس و بادرنجبویه گاوزبان کوهی و شاهترج از هر یک
ده مثقال پرسیاوشان بادیان اصل سوس مقشر نیم کوفته از هر یک
دو درم همه را در سی سیر آب جوشانیده تا نزدیک بهفت سیر آید
صاف کنند و بده مثقال قند شیرین کرده نیم گرم رغبت کنند
صنعت معجون نجاح هلیله سیاه پوست هلیله کابلی و پوست
بلیله و آمله از هر یک ده درم اسطوخودوس و افیتمون و بسفایج
و تربد از هر یک پنج درم همه را بکوبند و به بیزند و لاجورد شسته
و غاریقون بموینه گذرانیده از هر یک دو درم اضافه نموده بچهار ...
عسل سرشته هر بار پنج مثقال غلولها فرو برند صنعت حب افیتمون
افیتمون درمی و نیم بسفایج نیم درم خربق سیاه و نمک هندی از هر یک
ربع درمی اسطوخودوس دو دانگ همه را بکوبند و به بیزند و با آب ...

غذا آب نخود و کوفته گوشت ماکیان فربه دارچینی و ...
اسفاناخ کنند

که صفتش در صداع بلغمی گذشت و غاریقون بوریه گدازانیده از هر یک
نیم درم اضافه نموده با آب خمیر کنند و حبها ساخته در شربت بنفشه
یا چیزی که مشابه آن بود غلطانیده فرو برند صفت حب اسطوخودوس
اسطوخودوس و افتیمون و بسفایج از هر یک ربع درمی تربد و پوست
هلیله کابلی و پوست هلیله زرد و صبر سقوطری از هر یک نیم درم
شحم حنظل دانگی همه را بکوبند و بیزند و دو دانگ غاریقون بوریه
گدازانیده اضافه نموده و با آب خمیر کرده حبها سازند و بدستور
حب افتیمون فرو برند صفت درد شقیقه یعنی نیم سر

هر درد شقیقه ای که آیی بعذاب — بگشا ز رخ علاج و تدبیر نقاب
با صمغ بکوب زعفران و افیون — وز بهر طلا خمیر سازش بگلاب

طریق ترتیب طلا مذکور صمغ عربی یک مثقال زعفران نیم دانگ
افیون یک دانگ همه را کوفته و بیخته بگلاب خمیر کنند و بر روی
کاغذ مرهم وار بر شقیقه چسبانند علاج امراض برسام یعنی آماس
یکی از دو پرده که در روی مغز بر کشیده است علامتش درد موی
تب دایمی و هذیان و خنده و سرخی زبانست رباعیه

برسام کسی را که بود از اسباب — بگشا ز خون بده شراب عناب
از ماش و جوش غذا کن و خلخله ساز — از صندل و آب سیب و کشنیز و گلاب

صفت سکنجبین در علاج ورم الطحال گذشت صفت حقنه که در تب
غب مناسب است بنفشه و گل خطمی و خبازی و ساق نیلو و عنب الثعلب از هر یک
ده مثقال عناب و سپستان از هر یک بیست عدد مغز کاجیره نیم کوفته
ده درم الوی بخارا ده مثقال همه را در سی سیر آب جوشند تا نزدیک
بده سیر آید صاف کنند و به سیر ترانجبین سفید در آن حل کرده و
صاف کرده ده درم روغن گاو اضافه نمایند و بدو نوبت نیم گرم
حقنه کنند حمی بلغمی یعنی تبی که از بلغم بود خواه لازمه و لثقه بود و خواه نایبه
و مواظبه علامتش نرمی نبض و کمی رنگ قاروره است و گرانی اعضا
و قلت تشنگی و کثرت خواب رباعیه

ای از تب بلغمی دلت گشته غمین — گردیده غمت بجان غمدیده قرین
نافع بود آن سکنجبین بسیاری — گر میل کنی بشربت افسنتین

صفت سکنجبین در شرح رباعی سابق
مذکور شد صفت شربت افسنتین افسنتین چهار درم تخم کرفس
سه درم سلیخه نیم کوفته دو درم همه را در نیمن آب جوشند تا بنیمه آید
صاف کنند و نیم من قند سفید در آن حل کرده بجوشند تا بقوام آید حمی سوداوی
یعنی تبی که از سودا بود خواه ربع بود و خواه غیر آن علامتش سختی
نبض و تیرگی بول و گرانی اعضا و فکر فاسد است رباعیه

چون گرم شود ز تب کسی را تن و جان — بنگر که چه خلط آمده باعث آن

کر باعث ان ورای سودا نبود   غرغره که دهند شربت گاوزبان
صنعت شربت گاوزبان   گاوزبان کوهی پنج درم در نیم من گلاب
جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و نیم من قند یا نبات در آن حل کرده
بجوشند تا بقوام آید یکدرم زعفران سوده اضافه نمایند حمی دقی یعنی
تب دق علامتش تب نرم دایمی و محکمی و باریکی نبض و برافروختن رخساره
بعد از غذا باعثش آنکه ز دل رود و بدن تاب و توان   می ده ذی علاج ان تا بتوان
قرص کافور و شربت خرفه و قند   آب جو و ماش و عدس و مرغ بریان
صنعت قرص کافور   مغز تخم کدو مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه و مغز تخم کاهو
از هر یک پنج درم گل سرخ و رب سوس و طباشیر از هر یک سه درم
صمغ عربی و صندل سفید و نشاسته از هر یک دو درم بادیان و کافور
از هر یک درمی همه را بکوبند و ببیزند و بلعاب اسپغول سرشته
قرصها کنند و هر صباح یک مثقال از وی در چهار سیر شیره خرفه حل کنند
و بده مثقال قند سفید شیرین کرده بیاشامند علاج اورامی که بر ظاهر
اعضا برآید از آماسها و جوششها و غیر آن   اورام یعنی اماسها
عضوت چو ورم کند چه پشت و پهلو   چه دست و چه پای چه بنا گوش و چه رو
گر ماده خون بود رگ خون بگشای   ور خلط دگر بود پس مسهل جو
فلغمونی که اماسی بود در غایت سرخی   علامتش تب تیز و درد و تیرگی

از زه

زونیت دباغیه انزاکه نمود فلغمونی اش بود   باید که بخته آورد طبع فرود
از اشربه اش دهی شراب نارنج   وز اغذیه اش آب جو و ماش و کدو
صنعت شربت نارنج   در صداع صفراوی گذشت   حمره بحا یعنی سرخ باد
علامتش سرخی بود که چون انگشت بروی نهند زایل شود و برزوی و چون بر
دارند باز سرخ شود دباغیه حمره چو شود عارض کسی مسهل جو
تا پاک کنی ز خلط صفراتش او   در شام و صباحش بی تعدیل مزاج
شربت سکنجبین کنی و آب کدو   صنعت سکنجبین در حمی بلغمی مذکور شد
کیفیت گرفتن آب کدو   کدو را در خمیر گرفته در زیر آتش کنند تا بپزد و بیرون
آرند و آبی که داشته باشد بگیرند   ورم ریحی یعنی اماسی که از باد باشد
علامتش انتفاخ با آروغ و خروج ریح است دباغیه ریحی چو بود ورم ز نفاخ مده
گر زوی نشود بتازگی باد کره   می ده ز ملطف و ز بهر تحلیل
خاکستر گرم کرده بر روی می نه   نفاخ چیزی را گویند که از وی نفخ تولد کند
چون لوبیا و ملطف چیزی را گویند که ماده را رقیق گرداند چون زوفا
ورم رخو یعنی اماس نرم تولد این علت از بلغم رقیق است دباغیه
چون باد ورم رخو شوی هنجانه   به زان نبود که قی کنی مستانه
وانگاه طلا کنی ز خل و نطرون   ممزوج با آب حور دیاد و ولانه
صنعت ترتیب طلای مذکور   نطرون یعنی بوره او خشک بکوبند و ببیزند و

و پیشتر که و آب مورد یا دولانه و مقدار عسل سرشته نیم گرم طلا کنند
خنازیر یعنی آماس خرد و محکم که برنگ اعضا بود و بگوشت چسبیده بود
حدوث این علت از امتلی و قصور هضم است رباعیه
هر کس گرفتار خنازیر شده   درمانده این مرض بتقدیر شده
چون کرده ضماد فلفل و خطمی و زفت   کارش به علاج و تدبیر شده
کیفیت ترتیب ضماد مذکور فلفل دو مثقال گل خطمی یکمثقال بکوبند و بپزند
و زفت ده درم بگدازند و همه را بهم سرشته ضماد کنند سلعه که آماسی
بود بشکل خنازیر اما بگوشت چسپیده نباشد و گاه باشد که بمقدار خربزه شود
تولد این علت از بلغم غلیظ است رباعیه هر خسته دلی که سلعه پیدا کرده
در دایره خسته دلان جا کرده   چون ادویه معفنه کرده طلا
آورده بکف آنچه تمنا کرده ذکر ادویه معفنه و طریق طلا کردن آن
آهک آب نارسیده و توفال مس از هر یک دو مثقال زرنیخ و بوره ارمنی
از هر یک مثقالی همه را بکوبند و بپزند و بده مثقال روغن گل سرشته
نیم گرم طلا کنند صنعت روغن گل در علاج وجع الظهر گذشت غده که آماسی
بود شبیه بسلعه اما از مقدار فندق زیاده نشود حدوث این مرض از بلغم و سودا است
غده که بود بسلعه در شکل شبیه   چون عارض کس شود چه جاهل چه فقیه
باید که به بندی و بجای اسرب   بر موضع آن بقول اهل تنبیه

سرطان که آماسی بود گرد و بشکل مایل بسبزی و تیرگی و حوالی آن از
رگها بهم خواسته باشد و ممتلی   زنج سرطان کسی که پیدا کرده
اندوه و غمش بجان و دل جا کرده   و غمش نتوان ولی مداوی نبود
در تنقیه سعی کرده و تا کرده   فایده تنقیه منع وی از تزاید است
جذام که از انتشار سرطان جمیع اعضا گویند علامتش سرخی رنگ مایل بسیاهی
و تیرگی و تنگی نفس و گرفتگی آواز و بسیاری عطسه و بسته شدن
منفذ بینی و ظهور غدها در اعضاست رباعیه آنرا که بود زنج جذام از گرده
باشد غرضش گزین مرض گردد   باشد چو علامت فرق فرقی دوشش
بگشای رگ و طبیخ افتیمون ده صنعت طبیخ افتیمون سنا مکی خاصه شسته درم
پوست هلیله کابلی و افتیمون در لته بسته از هر یک پنج درم سفایج
نیم کوفته چهار درم بنفشه و بادیان و پرسیاوشان و تخم کاسنی
نیم کوفته از هر یک دو درم آلوی بخارا و عناب و سپستان از هر یک
پانزده عدد همه را در سی سیر آب جوشند تا به نیم آید بعد سیر
صاف کنند و پنج سیر ترانجبین و ده مثقال مغز فلوس در آن حل
کرده و باز صاف کرده نیم گرم بیاشامند جمره بجیم یعنی آتشک
علامت وی آنست که پوست را بخورد و بپوساند و اندک بگوشت
فرو رود و چون خشک شود داغهای سیاه بماند رباعیه

از جمره تن تو جون بشود فرسوده   بشنو که ابو علی چنین فرموده
باید که پی طلا ز بعد مسهل   ممزوج کنی بسیر که عفص سوده

معنی عفص در علاج لثه دامیه تحریر پیوست نمله یعنی جوش شهار ریزه که با خارش و سوزش بود حدوث این علت از صفرای حریف لطیف است

ای تن ز برون ز نمله ات فرسوده   تشویش تو دم بدم ازان افزوده
صفرا چو برون کنی بمسهل ز بدن   پسوردت کنند و ازان شوی آسوده

نفاخه که جوششی بود پر آب شبیه آبله که از سوختن آتش حادث شود تولد این مرض از تصعد مائیه و محتبس شدن وی در تحت جلد است

گردد چو ز نفاخه تنت فرسوده   رگ زن که همان زمان شوی آسوده
مپسار شکاف یک یکش را و برو   می‌پاش روانی عنزروت سوده

جون از خون بود علامتش سرخی رنگست

ای کشته دل تو از دم آرزده   آزردگیت از دم طغیان کرده
یا بهم بصحت چو بینیم ترا   [illegible] ده رگ خود و ملین خورده

حدوث این علت از بخارهای غلیظ تیز است رباعیه

انرا که حصف بود چه درویش و چه شاه   باید که بجام رود پیکه و گاه
در خارج حمام رسید فایده‌ها   از غسل آب سرد انشاء الله

حریف تیز را گویند و برو ز بمعنی ظهور است

نفاخه نیز مرضی است بشکل همین مرض اه عوض آب باد حادث [illegible] علاج آن نیز [illegible]

[illegible]

نبات اللیل یعنی جوش شبهار خورد که با خارش و خشونت باشد و در شبها پیدا بواسطه بسته شدن مسام عارض شود تولد این مرض از قصور الجزء است که در تحت جلد بواسطه بسته شدن مسام از برودت هوا و عدم حرکت و قلت حرارت محتبس گردد و متحلل نشود

جون عارضه نبات لیلت ناگاه   آید بظهور دارد ای مسهل خواه
وانگه بگلاب و سرکه و روغن گل   میمال دقیق باقلی پیکه و گاه

طریق ترتیب ادویه مذکوره آرد باقلی ده سیر گلاب و روغن گل از هر یک ده مثقال آب سرکه ده درم همه را بهم سرشته نیم گرم بمالند

صنعت روغن گل در علاج سلعه گذشت سعفه جوششی است که اکثر بر سر پدید آید و از وی ریم حاصل شود بشکل عسل و گاه باشد که رقیق‌تر بود و گاه باشد که خشک بود و قسمی را که از وی ریم ارقیق ظاهر شود شیرنج گویند رباعیه

از علت سعفات جو شد حال تباه   گر میل بصحت بود مسهل خواه
مسهل جو شود خورده ز زاک و اشنان   باسرکه ضماد ساز و در پیکه و گاه

کیفیت ترتیب ضماد مذکوره زاک سیاه سوخته نیم درم اشنان ده درم بکوبند و بیزند و بسی درم آب سرکه سرشته ضماد کنند بلخیه که از جنس سعفه است و انرا شه خوردکی گویند رباعیه

بلخیه ترا چو عارض آید ناگاه
رنج والمت بجان و دل یابد راه   باید که بس از تنقیه از صبر داشتی

[illegible]

باپیه که کنی ضماد در بثیره وگاه صنعت ترتیب ضماد مذکور اشنو که معنیش
در علاج ورم الطحال بتجربه پیوست ده درم وریست درم آب برگه
حل کنند و پنج درم صبر سقوطری سوده اضافه نمایند و ضماد کنند
د نکیه یعنی آبله و کک علامتش جوشش و درد اعضا پست رباعیه

در آبله فرنگ ای صاحب جاه — بر رغم عدو قوت خود دار نگاه
قی میکن و افراط مکن در صحبت — میخور همه چیز جز طعام بیگاه

قوبا یعنی کریون چون از ماده رقیق بود علامتش ظهور زرد و اسپیت

ای از مرض قوبا خلاصی جسته — جسته تن خویش را ز علت رسته
از خردل و خل ضماد میکن که شود — در باغ امل نهال صحت رسته

معنی خردل در علاج در آمدن زلو در گلو مذکور شد جرب یعنی کوک
خواه خشک بود خواه تر رباعیه — گر روی چو ز زحمت جرب دلخسته

باید که بکام ردی پیوسته — سررشته صحت بکف خود مطلب
پیوند تو از مباشرت قحبه نسبته — حکه الاعضا من غیر جرب یعنی خارش

اعضا که بی کوک بود رباعیه — از خارش اعضا چو شوی دلخسته
تشویش رسید ترا از آن پیوسته — پرهیز کن از مولدات صفرا
چون شهد و شراب حلو و مویسته — ثؤلول یعنی زخ تولد این علت از
خلط غلیظ بلغمی یا سوداوی یا مرکب از هر دو است — در علت ثؤلول بشنو مسئله

داری بی فهم آن اگر حوصله — بسازی چو فتیله بهر داغش روشن
شام مرض ترا بود مشعله — آخس یعنی گرده وان ورمی بود نزدیک
بناخن که مایل باشد بسرخی و درد عظیم کند و گرم باشد رباعیه

در گرده ات بیان کنم قاعده — گر خواهی شفا بود ترا مایده
بکشا رگ و مسهل خور و بیسار طلا — از بهر که وافیون که بود فایده

دمل که میان عوام به دنبل مشهور است بدترین انواع آن آن بود که غور بسیار داشته باشد
رباعیه دنبل اگرت غنچه صفت بگشاده — دلتنگی تو رو بکمی ننهاده
تضمید کن از خردل و انجیر و مویز — گر قید مرض رهی شوی آزاده

طریق ترتیب ضماد مذکور انجیر تر یا خشک جوشیده مهرا شده ده عدد
مویز دانه بیرون کرده ده مثقال بکوبند تا همچون مرهم شود پنج درم خردل
که معنیش در علاج قوبا گذشت کوفته و بیخته اضافه نمایند و نیم گرم ضماد کنند
خراج یعنی آماسی که پخته شود و ریم گیرد رباعیه — هر کس که بی خراج اگر بگشاده

در راه مرض داد مداوا داده — باید که کند ضماد انجیر و بود
از خوردن تیغ ... باز ایستاده — کیفیت ضماد کردن انجیر انجیر تر یا خشک
جوشیده مهرا شده بکوبند تا همچون مرهم شود نیم گرم ضماد کنند

دبیله که آماسی بود که در شکل بزرگ تر از دنبل رباعیه
باشی چو ز دبیله بدرد افتاده — وز درد عنان صبر از کف داده

تضمید کن از بوره و صابون و عسل   گر پیر بکشد بجوشش ایستاده
صنعت ترتیب ضماد مذکور بوره و صابون از هر یک چهار درم بکوبند
و بیده مثقال عسل سرشته نیم گرم ضماد کنند آکله یعنی جراحتی که عضو را بخورد
علامتش ظهور سیاهی یا سبزی از جراحت   از آکله هر که ناتوان گردیده
هر لحظه را فزون شدنش ترسیده   باید که گل ارمنی و سرکه مدام
بر گرد جراحتش بود مالیده طاعون یعنی آماس سیاه یا سبز یا خاکستری رنگ
یا زرد یا زبد یا سرخ که در پس گوش و زیر بغل یا کش ران حادث گردد
طاعون چو شود عارضت ای غمخواره   صبرت ز دل خسته شود آواره
خواهی که شود برت درصحت باز   بشکاف که بعد ازین نباشد چاره
بثور لبنیه که بر دخواره معروف و مشهور است و آن جوششهای سفید
ریزه بود که چون بفشرند مثل هر آنچه آید از آنها برون بهیئت و شکل
بود و جودانه حتی شش نارسیده تر رباعیه انرا که بثور لبنی شد انبوه
گردیده دلش ازین مرض پر اندوه   گر از پس تنقیه ز خل و شونیز
تضمید کند صحت آید بشکوه عرق مدنی یعنی علت رشته رباعیه
ای دیده ز رشته درد بی اندازه   اجزای غمت را شده چون شیرازه
گر مرکب دارو ی مسهل گردی   گردد بتو عهد تندرستی تازه
جدری یعنی آبله بچگان علامتش تب دایمی و درد پشت و ازجا

شونیز سیاه دانه

و ماکه بشیشه حجامت بکنند   زان پس که زنند موضعش را بابه
لدغ العقرب یعنی گزیدن گژدم   هر کس که رسید بعقرب از بیخبری
زخمی که دلت را کند از عیش بری   چون قصد تو بهبود بود سیر و نمک
میسا ز طلا که ره بمقصود بری   اشارت بانکه خوردن کرفس
عقرب گزیده را مهلک است رباعیه ای انکه بشیوه خورده بردی
گویم بتو گر بزرگی و گر خردی   عقرب چو ترا اگزد بهر رنگ که هست
هشدار که گر کرفس خوردی مردی نهش الرتیلا یعنی گزیدن دلنبه
بد ترین انواعش مصریست که مشابه مگسی بود که گرد شمع و چراغ گردد
انرا که گزد دلنبه از بهر بهی   باید که سفوف کرده شونیز دهی
وانگاه باب گرم و اشخار و نمک   معجون کنی و بموضع نهش نهی
سفوف دارویی را گویند که کف زنند یا بشربتی از شربتها میل کنند
و شونیز سیاه دانه است لسع الزنبور یعنی گزیدن زنبور از جمله خواص
وی انست که چون بر موش مرده نشیند و بگزد انسان را در همان
روز هلاک کند و علاج ندارد رباعیه انرا که گزد زنبور اگر سیر بری
باید که ز زردی پشت از بهر بهی   سپیوش و سکنجبین دهی و پیش از آن
بر موضع درد ذردی سرکه نهی   و صنعت سکنجبین در علاج حمره گذشته
عض کلب یعنی گزیدن سگ دیوانه علامت سگ دیوانه آنست

قیل اذا لسع العقرب احداً فینبغی ان یلیّ بهاره فانه یسکن الالم في الحال قال الحکیم قد جربناه فوجدناه نافعاً

که چشم وی سرخ گردد و لعاب از دهانش روان گیرد و سر در پیش افکند
و دم در میان هر دو پای در دیده در زمین کشد و در رفتن مثل مستان
بود و اگر گرسنه شود نیز چیزی نخورد و اگر تشنه شود از آب بترسد
و ناشنوا شد و بهر چه رسد حمله کند و آواز نکند و سگان از وی بگریزند
و چون آب را ببیند تملق ورزند بحرکت دم و غیره چنانچه رسم کلب است
و گزنده سگ دیوانه را بعد از یک هفته حالتی عارض شود مثل دیوانگی
و گریزان بودن از روشنایی و ترسیدن از هرچه بیند خاصه از آب
و نمودن سگ در پیش نظر رباعیه هر که که تن ترا درین وحشت جای
زخم سگ دیوانه کند غم فرسای   از بهر طلا بسای سیر و برای آن
خاکستر تاک و سیر که بر روی افزای   علاج کسی که او را زهر داده باشند
زهر سه نوعست معدنی و نباتی و حیوانی معدنی چون سیماب و
سم الفار که مرگ موش است و مردارسنگ و زنگار و زاک و زرنیخ
و آهک و زهره بلور   و نباتی چون بیش و بلادر و تربد سیاه و افیون
و شربیک و تنت بزو   و حیوانی چون زراریح و زهره افعی و زهره
پلنگ و پر دم گوزن و مگس سبز که در نیستان بود و وزغ سرخ
که در دریا باشد رباعیه   چون دیست بد ز شربت حالی
گر رنج شوی براه غم پامالی   از بهر خلاصیت بنزدیک حکیم

[illegible]

سه مثقال بوزیدان سه مثقال بیخ بابونه پنج مثقال فرنجمشک پنج درم
خسک عربی پنج مثقال زرنباد زرنب زنجبیل قرنفل بسباسه
تخم بادرنبویه از هر یک سه درم عنبر اشهب پنج مثقال مشک ترکی نیم مثقال
عود خام ده درم زعفران یکدرم مصطکی دو مثقال مروارید ناسفته دو درم
لعل دو درم یاقوت کبود یکمثقال زر محلول دو مثقال نقره محلول
سه مثقال قند بکنند و اگر بعسل خواهند همین سبیل معجون اسرار الطب
این نسخه از آن مولانا شمس الدین ابن هلال اردبیلی نور الله مرقده است
خاصیت این بسیار است اما مخصوص است بچند چیز اول آنکه باه را
زیاده کند و جماعت و دل و دماغ را قوت دهد و نشاط زیاده کند
و قضیب محکم دارد و گونه روی نیکو گرداند و استعمال کننده بعد از
جماعت تا از عرق النسا و نقرس و نقصان جماعت و نقصان منی
و از جمله مرضهای عصبانی ایمن گردد صنعت آن شقاقل خولنجان
وج خصی الثعلب بهمنین تودریین لسان العصافیر از هر یک سه درم
پیره سقنقور سه مثقال حب البلسان حب الیان فلفل سفید مغز تخم خربزه
مغز تخم خیارین تخم جرجیر تخم جزر تخم گندنا تخم پیاز تخم شلغم تخم اسفست
خشخاش سفید خیکوانه تخم تربزه تخم شبث دو قو تخم حلیون
خسک عربی از هر یک دو درم دارچینی قرنفل سنبل الطیب اسارون

بسباسه کبابه چینی سعد کوفی دار فلفل قرفه جوز الطیب نارمشک
عود خام عنبر اشهب زعفران از هر یک یکمثقال مشک ترکی دانگ نیم
نارجیل مغز بادام مغز پسته مغز حب صنوبر کبار مغز حبة الخضرا
مغز حب القطن کنجد از هر یک هفت درم زنجبیل بوزیدان قیطارین
کهربا تخم جرجیر
مغز حب الزلم درونج عقربی از هر یک ده درم ادویه با هم بکوبند
و مغزها با هم و عنبر و مشک و زعفران با هم و با سه چندان عسل
کف گرفته بسرشند و در ظرف چینی یا کاشی نگاه دارند شربتی از
سه درم تا سه مثقال بود معجون لولوئی این نسخه از ان جالینوس است
و هفت منفعت دارد قضیب محکم کند و اوعیه ابکار بید و اعصاب
دماغ را قوت دهد و شهوت زیاده کند و در خون تغییری عظیم پیدا کند
و نعوظ بسیار آورد و دوستی مرد در دل زن پیدا کند صنعت آن
مروارید ناسفته بسد از هر یک یکمثقال فقاح اذخر سعد کوفی ورک
از هر یک نیم درم سلیخه دارچینی اسارون مصطکی از هر یک
دانگ نیم با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و در ظرف آبگینه نگاه
دارند و در وقت خواب و هنگام مجامعت با آب فاتر بخورند
معجون عطلیه این نسخه جهت دفع سرعت انزال خوب است و مستعمل
مولف کتاب است صنعت آن بلوط کنار شونیز لسان ذکر از هر یک

ده درم کمون کرمانی نانخواه کراویا از هر یک پنج درم بوست بلیله
بوست بلیله زرد آمله مقشر بلیله سیاه از هر یک سه درم کشنیز خشک
ده درم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی
دو مثقال بامداد و شبانگاه همچنین غذا دو نوبت کباب مناسب باشد
معجون لبوب کبیر این نسخه از ان مولف کتاب است و در امر باه نظیر
ندارد مغز بادام و فندق و پسته مغز حب قلقل مغز حبة الخضرا
مغز کردکان و نارجیل مغز انجک و چلغوزه مغز تخم خربزه
مغز حب الزلم کنجد مقشر خشخاش سپید از هر یک یکدرم کبابه قرفه
خولنجان قرنفل ششقاقل مصری از هر یک پنج درم مصطکی بسباسه
لسان العصافیر سنبل الطیب از هر یک سه درم بهمنین تخم بالنگو
قودرینون بوزیدان مغاث تخم جزر تخم شلغم تخم اسپست
تخم پیاز از هر یک شش درم خصی الثعلب ده مثقال کزبره خشک برچی
کشنیز خرما قضیب گاو خشک کرده سوده از هر یک چهار درم
مغز دماغ گنجشک نر که در وقت سپیدی گرفته باشند ده درم زعفران
زنجبیل انار مشک خولنجان دار فلفل از هر یک سه درم عسل بقدر حاجت
شربتی دو مثقال غذا نخود آب با قلیه یا زرده تخم مرغ نیم برشت یا کباب

با بیاته خام یا آبگوشت مناسب باشد و از حموضات و ترشی و سبزی
احتراز کنند معجون فلاسفه مادة الحیوة نیز خوانند و این معجون منسوبست
بفیلسوفان بلغم را دفع کند و مقوی نفس بود و مفرح و اقوت
هاضمه بدهد و اشتها بیفزاید و حفظ زیاده کند و ذهن تیز کند
و سردی جگر و بکمی دفع کند و بادها بشکند و منی بیفزاید و قضیب
محکم کند و مفاصل و درد پشت را سود دارد و دندانها را محکم دارد
و مخصوصست به بلغمی مزاج صنعه آن فلفل دارفلفل زنجبیل
دارچینی بوزیدان بلیله آمله مقشر شیطرج هندی زراوند مدحرج
عروق بابونج خصی الثعلب مغز جلغوزه مغز نارگیل از هر یک ده درم
بابونج پنج درم مویز منقی سی درم عسل کف گرفته سه وزن ادویه
و در بعضی نسخه پنج درم وازیانه حی کنند انوشی دارو این جوارش
مفرح خوانند و مفرح گنگ گویند و از معاجین هندیست پیش از طعام
و بعد از طعام شاید خورد معده را قوت دهد و غذا را هضم کند
و رنگ روی سرخ دارد و جگر را قوت دهد و از معاجین کبار است
صنعت آن ورق گل سرخ شش درم سعد پنج درم قرنفل مصطکی
اسارون از هر یک سه درم هیل قاقله بسباسه جوز الطیب قرفه
زعفران سنبل الطیب زرنب از هر یک دو درم شیر آمله یک رطل

ادر

تبحیان [illegible] ان ... و بعضی [illegible] ... کنند [illegible] ... و در ... آورند [illegible] ... بازمیدارد [illegible]

در نه رطل آب بجوشانند تا به سه رطل آید و در دست بمالند و صافی بگیرند
و بیکمن خاینده که از آن مراد کعب الغزال است بقوام آورند و داروها
بدان بپرشند و اگر بعسل کنند یا قندشیدید و قدری مشک اضافه
کنند و بعضی فرنجمشک مروارید ناسفته سیادج هندی از هر یک
ده درم اضافه می کنند شربتی دو مثقال و نیم معجون انقردیا کبیر مستعد
که انرا بلادری بزرگ خوانند سودمند بود فالج و لقوه و صرع
و برقان را و جمع رنجهای که از سردی بود و باه را قوت تمام دهد چنانچه
بلغمی مزاجرا هیچ معجون در امر باه به ازین مفید نبود صنعت آن
عاقرقرحا شونیز قسط فلفل دارفلفل وج از هر یک ده درم
ورق سداب حنطایانا رومی حلتیت حرمل بعضی زراوند مدحرج
حب الغار بیدستر شیطرج هندی از هر یک پنج درم عسل بلادر
چهار مثقال و نیم داروها کوفته و بیخته بروغن گردکان چرب کنند
و با سه چندان عسل کف گرفته بپرشند و بعد از شش ماه استعمال
کنند شربتی یکدرم تا یکمثقال و هر چند کهن تر شود بهتر باشد
و مولف کتاب گوید که جهت قوت باه کسانی که بلغمی مزاج بودند
این معجون را گفتیم و استعمال کردند و بغایت پسندیدند و در قوت
حفظ و ذهن و دفع نسیان و فالج و لقوه و همه رنجها که از سردی

بود سود مند است انقرویا صغیر خواص این بود و بکست بجواهی
کبیر هلیله سیاه بوست بلیله آمله مقشر از هر یک ده درم
سعد کوفی سنبل الطیب کمند زدکر وج فلفل سیاه بوجابلیه
عسل بلادر از هر یک پنج درم داروها کوفته و بیخته بروغن گردکان چرب
کنند و با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال
معجون افلونیا رومی که مستعمل سود مند بود و قولنج را و عسر البول و سبرز
و سبل و تشنج و درد احشا ساکن کند و سرفه و خناق زایل کند
و درد جگر را سود مند بود و درد دندان چون بروی نهند ساکن
گرداند صنعت آن زعفران پنج درم فلفل سفید بزر البنج از هر یک
بیست درم افیون ده درم فطراسالیون چهار درم تخم کرفس قنطی
سه درم سنبل الطیب چهار درم ساذج هندی سلیخه
عاقرقرحا حب بلسان فرفیون از هر یک یکدرم داروها کوفته
و بیخته بروغن بلسان چرب کنند و با سه چندان عسل کف گرفته
بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی مقدار یک نخود
از بهر قولنج و درد گرده با آب کرفس دهند و بعضی از اطبا بدل
تخم کرفس دوقو کنند و قوت این معجون از سه ماه تا سه سال باقی ماند
افلونیا فارسی مستعمل سود مند بود قولنج را و خون زنان و بادها

رحم و ذ سن و دماغ را نقصان مفید بود صنعت آن فلفل سفید
بزر البنج از هر یک بیست مثقال افیون ده درم زعفران پنج درم
و بعضی از اطبا طین مختوم ده درم میکنند سنبل الطیب مر
عاقرقرحا فرفیون از هر یک دو درم جند بادستر یک درم
زرنباد درونج عقربی از هر یک نیم درم مروارید ناسفته حسک ترکی
از هر یک سه مثقال کافور قیصوری دانگ نیم مجموع را کوفته و بیخته
با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال
کنند شربتی یکدرم و هر چند کهنه تر گردد بهتر باشد و قوت این
تا سه سال می ماند معجون برشعثای مستعمل جهت درد دندان چون بروی
نهند عظیم نافع بود و جهت قولنج نیم درم قی و بودن اثری تمام
دارد و وجعها ساکن کند و قطع خون بکند و این نسخه منسوب
بشیخ الرئیس صنعت آن فلفل سفید بزر البنج از هر یک بیست مثقال
افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا
فرفیون از هر یک یکمثقال مجموع کوفته و بیخته با دو چندان عسل
کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه که در میان جو نهاده
باشند استعمال کنند معجون انفع این معجون از مفرحات
و از معاجین کبار است و بعضی از اطبا این معجون را از تریاقات

شمرده اند صنعت آن فلفل زنجبیل فوفل سنبل الطیب
دار فلفل خیربوا جوزبوا [یعنی بهل] قاقله کبار شیطرج هندی
دارچینی ساذج هندی لسان العصافیر درونج بادرنبویه
لسان الثور مصطکی خولنجان خرنجمشک مروارید ناسفته
صندل زراوند مدحرج یاقوت رمانی بسفایج ودع [سرخ]
از هر یک دو درم بسباسه شش درم بوزیدان اترج سه درم
زعفران پوست بلیله از هر یک یکدرم بهمن سرخ نیم درم
عنبر اشهب مشک ترکی از هر یک نیم دانگ مجموع کوفته و بیخته [و بنبات]
سحق کرده بعسل مصفی بسرشند شربتی یکمثقال معجون زرعونی [مستعمل]
این معجون خاصیت بسیار دارد و خاص است جهت باه و [قوت] گرده
بدهد و منی زیاده کند و نعوظ تمام آورد و دل و جگر و مغز
را قوت دهد اخلاط آن تخم کرفس تخم گزر تخم شبت انیسون
رازیانه مغز تخم خربزه مغز تخم خیار بالنگ تخم کرفس از هر یک
پنج مثقال بسباسه قرنفل قلقمونیه کبابه عاقرقرحا از
هر یک سه درم قرفه زعفران کندر مصطکی عود از هر یک
چهار درم تخم بالیون شقاقل بوزیدان بهمنین تودری [زرد]
سرخ و سفید لسان العصافیر از هر یک پنج درم زنجبیل

تخم شلغم تخم سبست تخم جرجیر تخم تره تیزک تخم پیاز حب الرشاد کرنب
خولنجان جوزالطیب گل قرفه دارفلفل از هر یک سه درم بصل [الفار]
مشوی از هر یک یکدرم و نیم مغز حب فلفل مغز حب الزلم مغز چلغوزه
مغز نارجیل از هر یک پنج مثقال خصی الثعلب ذکر گاو خشک کرده
سوده مغز دماغ گنجشک نر خشک کرده که در وقت هیجان
گرفته باشند خشک مربی کشنیز خرما از هر یک ده مثقال عنبر [اشهب]
دو درم مشک ترکی نیم درم مجموع کوفته و بیخته چنانکه اجزا
کعب الغزال خوانند بوزن ادویه و عسل بوزن مجموع معجون
سازند شربتی گرم مزاج را دو درم و سرد مزاج را پنج درم
باید که یک کاسه شیر گاو تازه و ده درم شکر سفید اگر گرم مزاج
بود پیش از آنکه معجون تناول کند شیر و شکر تناول کند و بعد از آن
معجون فرو برد و اگر سرد مزاج بود اول معجون فرو برد و در [عقب] [آن]
یک کاسه ماء العسل بیاشامد که مفید افتد و در قوت باه و دوام
مجامعت بهتر ازین معجون نیست و بکرات مولف این کتاب [خاصیت]
این مشاهده کرده و مجربست معجون حجر الیهود مستعمل خاصیت [وی]
آنست که ریگ گرده و مثانه ریزان کند اخلاط آن مغز تخم خیار [بالنگ]
مغز تخم خربزه مغز تخم کدو حب کاکنج از هر یک پنج درم حجر الیهود

پنجاه درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند معجون
کاکنج مستعمل سودمند بود درد گرده و مثانه را بزر البنج
رازیانه از هر یک هشت درم مغز تخم خیارزه درم تخم حماض افیون
مغز چلغوزه بریان کرده مغز فندق بریان کرده مغز بادام بریان کرده
زعفران از هر یک سه درم حب کاکنج بیست و پنج عدد کثیرا چهار درم
مجموع کوفته و بیخته بمیبختج بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند
معجون عقرب مستعمل جهت مثانه و گردنکی عقرب بغایت نافع بود
صنعت آن عقرب سوخته سه درم حنطیانا رومی یکدرم نیم زنجبیل یکدرم
فلفل دار فلفل از هر یک دو درم بیخ کاکنج پنج درم جند بیدستر
چهار درم مجموع کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه
استعمال کنند بالغ را شربتی دانگی بود و نابالغ را نیم دانگ
معجون تجربیا مستعمل این معجون از تریاقات شمرده اند واز
معاجین کبار است سودمند بود درد معده را و سوء الهضم و قولنج
و عسر البول و جمله مرضهای بلغمی و بادهای غلیظ را صنعت آن
جند بیدستر افیون دارچینی اسارون مو دو قوا از هر یک
یکمثقال مر فلفل دار فلفل فنه قسط از هر یک شش مثقال
مجموع کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از دانگی تا یکمثقال

و بعد از شش ماه استعمال کنند معجون عماد الملک خاصیت این
بسیار است سودمند بود وجع مفاصل و نقرس را و درد ان سالکی کند
و ازان رخت ایمنی بود و سودمند است درد سپرز و بادهای غلیظ
و تبهای کهن و قولنج را و سده بگشاید و سنگ گرده بگدازاند و
ضیق النفس و سرفه کهن و ریش روده و تاریکی چشم و درد و کلف
زایل کند و هرکه ده روز بخورد صحت بدن نگاه دارد شربتی یکدرم
و این معجون را بعد از شش ماه استعمال کنند و قوت این تا به سال
می ماند صنعت آن حنطیانا رومی اسطوخودوس قردمانا
جاوشیر کافیطوس تخم سداب فراسیون اسقوردیون
میعه سایله از هر یک پنج مثقال مر زعفران قسط فلفل سفید اذخر
سنبل الطیب فربیون بوست بیخ لفاح اشق پودنه کوهی
تخم رازیانه تخم جوز بری ورق گل سرخ ناردین اقلیطی حب بلسان
مصری از هر یک سه مثقال دارچینی هشت مثقال بسلیخه رومی شانزده مثقال
فنه عصاره غافت کاشم تخم جند قرقی صمغ بادام از هر یک
چهار مثقال افیون بزر البنج سفید از هر یک شش مثقال صمغها
و عصاره در مثلث خیسانند و باقی ادویه کوفته و بیخته با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند و در ظرف آبگینه کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند

معجون نجاح مستعمل خاصه مسهل سوداست و بلغم لزج و خلطهای غلیظ
صنعت آن هلیله سیاه پوست بلیله پوست هلیله کابلی آمله مقشر
افتیمون از هر یک ده درم اسطوخودوس بسفایج فستقی تربد
سپید مجوف از هر یک پنج درم غاریقون سه درم حجر لاجورد
حجر ارمنی مغسول از هر یک دو درم و نیم سقمونیا سه درم عسل کف
گرفته صد و پنجاه درم معجون خیارشنبر مستعمل تربد سپید مجوف
خراشیده بروغن بادام چرب کرده چهل درم بنفشه خشک شبت درم
نمک هندی رب السوس از هر یک هفت درم رازیانه انیسون
مصطکی از هر یک پنج درم سقمونیا ده درم عسل خیارشنبر صد درم
روغن بادام چهل درم داروها کوفته و بیخته سقمونیا با بنفشه سحق کرده
بروغن بادام چرب کنند و بعسل خیارشنبر بسرشند و عسل صد درم
و شکر صد درم بقوام آورده بر سر آن کنند و معجون بسازند و باید
که عسل خیارشنبر آتش ندیده باشد شربتی از پنج مثقال تا هفت مثقال
شاید معجون سورنجان مستعمل مخصوص بجادهار نقرس و مفاصل
و عرق النسا و درد پشت صنعت آن سورنجان مصری یک مثقال
فلفل سیاه دارفلفل و ورق حنا از هر یک دو مثقال کمون کرمانی
شیطرج هندی از هر یک دو درم پوست بیخ کبر دو مثقال ملح نفطی

دو مثقال نیم کف دریا دو مثقال تربد سپید مجوف خراشیده بروغن
بادام چرب کرده چهل درم زنجبیل هفت درم بوزیدان پنج درم سقمونیا
سه درم پوست هلیله زرد پنج مثقال کوفته و بیخته با سه چندان عسل
کف گرفته بسرشند شربتی هفت مثقال شاید الباب الثالث
فی الجوارشات جوارش سقنقور مستعمل منفعت دهد گرده و سرد و پشت را
و باه زیاده کند و نعوظ تمام آورد و خاصیت این بسیار است
صنعت آن تخم هلیون تخم پیاز تخم کندنا تخم شلغم تخم اسپست تخم
جرجیر حب الرشاد کرسنه مغز حبة الخضرا لسان العصافیر
کبیخه مقشر تخم تربزه مغز چلغوزه از هر یک سه درم زنجبیل شقاقل
مصری خولنجان دارفلفل از هر یک پنج درم دارچینی جوز الطیب
بهمنین از هر یک دو درم بسد سقنقور پنج درم خصی الثعلب ده درم
ذکر گاو خشک کرده سوده ده درم داروها کوفته و بیخته با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند و ادویه جوارشات باید که از ادویه صاحب
خشن تر بود و بعضی از اطبا درین نسخه اسقیل بریان کرده می کنند
و شربت ازین جوارش دو درم بود با مثلث یا با شیر تازه یا با آب العسل
بیاشامند نافع بود جوارش خبث الحدید مستعمل این را فنجوس خوانند
سودمند بود جهت استرخاء معده و بواسیر و تباهی مزاج و باه

زیاده کند و گونه روی صافی دارد و سرعت انزال را دفع کند
وقتی که چهل روز متواتر استعمال کنند اخلاط آن پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر شیطرج هندی سنبل الطیب
فلفل دار فلفل سعد کوفی از هر یک ده درم تخم شبت تخم گندنا
از هر یک چهار درم خبث الحدید بپز که خوب بیده چهارده
شبانه روز و بعد از آن در سایه خشک کرده و بریان کرده
با روغن بادام و دیگر بار سحق کرده صد درم عسل به وزن
ادویه داروها بپرشند بعد از آن مشک ترکی ده درم اضافت
کنند و در ظرفی آبگینه یا قلعی یا چینی کنند و بعد از شش ماه
استعمال کنند شربتی دو درم نافع باشد جوارش زرعونی معتمد
منفعت کند گرده و پشت را و معده قوی کند و بلغم دفع کند
و بوی دهان خوش کند و آب رفتن از ذکر باز دارد و بادها
بشکند و سردی و ریگ مثانه پاک کند و تخمه و ناگواریدن طعام
ببرد و آب پشت بیفزاید و جگر و گرده و مغز را قوی کند
و بقراط گوید هر که در سالی سه روز این معجون بخورد به هیچ طبیب
محتاج نشود و اگر ده کنیزک داشته باشد همه را خشنود کند
اخلاط آن تخم کرفس تخم جوز تخم شبت نانخواه رازیانه

مغز تخم خربزه مغز تخم خیار بالنگ بیخ کرفس از هر یک پنج مثقال
عاقرقرحا قرفه زعفران مصطکی عود خام از هر یک دو درم
بسباسه قرنفل فلفلمویه کبابه از هر یک سه درم عنبر اشهب
یک درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند
و بعد از دو ماه استعمال کنند شربتی دو درم تا دو مثقال
جوارش جالینوس معتمد این جوارش را خاصیت بسیار است
همه اندامها قوت دهد و بوی دهان خوش کند و بادها بشکند
و بسیاری بول که از سردی مثانه بود باز دارد و سرفه بلغمی ببرد
و باد را قوت دهد و لون صافی کند و بادهای ناصور و دیوانگی ببرد
و درد سر که از سردی بود و نقرس و قوبا و بهق و باسور [illegible]
و بواسیر و ریگ گرده دفع کند و سیاهی موی نگاه دارد
هر که بیست و یک روز استعمال کند از این بیماریها که ذکر رفت
ایمن گردد و بعد از ده روز که ساخته باشند استعمال کنند
اخلاط آن سنبل الطیب قاقله سلیخه دارچینی
خولنجان قرنفل سعد کوفی زنجبیل زعفران فلفل سفید
قسط بحری عود بلسان اسارون حب الآس قصب الذریره
از هر یک دو درم مصطکی ده درم قند بوزن ادویه مجموع

کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی دو مثقال پیش از طعام
و بعد از طعام شاید خورد جوارش کمونی مستعمل سودمند است
جهت سردی معده و تبهای بلغمی و سوداوی و سردی انثیین
و فواق که از کثرت بلغم بود زایل کند و از معجونهای رومی است
صنعت آن زیره کرمانی در سرکه خوب پاشیده یکشبانه روز
بعد از آن در سایه خشک کرده و بریان کرده دو رطل بغداد
فلفل سی درم زنجبیل چهل درم ورق سداب خشک چهل درم
بوره ارمنی ده درم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف
گرفته بسرشند شربتی یکمثقال تا دو مثقال شاید جوارش
کمونی کبیر زیره کرمانی مدبر چنانچه ذکر رفت دو رطل بغداد
فلفل سی درم زنجبیل چهل درم ورق سداب خشک چهل درم
بوره ارمنی ده درم سلیخه رومی دارچینی قرفه حب بلسان
سنبل الطیب مصطکی از هر یک چهار درم کوفته و بیخته
با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال تا دو مثقال
جوارش سفرجلی مسهل مستعمل معده را قوت دهد و اشتها پیدا کند
و قولنج بگشاید مخصوصیست بقولنج صنعت آن به اصفهانی
پاک کرده از پوست و دانه یک رطل پاره کنند و در دو رطل

مثلث

مثلث کنند و بجوشانند تا مهرا شود پس فرو گیرند و بکوبند
و بموینه بگذرانند و یکمن عسل صافی بر سر آن کنند و بجوشانند
تا نزدیک انعقاد دیگ فرو گیرند و این داروها کوفته و بیخته
بر سر آن افشانند و بکفچه بزنند تا یکسان شود اجزای آن
زنجبیل دارفلفل دارچینی از هر یک دو درم سنبل قاقله زعفران
از هر یک سه درم مصطکی پنج درم سقمونیا مشوی ده درم تربد سفید
مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده سی درم شربتی
ازین جوارش از پنج مثقال تا هشت مثقال با آب گرم نافع بود
جوارش سفرجلی ممسک مستعمل شکم ببندد و معده را قوت دهد
و قی باز دارد و رنگ روی نیکو گرداند و اشتهاء طعام باز پدید کند
صنعت آن به اصفهانی از دانه پاک کرده دو رطل پاره کنند
و سرکه بر سر آن کنند و بجوشانند تا مهرا شود بعد از آن بکوبند
و یک رطل عسل مصفی بر سر آن کنند و با آتش آهسته بجوشانند
تا نزدیک بانعقاد چون منعقد شود فرو گیرند و زنجبیل
فلفل دارفلفل از هر یک چهار درم تخم کرفس نانخواه از هر یک
یکدرم زعفران دو درم مجموع کوفته و بیخته بر آن افشانند
و بکفچه زنند تا یکسان شود شربتی چهار مثقال جوارش تمر هندی مستعمل

قولنج و عسر البول بگشاید صنعت آن بوره ارمنی زیره کرمانی
فطراسالیون زنجبیل فلفل سفید از هریک دو درم نیم سقمونیا
پنج درم خرما میرون بی دانه مغز بادام سفید کرده وزن سداب
از هریک ده درم تمر در سرکه خوب بخیسانیده یکشبانه روز و کوبیده
و از غربال گذرانیده و عسل کف گرفته سه وزن ادویه برابر
کنند و دار وها بدان بسرشند شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال
شاید باب گرم جوارش شهریاران مستعمل سودمند بود سردی
معده و جگر را و این مسهل خاص قولنج است صنعت آن
زنجبیل قرفه قرنفل دارچینی سلیخه سنبل الطیب
جوز بوا هال مصطکی قاقله حب بلسان زعفران از هریک
چهار درم نیم سقمونیا سه درم تربد مجوف خراشیده برده
بادام چرب کرده هشت درم حب النیل هشت درم قند
سفید بوزن ادویه کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند
شربتی از چهار درم تا هفت مثقال بحسب مزاج باب گرم جهت
قولنج نافع بود جوارش عود مستعمل هاضمه را قوت دهد و اشتها
طعام باز دید کند و معده را قوت و بلغم و رطوبت دفع کند
صنعت آن قرنفل سه درم قاقله کبار ده درم عود خام پنج درم

زعفران

زعفران یکدرم سنبل الطیب دو درم مصطکی سه درم بسباسه
دو درم جوز الطیب یکدرم قرفه دو درم پوست اترج پنج درم
زنجبیل یکدرم دار فلفل یکدرم نبات دو من نسخه دیگر قرنفل دو درم
عود خام پنج درم پوست اترج دو درم قرفه چینی دو درم نبات یکمن
نسخه دیگر عود خام پنج درم پوست اترج یکدرم مصطکی یکدرم
نبات یکمن جوارش عنبر مستعمل عنبر اشهب یکمثقال نبات یکمن
بقوام آورند و از سر آتش فرو گیرند و چنانچه رسم است تیر زنند
تا بقاعده آید و عنبر دران اندازند و بسر تیر در باتیله حل کنند
و بر یکدیگر زنند نیک پس بروی سنگ ریزند و ببرند
و بکار دارند جوارش مصطکی سودمند بود سردی معده و
جگر و بادهای انرا و بلغم دفع کند و آب افتادن از دهن باز
دارد اخلاط آن مصطکی دو مثقال نیم قند سفید یکمن مصطکی
باب تر کنند و در هاون سحق کنند و آن زمان که تیر زده باشند
و نزدیک آن بود که بر سنگ ریزند مصطکی دران افشانند
و بر سنگ ریزند و ابن مولف گوید در یکمن قند چهار مثقال
مصطکی باید تا خوب آید و مصطکی کوفته با قدری گلاب یا آب
لیمو آنچه خواهند تر کنند و در قند تیر زده ریزند تا نسوزد و تلخ نشود

جوارش خوزاکه مستعمل مولف کتاب گوید این جوارش بیش از بیست کرت
تجربه کرده معده را قوت دهد و قی باز دارد و جگر و دل و روده را قوت
دهد و دفع صفرا بکند و تشنگی بدان دفع خمار بکند صنعت آن
آب انار و آب سیب و به اصفهانی و بهی آب غوره آب زرشک
آب سماق و اگر کیل بود آب کیل نیز اضافت کنند مجموع را بجوشانند
تا یکمن بچهار یک باز آید پس از سر آتش فرو گیرند و قند صافی کرده
بقوام زیاده آورند و از آتش فرو گیرند و در تیز آذن آن آبها میریزند
تا چند آنکه خواهند بعد از آن بر روی سنگ ریزند و ببرند و بردارند
و آن آبها چون از سر آتش فرو گیرند آب لیمو و حماض بر سر آن کنند
و بکار دارند الباب الرابع فی الاطریفلات اطریفل بزرگ
سودمند بود بواسیر را و لون را نیکو گرداند و باه را زیاده کند
و معده را قوت دهد صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
پوست بلیله آمله مقشر فلفل دار فلفل از هر یک سی درم زنجبیل
بوزیدان بسباسه شیطرج هندی شقاقل مصری [illegible]
بزر العصافیر مغز حب فلفل کنجد مقشر قند سفید خشخاش سفید
بهمنین از هر یک ده درم مجموع کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده
باسه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال تا دو مثقال و

صنعت اطریفل اسطوخودوس
هلیله کابلی ٥ م
آمله ٥ م
[illegible]
پوست هلیله زرد ٥ م
هلیله سیاه ٥ م
تربد سفید ٥ م
بسفایج فستقی ٥ م
مصطکی ٥ م
کشمش ٢٥ م
روغن بادام ٢٥ م
اسطوخودوس ٥ م
افتیمون ٥ م
عسل مصفی بقدر حاجت باید بر سه برابر کنند شربتی [illegible]

25

بعد از دو ماه استعمال باید کرد و قوت این اطریفل تا سه سال می ماند
اطریفل کوچک مستعمل سودمند بود جهت استرخای معده و رطوبات آن
و بواسیر را دفع کند و ذهن را نیکو گرداند اخلاط آن پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه پوست هلیله زرد آمله مقشر پوست بلیله
از هر یک ده درم کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده باسه
چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از دو ماه استعمال کنند
و قوت این اطریفل تا دو سال می ماند شربتی یکمثقال تا دو مثقال
اطریفل کشنیزی مستعمل جهت صداعی که از بخار معده باشد بغایت
نافع بود و قوت معده دهد صنعت آن پوست هلیله کابلی
پوست بلیله آمله هلیله سیاه کشنیز خشک اجزا برابر و بعضی
هلیله سیاه نمی کنند مجموع کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده
باسه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از دو ماه استعمال کنند
شربتی یکمثقال تا دو مثقال اطریفل صغیر جهت بواسیر بغایت نافع بود
صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد آمله مقشر از هر یک
ده درم مقل سی درم مقل را با آب تر کنند تا حل شود و عسل کف گرفته
شصت درم بر سر آن کنند و بقوام آورند جدا و دواها بدان بسرشند
اطریفل دیگر جهت کرمهای خرد و بزرگ نیکو بود صنعت آن

برنک کابلی مقشر ده درم حب النیل تربد سفید مجوف فواشیده
قسط تلخ از هریک ۴ درم قنبیل ترپس افسنتین رومی شیح ارمنی
افیتمون افریطی ملح نفطی خودل سفید شحم حنظل سعد هندی راسن خشک
از هریک سه درم کوفته و بیخته باده جندان عسل کف گرفته بسرشند
شربتی از دو درم تا چهار مثقال شاید المامات الخامس فی المربیات
اهلیلج مربی اول آن بود که انرا در تری مربی کنند و اگر ضرورت باشد
بستانند هلیله کابلی بزرگ صد عدد و در ظرفی سبز کنند و چندان آب
بر سر آن کنند که انرا بپوشاند و بعد ازان پنجاه درم خاکستر چوب
رز یا چوب بلوط بر سر ان کنند تا دوازده روز چهار نوبت بدل
کنند بعد ازان انرا بچند آب بشویند آهسته چنانکه پوست ازوی برود
انگاه در باتیله کنند و آب بر سر آن کنند و یک مشت جو کوفته بر سر ان
کنند و بجوشانند تا چون کشکاب بخته گردد ویک فرو گیرند و آهسته
بشویند و سر هلیله را ده سوزن بزنند و در ظرفی چینی یا کاشی کنند
و چندان عسل بر سر ان کنند که انرا بپوشاند و بیست روز رها کنند
بعد ازان بیرون آورند از عسل و دیگر باره عسل بر سر آن کنند و ده
روز دیگر رها کنند پس دو سه جوش بجوشانند و فرو گیرند و در ظرف
کنند و این داروها بدان افشانند دارچینی زنجبیل قرفه قرنفل

بهم

هیل جوز الطیب مصطکی عود هندی از هریک ده درم زعفران یکمثقال
مسک نیم مثقال مجموع کوفته و بیخته بدان افشانند و بعد از چهل روز
استعمال کنند و هر روز بیرون ظرف را بشویند اترج مربی
طبیعت وی گرم و خشک است قوت معده بدهد خاصه که بابو ید
مربا کرده باشند صنعت آن بستانند اترج بزرگ که انرا دباله خوانند
و زردی ان پاک کنند و ترشی جدا کنند پس ان گوشت بالنک با آب
بجوشانند تا نیم بخته شود بیرون آورند و بیفشارند و عسل شهد سفید
بر سر آن کنند و باتش آهسته بجوشانند تا بقوام آید و اگر بقند خواهند
همین سبیل الامر بیات مثل اترج و هلیله و شقاقل و جوز
و جوز و امثال آن بعسل بهتر بود که بقند و مربه تمر هندی و آلوچه
و سیب و به و بلجی و امثال ان بقند بهتر بود شقاقل مربی
مجامعت را زیاده کند و باه را قوت دهد و نعوظ آورد صنعه آن
بستانند شقاقل تازه و اگر تازه نبود خشک و بخیسانند و سه روز
رها کنند بعد ازان انرا مقشر کنند و بجوشانند تا نیم بخته شود بعد ازان
عسل صافی بر سر آن کنند و باتش نرم بجوشانند تا بقوام آید فرو گیرند
و در ظرفی سبز یا چینی کنند و تا چهل روز بگذارند پس استعمال کنند
جوز مربی باه را زیاده کند و قوت پشت بدهد و سپیده را نیکو بود

صنعت آن بستانند جوز تر خوب بزرگ و پوست ان تنک بخراشند
و پاره کنند بمقدار انگشت کوچک و چوب اندرون ان بیندازند
و با قدری آب و عسل بجوشانند تا نیم پخته گردد پس عسل صافی کرده
بر سر آن کنند و اندکی بجوشانند و فرو گیرند و در ظرفی کنند و تا
چهل روز بیرون از ظرف را می شویند و شستن ظرف در مربیات
لازم است بغیر از اترج که محتاج نیست تفاح مربی جهت معده و دل
بغایت نافع بود صنعت آن بستانند سیب اصفهانی و مقشر کنند
و در دیگ کنند و با آب بجوشانند تا نیم پخته گردد پس قند صافی بر سر ان
کنند و بجوشانند چندانکه سیب رنگ بگرداند و پژمرده شکل نیز شود
بعد از ان فرو گیرند و در ظرفی چینی کنند و بعد از چهل روز استعمال کنند
سفرجل مربی قوت وی زیاده بود از سیب در تقویت معده
صنعت آن بستانند به اصفهانی شیرین و پاره کنند کوچک و با آب
بجوشانند تا نیم پخته شود و قند صافی بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام
آید فرو گیرند و در ظرفی کنند و بعد از چهل روز استعمال کمثری مربی
جهت قوت معده بغایت مناسب بود صنعت ان بستانند ملچی گرده
و با آب بجوشانند چندانکه رنگ بگرداند و پژمرده شود بعد از ان
فرو گیرند قند صافی بر سر آن کرده بقوام آرند و در ظرفی سبز کنند

چهل روز

چهل روز بکار دارند ادرک مربی حرارت پیدا کند و طبیعت نرم دارد
و تشنگی بنشاند صنعت آن بستانند الوچه اصفهانی یا بخاری و با آب بجوشانند
تا نیم پخته گردد و قند صافی کرده بر سر ان کنند و بجوشانند با آتش آهسته
تا بقوام آید و جلاب باید که تنک نباشد که مربه سیب و به و ملچی است
ابدا رطوبت در جوشیدن رطوبت باز می دهد و الوچه نه قرع مربی مسهل
سینه را بغایت سود دهد و سرفه و مثانه را سودمند بود که در وی
صلابتی بود صنعت آن بستانند کدوی تازه نازک و پوست آنرا بخراشند
و مغز ان بیندازند و پاره کنند مانند انگشت و در دیگ کنند و با آب
بجوشانند تا نیم پخته شود و عسل بر سر آن کنند و قدری آب و بجوشانند
تا بقوام آید و اگر بتند کنند همین سبیل بطیخ رقی مربی
دفع حرارت بکند و تشنگی بنشاند صنعت ان بستانند پوست خیار گرده
و سه شبانروز در آب نمک و آب خیسانند پس بیرون آورند و یکشبانروز
در یک آب نهند و دیگر بیرون آورند و سه شبانروز در آب صافی خیسانند
بعد از ان بر سر آتش نهند و قدری عسل و آب بر سر آن کنند و بجوشانند
تا نیم پخته شود فرو گیرند و بنهند تا آب ان بپالاید و دیگر در عسل مصفی
اندازند و بر سر آتش نهند و بجوشانند تا بقوام آید فرو گیرند و در ظرف
کنند و بعد از چهل روز بکار دارند ترنج مربی جهت تقوه

وقولنج ریحی بغایت نافع بود و مصروع را نیکو بود صنعة آن بستانند
وج ترکی فربه و سه شبانروز در آب خوب نشانند بعد از آن بیرون آورند
و قدری آب و عسل بر سر آن کنند و بر سر آتش نهند و اندکی بجوشانند
تا نیم پخته شود بیرون آورند و عسل مصفی بر سر آن کنند و بجوشانند
تا بقوام آید و بعد از چهل روز استعمال کنند جوز مربی مستعمل
سودمند بود معده سرد و گرده سرد را و باه را زیاده کند
صنعة آن بستانند گردکان تر که هنوز صلب نشده باشد و پوست
از وی جدا کنند و در دیگی اندازند و عسل مصفی بر سر آن کنند
و بجوشانند با آتش آهسته بعد از آن در ظرف کنند و بعد از چهل روز
استعمال کنند و دست از شیشه ظرف باز ندارند لوز مربی مستعمل
سودمند بود سرفه را صنعة آن بستانند بادام فربه و مقشر کنند
و در دیگی اندازند و دوشاب و آب چندانکه او را بپوشاند بر سر آن
کنند و بر سر آتش نهند و دو سه جوش سبک بزنند و فرو گیرند و
سه روز رها کنند پس بیرون آورند و در دیگی کنند و عسل بر سر آن نهند
کنند و دو سه جوش بزنند و فرو گیرند و در ظرف کنند و تا چهل روز
سر ظرف را نگشایند بعد از آن استعمال کنند مربی مستعمل سینه را نرم
کند و سرفه که از حرارت بود زایل کند و خشونت حلق دفع کند

صنعت شراب عناب عناب نیم سیر در یکمن آب جوشانند تا به نیمه آید
صاف کنند و نیم من قند سفید دران حل کرده بجوشانند تا بقوام آید
صنعت ترتیب طلای مذکور صندل سه مثقال ورد دو درم آب سیب
و ده مثقال آب کشنیز تر و پنج درم گلاب حل کرده در شیشه کنند
و زمان زمان بدماغ دارند هم در علاج سرسام چون از صفرا بود
علامتش تب تیز دایمی و هذیان و بی قراری و بدخویی است و چون
از سودا باشد تب دایمی و هذیان و دیوانگی رباعیه

سرسام چو عارض شود از صفراست — یا آنکه پدید گردد از سوداست
باید که نهد معالج از بهر علاج — در آب گل بنفشه دست و پاست

مراد از آب گل بنفشه آنست که بنفشه را در آب جوشانیده باشند
هم در علاج سرسام چون از بلغم بود علامتش تب نرم دایمی

وگرانی خواب و هذیانست — از بلغم اگر پدید شد سرسامست
از دردی غم لباب آمد جامست — تدبیر تب بلغمیت باید کرد
باشد که ز دفع آن برآید کامست — تدبیر تب بلغمی در علاج تنها فرا آمد

علامت بد سرسام رباعیه

هر کس که ز سرسام ذلیل آمده است — بر بستر بیخودی علیل آمده است
بولش چو آب شد است بر صورت آب — بر آمدن مرگ دلیل آمده است

مائیت بول دالست بر موت بواسطه

اگر دوالیست بر تمامی توجه ماده بجانب دماغ علامت نیک سر سام

سر سام گشد چو رخت علت بسوت / در مجمع ما کند بر پریشان گوییت

گر متشنج آیدت عروق متعدد / بهبود همان زمان نماید ار دیت

انتفاخ باد گرفتن و آماس کردنست نسیان یعنی فراموشی علامتش

در بلغمی گرانی سر و رطوبت بینی و آب رفتن دهان و بسیاری خواب است

نسیان چو شود منقص احوالت / باشد همه وقت ازان پریشان حالت

هر روز برای دفع آن بس باشد / از مادة الحیوة یک مثقالت

صنعت مادة الحیوة مغز چلغوزه و مغز جوز هندی از هر یک

مویز دانه بیرون کرده بی درم بکوبند و در یکمن عسل حل کرده فلفل

و دار فلفل و زنجبیل و دارچینی و پوست بلیله و آمله و شیطرج

و زراوند مدحرج و بیخ بابونه از هر یک ده درم بکوبند و بپزند

و همه را بهم سرشته هر صباح دو مثقال غلوله کرده فرو برند حمق و

رعونت که عبارت از بطلان و نقصان فکر است چون از بلغم باشد

علامتش گرانی سر و چشم و بسیاری خواب و ضرر یافتن از چربها

سر دیت رباعی / ای قند تو از حمق و رعونة بسته است

در کار تو زین عارضه صد گونه شکست / هر روز ز معجون بلادر درمی

میخور که ازان بلا بدین خوابی رست صنعت معجون بلادر سیاه دانه و قسط

و فلفل و دار فلفل و اگیر از هر یک ده درم برگ سداب و جنطیانا

و زراوند مدحرج و حب الغار و جند بیدستر و شیطرج و تخم سداب

از هر یک پنج درم همه را بکوبند و بپزند و به نیمن عسل و ده مثقال

روغن جوز و چهار مثقال و نیم عسل بلادر سرشته هر صباح یکدرم

از وی غلوله کرده فرو برند صنعت روغن جوز مغز جوز پنج سیر کشتی

یا چیزی که مشابه ان بود بکوبند و قطره چند نمک آب بر وی پاشند

و بطریق روغن بادام که در صداع سودایی گفته شد بر روی آتش

روغن کشند کیفیت گرفتن عسل بلادر طرف بلادر که از جانب

درخت بوده ببرند چنانکه عسلش نمایان شود پس با نشتر گرم کرده

بگیرند و دو بیست فشرده داشته بلادر را سر نگون داوند تا عسلی

که داشته باشد بیرون آید جمود که کنایتست از باطل شدن حس و

حرکت بیمار و باقی ماندن او بر شکلی که قبل ازین حال بوده حدوث این علت

از استیلای سوداست / چون بیخبرت جمود گردد حادث

رنجی که ترا نبود گردد حادث / گر اهل مداوا علت فرمانید

صحت که نبوده زود گردد حادث / ذکر عللی که درین مرض و جمله مرضها

سودایی نافعست / بسفایج خاصه و بسفایج نیم کوفته از هر یک

پنج درم افتیمون در لته بسته چهار درم شحم حنظل دو درم سقمونیا

غذا قلیه خشک کباب

سلیخه کرده

و بر سیاوشان و بابونه از هر یک سه درم همه را در سی سیر آب جوشنند
تا نزدیک بده سیر آید صاف کنند و ده درم شکر سرخ و ده مثقال
مغز فلوس پس دران حل کرده و صاف کرده و دو مثقال روغن بادام
و سه مثقال روغن بابونه اضافه نمایند و بدو نوبت نیم گرم عمل نمایند
صنعت روغن بادام و بابونه در صداع سودائی نوشته شده هم در علاج جمود

هر که برد جمودت از جسم رواج | از دی شودت متاع صحت تاراج
انها که مباشر علاج تو شوند | باید که کنند خلط سودا اخراج

اخراج سودائی شعوری بعملی کنند که صنعتش در شرح رباعی سابق
نوشته شد و در حین شعو بیکی از مسهلات که در صداع سودائی
گذشت سبات که خوابی است در غایت گرانی علامتش در بلغمی
آب رفتن دهان و رطوبت بینی و نرمی نبض و سپیدی بول است رباعیه

انرا که بود سبات از روی صلاح | باید که باهتمام هر شام و صباح
از بوره و متل شاف سیازی کرده | او را ز برای باب صحت مفتاح

طریق ترتیب شیاف مذکور متل ازرق و بوره از هر یک مثقالی
بکوبند و به بیزند و با آب بادیان سرشته شیاف کنند هم در علاج سبات

از عارضه سبات گردی چو کرخ | گردد بدنت فسرده بر صورت یخ
ترتیب عمل اگر نه بهر تو کنند | باید ز غم تو دوستان ترا آوخ

ذکر عملی که درین علت و جمیع علتهای بلغمی مفید است سنا رکی خاصه
و قنطوریون دقیق و مغز کاچیره (سر سیاوشان) نیم کوفته از هر یک پنج درم شریدیم کوفته و نیم مثقال راکمل کوفته صح
چهار درم بادیان و پوست بیخ بادیان و بابونه و حلبه از هر یک دو درم
تخم حنظل یکدرم انجیر پنج عدد همه را در سی سیر آب جوشنند تا نزدیک بده سیر
آید صاف کنند و دو مثقال فانید و دو مثقال متل ازرق و دو درم
بوره ارمنی یا نمک دران حل کرده صاف کرده پنج درم روغن کنجد اضافه
نمایند و بدو نوبت نیم گرم عمل کنند سهر که بیخوابی است از ضد آن گذشته در
چون از صفرا بود علامتش خشکی چشم و بینی و زردی قاروره است رباعیه

بیخوابی تو چونکه فزون شد از حد | افیون که بود پسندهٔ اهل خرد
در روغن بادام و بنفشه حل کن | هر شب قدری بمال از آن در سر خود

مراد بروغن بادام و بنفشه روغن بنفشه بادام است و کیفیت
ترتیبش انست که مغز بادام مقشر بدو نیم کرده یکمن برگ گل بنفشه
تازه بینی در خریطه کنند و چهل روز بگذارند پس بدستور روغن
بادام که در علاج جمود مذکور شد روغن کشند یا گل بنفشه تازه
سی درم و روغن بادام نیم من در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب
نهند یا گل بنفشه خشک پانزده درم در نیم آب جوشنند تا نزدیک
به پنج سیر آید صاف کنند و ده سیر روغن بادام اضافه نموده بجوشنند

[illegible]

تا روغن بماند علامت بد در بیخوابی   بیمار تو هر وقت که خوابش باید
کر دربی دفع ان شوی می شاید   با بیخوابی اگر بود سرفه خشک
بگذار که خواب اجلش بر باید   جنون یعنی دیوانگی   تولد این مرض
از سودا است   رباعیه   هر تن که از و بدیده عقل نبود
اثار و علامات جنون باید بود   چشمش همه بر صورت زیبا بتان
گوشش همه بر صدای چنگ و نی و عود   اخر جنون در بدن تو خلط سودا افزود
دیوانگیت از ان سبب روی نمود   باید که مداومت کنی از می لعل
کز وی برود این مرض جوانش ارزد   عشق که مرضی است وسواسی شبیه
بماخولیا که مردم لوند بیکار را بواسطه کثرت اختلاط بجوانان و افراط
فکر در حسن و شمایل ایشان عارض شود   علامتش زردی روی و
خشکی دهان و بیخوابی و گریه و آه و اختلاف نبض خاصه در وقتی
که معشوق را ببیند یا نام او بشنود رباعیه هر کس که براه عشق عاشق باشد
در طور و طریق عشق صادق باشد   نزدیک طبیب عاشق این شیفته را
وصل است علاجی که موافق باشد   و اگر وصل میسر نشود کسانی را
بر گمارند تا از معشوق سخنان زشت ناپسندیده که عاشق را
از ان نفرت شود روایت کنند یا عاشق را بقید تاهل مقید سازند
که بمباشرت و مجامعت دافع اندیشه معشوق است و قومی را

از اهل ادراک

از اهل ادراک این مرض حادث شود که در آیینه صورت خوبان مشاهده
جمال معنی کنند و قومی را عارض شود که صورتی را در میان نه پسندند
دوار یعنی گردیدن سر چون از بخار بلغمی باشد علامتش گرانی سر و رطوبت
بینی و سستی اعضا و نرمی نبض رباعیه   از دست بخار چون بگردد سر مرد
اطریفل خرد میل می باید کرد   از اشربه بایدش شراب لیمو
و ز اغذیه اش کباب می باید خورد   صنعت اطریفل خرد   هلیله سیاه و آمله
پوست هلیله کابلی و پوست هلیله زرد و پوست بلیله از هر یک
بیست درم بکوبند و به بیزند و سی درم روغن بادام که صنعتش
در علاج سهر مذکور شده اضافه نموده بدست بمالند و بیست سیر
عسل سرشته هر صباح دو مثقال از وی غلو لها کنند و فرو برند
صنعت شراب لیمو قند سفید نیم من در نیم من آب جوشانند تا یک غلیظ شود
و یک را فرو گیرند و پنج سیر آب لیمو اضافه نمایند سدر یعنی تاریک
شدن چشم بوقت برخاستن   چون از بخار بلغمی باشد علامتش
سستی اعضا و کاهلی و فراموشی و خواب است رباعیه اورا که درون او بخار انگیزد
تاریک شود چشم چو بر پا خیزد   باید که خورد کباب با قلیه خشک
و ز سیر و پیاز و مثل آن پرهیزد   صرع که معروف و مشهور است
علامتش در جمیع اقسام گرانی سر و سبزی رگهای زیر زبان است

انرا که قضا علت صرع انگیزد
باید که ز میوه های تر پرهیزد
از خوردن لحم بز کند قطع نظر
وز گردن خود عود صلیب آویزد
سکته که عبارت از باطل شدن حس و حرکت جمیع اعضا است
چون از خون باشد علامتش سرخی چشم و رگهای پیدا و سایر علامات غلبه خون است
رباعیه هر کس که ز رنج سکته از پای فتاد
هم حس وی و هم حرکت رفته بباد
گر سرخی چشم و رگهای بینی او را
دردم باید رگ سر او بگشاد
علامت آنکه صاحب سکته زنده است یا مرده چون صاحب سکته را نفس نمانده بود
زان گونه که در حیات او شبهه بود
گر عکس تو هنگام نظر افکندن
در دیده او دیده شود زنده بود
کابوس که مردم هراة عبد الجنه گویند
علامتش درد موی سرخی چشم و بسیاری خواب و پری رگهاست
و در بلغمی فراموشی و کاهلی و سفیدی زبان و سستی اعضا و در سودائی
خشکی چشم و بینی و تیرگی رنگ و روی و فکر فاسد رباعیه
چون زحمت کابوس شود عارض مرد
آسایش خواب بر دلش گردد سرد
هر ماده که موجب ان شده است
ان ماده ز از تن برون باید کرد
یعنی اگر ماده خون باشد فصد باید کرد و اگر خلط دیگر باشد مناسب
ان مسهل باید داد علامت بد در کابوس هر کس که بسیاری کابوس بود
وز کم خردی بی علاجش بزود
در آخر کار یا شود دیوانه

یا صرع

32

یا صرع شود بدید یا سکته شود
خدر یعنی کرخ شدن عضو
چون از ماده سرد و تر بود علامتش سردی ملمس و رطوبت و
کاهلی و فراموشی است رباعیه چون عضو کسی را کرخی روی نمود
از روی علاج بایدش قی فرمود
باید مالید بعد از آن روغن قسط
چندانکه ز صحتش برآید مقصود
صفت دارویی که بلغم را بقی دفع کند
مقی بلغم
تخم ترب و تخم شبت و بیخ مخ از هر یک ده درم در پنج سیر آب
جوشند تا به ده سیر آید صاف کنند و پنج درم سکنجبین عنصلی و
یکدرم بوره یا نمک در آن حل کرده نیم گرم بیاشامند و چشم و شکم را
بسته مدد کنند که قی شود
صفت سکنجبین عنصلی
عسل نیم من بجوشند تا غلیظ شود پنج سیر سرکه عنصلی اضافه نمایند
و دو سه جوش دیگر دهند
صفت سرکه عنصل پیاز عنصل که شیشه
یا فنی پاره پاره کرده باشند و در رشته کشیده و چهل روز در سایه
گذاشته یکمن سرکه کهنه در شیشه کنند و دو ماه در آفتاب نهند
یا نیم من پیاز عنصل ریزه کرده در چهار من سرکه کهنه بجوشند تا مهرا شود
صفت روغن قسط در صداع بلغمی گذشت
فالج یعنی باطل شدن
حس و حرکت نصف بدن در طول علامتش در بلغمی سفیدی روی و رطوبت
بینی و فراموشی و غلبه خواب است رباعیه چون عارضه فالج بر کسی گردد چیره

نصف بدنش از حرکت کرده فرد   از روز نخست تا بروز چارم
جز ماء عسل هیچ نمی باید خورد   صفت ماء العسل عسل یکمن در ده من آب
جوشنند تا بهفت من آید رباعیه هم در فالج   چون صاحب فلج را چهارم آید
از ماء اصول شربتش می باید   از لحم کبوتر بچه و آب نخود
بازیره و زعفران غذا می باید   صفت ماء الاصول پوست بیخ بادیان
پوست بیخ کبر و بیخ اذخر از هر یک پنج درم انیسون و بادیان از هر یک
سه درم مویز دانه بیرون کرده ده درم همه را در یکمن آب جوشنند
تا به نیمه آید صاف کنند و یکمن عسل دران حل کرده بقوام آرند
و هر صباح ده مثقال از وی در پنج سیر گلاب حل کرده نیم گرم بیاشامند
هم در علاج فالج رباعیه   چون روز چهارده ز فالج گذرد
باید که معالج بعمل دست برد   وانگاه دهد داروی مسهل دو سه بار
باشد که مریض را بصحت نگرد   ذکر عملی که درین مرض و جمله مرضهای بلغمی نافع است
بسفایج یکی خامه و بسفایج نیم کوفته و قنطوریون دقیق از هر یک
پنج درم تخم کرفس و بادیان و انیسون و بابونه و شبت از هر یک
سه درم شحم حنظل دو درم همه را در سی سیر آب جوشنند تا نزدیک
بده سیر آید صاف کنند و سی درم بوره یا نمک و پانزده
درم عسل دران حل کرده و صاف کرده پنج درم روغن زیت [illegible]

افتاد

پوست بیخ کرفس [illegible]

اضافه نمایند و بدو نوبت نیم گرم عمل کنند هم در علاج فالج رباعیه
مفلوج بوی شفا چو نزدیک رسید   وز منضج و مسهل و عمل فایده دید
از روغن قسط و فرفیون و شونیز   چندانکه دهد دست بباید مالید
صفت روغن قسط در علاج خدر گذشت صفت روغن فرفیون در صداع
بلغمی مذکور شد صفت روغن شونیز یعنی روغن سیاه دانه و سیر مغز بادام
تلخ سه سیر کشمش یا چیزی که شبیه آن بود نیم سیر بکوبند و بدستور   سیاه دانه هم
روغن جوز که در علاج نسیان گذشت روغن کشند لقوه یعنی کج شدن
روی و چشم و لب تولد این مرض از رطوبت بلغمی است رباعیه
آنها که بدیشان مرض لقوه رسید   مرغ صحت ز دام ایشان برمید
گر جوز بوا در دهن خود شب و روز   دارند نگاه خواهد افتاد سپید
هم در علاج لقوه چو بجانب کسی روی نهد   صحت رود از دست و مرض روی دهد
باید که خورد حب ایارج دو سه بار   باشد که ازین مرض بکلی برهد
صفت حب ایارج در صداع بلغمی مذکور شد هم در علاج لقوه رباعیه
آنرا که رسید از مرض لقوه گزند   باید که بیاد دارد از من این پند
آیینه چینی بنظر آورده   در خانه تاریک نشیند یکچند
رعشه یعنی لرزیدن عضو چون از ماده سرد و تر باشد علامتش نسیان
و گرانی اعضا و عدم تشنگی است رباعیه   از کثرت بلغم آنکه در رعشه فتاد

[illegible]

مسهل که مناسبش بود باید داد   ور شرب شراب یا جماعش سبب است
باید زمی و مباشرت باز ایستاد اختلاج یعنی پریدن عضو جون دایمی باشد
اکر در روی بود مقدمهٔ لقوه باشد و اکر در شکم باشد مقدمهٔ صرع و اکر
در پهلو باشد مقدمهٔ اماس پرده که در نواحی سینه است و اکر
در جمیع بدن بود مقدمهٔ سکته است رباعیه جون عضو کسی کند پریدن بنیاد
باید نمک کرم بران عضو نهاد   ور دفع نکردد بطریق مذکور
حبی که بدن پاک کند باید داد صفت حبی که بدن را از خلطها غلیظ پاک کند
صبر سقوطری یکمثقال تربد یکمثقال حب النیل و افتیمون از هر یک یکدرم و نیم
شحم حنظل و نمک هندی و مقل ازرق و کتیره از هر یک دانکی همه را
بکوبند و بپزند و دو درم غاریقون بوینه کذرانیده اضافه نموده
باب کرفس یا بادیان خمیر کنند و حبها ساخته در عسل یا چیزی که مشابه
ان بود غلطانند و فرو برند تشنج یعنی درهم کشیدن عضو جنانچه راست نشود
علامتش در بلغمی کرانی اعضا و فراموشی و سپیدی بول است رباعیه
جون عضو ترا تشنج از بلغم شد   افزود ترا محنت و راحت کم شد
در تنقیه کوشش زود تر زانکه علاج   مشکل کردد مرض جو مستحکم شد
تمدد یعنی راست ماندن عضو جنانکه خم نکردد و مردم کزک خوانند جون از امتلا
بود و نیز بود علامتش سردی ملمس و کرانی اعضا و نرمی نبض است

34

هر کس که کرفتار تمدد کردید   و انکه ز حبوب مسهله فایده دید
اندر بدنش روغن پیه کفتار   یا روغن پیه خرس باید مالید
علاج امراض چشم برد یعنی دانه ایست در اندرون پلک بموضعی که مژه روید
ای چشم تو مبتلای تشویش برد   تدبیر تو نزدیک بتدبیر خرد
سکبینج و حلتیت و اشق با بیر که   بر دیده اکر نهی برد را ببرد
سکبینج شلمی است معروف و حلتیت انکزه و اشق کندل زرد است
شعر منقلب و شعر زاید که بمعنی کج براندن مژه و مژه زیادتیست
کر شعر بود منقلب دکر زاید   در تنقیهٔ دماغ می باش بجد
جون تنقیهٔ دماغ حاصل کردد   تشمیر کن ای ترا خداوند مدد
تشمیر بریدن پلک است سلاق که عبارت از غلظت و حمرت کرانهٔ پلک   جنانکه سلاق دانند ص
و ریختن مژه است تولد این مرض از رطوبت غلیظهٔ بورقیه است رباعیه   بورقیه عبارت از بوره است
در پلک تو ای که کرده غلظت بنیاد   از من سخن مفید میدار بیاد
اسفیدهٔ تخم مرغ و برک خرفه   امیز بروغن کل و ساز ضماد   ضماد یعنی طلا
شرناق یعنی زیادتی پیه در پلک بالا علامتش کرانی پلک در وقت
باز کردن چشم است رباعیه در پلک تو شرناق جو پیدا کردد
غم را دل غمخوار تو ماوا کردد   تا آن وقتی که دستکاری نکنند
نادر باشد اکر مداوا کردد غرب که ریشی بود در کوشهٔ چشم از جانب بینی

علامتش ان بود که چون انگشت بر موضعش فشار ندریم پر دن اید

جو کرد ورم گوشه چشم و بگشود ناخشن غرب اندای الت معذن جو د

کر ماش بخایند و کذار ند بدان امید بود که رو نماید بهبود

جرب که درشتی اندرون پلک است و سبل که پرده ایست شبیه برکهای در هم بافته بر سپیدی چشم حدوث جرب از رطوبت بورقیه است

و تولد سبل از امتلاء دماغ و بزرگی رکهای چشم رباعیه

در دفع جرب شیاف اخضر باید وز بهر سبل شیاف احمر باید

باشد جرب و سبل چو با یکدیگر تا نفع دهد ذرور اغبر باید

صنعت شاف اخضر زنگار سه درم اقلیمیاء نقره و صمغ عربی و سپیده ارزیز از هر یک دو درم اشق که معنیش در علاج برد بیخ بر سوخت دو درم و نیم همه را بکوبند و به بیزند و باب سداب سرشته شافها کنند

صنعت شاف احمر شادنج مغسول شش درم صمغ عربی پنج درم روی سوخته و زاک زرد سوخته از هر یک دو درم افیون نیم درم زنگار دو درم و نیم زعفران و مرمکی از هر یک دانگی و نیم صبر سقوطری نیم درم همه را بکوبند و به بیزند و بشراب کهنه یا آب باران یا اب صاف سرشته شافها کنند صنعت ذرور اغبر توتیاء مغسول و شخ سوخته از هر یک درمی نبات مصری پنج درم همه را کوفته و بیخته صلایه کنند تا

چون

35

همچون غبار شود رمد یعنی درد چشم چون از مدتو بگذرد و روزی چند تا اهوی صحت درآید بکند خشخام و نبات مصری و ماميران

باید چو غبار کرد و در چشم افکند صنعت ترتیب ادویه مذکور خشخاش مقشر دو مثقال نبات مصری سه مثقال ماميران یکمثقال همه را کوفته و بیخته صلایه کنند تا همچون غبار شود طرفه که نقطه سرخ یا کبود بود بر سپیدی چشم

در چشم تو ای که طرفه ظاهر باشد زین نکته ترا غبار خاطر باشد

چون دیده خود بدو دهد کند زدای کر دفع نگردد از نوادر باشد

ظفره یعنی ناخنه در چشم تو ناخنه چو پیدا گردد از بهر تو تشویش مهیا گردد

چیزی که بود درین مرض فایده مند نزدیک حکیم روشنایا باشد گردد

صنعت روشنایا مس سوخته و شادنج مغسول از هر یک دو درم فلفل و دار فلفل و زعفران و شحم حنظل از هر یک ربع درمی زنگار و صبر سقوطری و بوره ارمنی از هر یک نیم درم اقلیمیاء زر یکدرم همه را کوفته و بیخته صلایه کنند تا همچون غبار شود دمعه یعنی اب رفتن چشم چون از گرمی بود علامتش سرخی چشم و گرمی آب چشمست و چون از سردی بود سردی اب چشم

رباعیه دانا مرض دمعه چو از گرمی دید دانست که بهدان بود سپید

در دیده که سردی مزاجش سبب است در دیده بغیر باسلیقون نکشید

صنعت باسلیقون روی سوخته پانزده درم کف دریا و اقلیمیاء زر و نمک

بیان تشنه کرتنقان ...

نیشابوری و شادنج مغسول و جند بید ستر و پیرمه و سنبل از هر یک
دو درم قرنفل و اشنه از هر یک درمی صبر سقوطری و مامیثا از هر یک
پنج درم مرمکی و نوشادر و زرد جوبه از هر یک پنج درم پوست
بلیلهٔ زرد چهار درم همه را کوفته و بیخته صلایه کنند تا همچون غبار شود
قرحة العین یعنی ریش چشم دبابیه قرحه که بود چشم ترا موجب درد یعنی که بر سیاهی یا سفیدی چشم باشد
وز درد و کشنده عارض گلگونت زرد چون پاک کند زبده از بهر علاج
ترتیب شیاف کندری باید کرد بده بکسر میم و تشدید دال بی نقطه
ریم و زردابست صفت شیاف کندر که عنزروت که بشیر خر پرورده
باشند و افیون و کثیره از هر یک درمی کندر دریایی نیم درم سفید
ارزیز هشت درم صمغ عربی چهار درم همه را بکوبند و به بیزند و
بسفیده تخم مرغ سرشته شافها کنند بیاض که سفیدی بود بر سیاهی چشم
در چشم تو چون بیاض پیدا گردد دفعش دوا نیز امتنا کردد
گر آب شقایق بچکانی بعسل تا چشم بهم زنی مداوا گردد
انتشار یعنی کشاده شدن ثقبهٔ عنبیه که موضع روشنایی چشم است
چون از کثرت رطوبت بیضیه بود علامتش نفع یافتن از جوع و ریاضت است
در دیده چو انتشار پیدا گردد اسباب غم و الم مهیا گردد
گر کثرت بیضیه بود موجب آن چون تنقیه رود مداوا گردد
صفت

صفت حبی که تنقیه دماغ کند صبر سقوطری یکمثقال تربد و پوست
بلیله زرد از هر یک درمی شحم حنظل و مقل ازرق و مصطکی و کثیره از
هر یک دانگی نمک هندی دانگ و نیم همه را بکوبند و به بیزند و نیم درم
غاریقون بوبینه کذر اینده اضافه نموده با آب بادیان خمیر کنند
و حبها ساخته در عسل یا چیزی که مشابه ان بود غلطانند و فرو برند
ضیق حدقه یعنی تنگ شدن ثقبه عنبیه چون از غلبهٔ رطوبت باشد
علامتش رطوبت بینی و عدم ظهور رکهای چشم است رباعیه
ضیق حدقه اگر شود عارض مرد گویم که چه چیز باشد انرا در خورد
گر غیر رطوبت نبود باعث ان دفعش شیاف زعفران باید کرد
صفت شیاف زعفران اشق که صفتش در علاج برد مذکور شده درم
زعفران و زنگار از هر یک درمی مامیثا و گل سرخ و صبر سقوطری و
مرمکی و نشاسته و صمغ عربی از هر یک درمی و نیم همه را بکوبند و به بیزند
و باب پر سرشته شافها کنند خیالات که نمودن چیزها پست شل کپس پشه در پیش چشم
چون از بخار معده بود علامتش زیاده شدن از امتلاء معده و قصور هضم است
چشمی که خیالات قرینش باشد صد آفت و فتنه در کمینش باشد
هر که که بخار معده باشد سببش مسهل بطلب دوا همینش باشد
صفت مسهلی که معده را از اخلاط مختلف پاک گرداند صبر سقوطری بوزن

از هر یک نیم مثقال غاریقون بوینه گذرانیده یکمثقال اطریفل صغیر
که صفتش در علاج دوار گذشت دو مثقال همه را بهم بپرشته غلولها
کنند و در شربت بنفشه یا چیزی که مشابه ان بود غلطانند و فرو برند
نزول الماء یعنی فرود آمدن اب در موضع روشنایی چشم
انچه رقیق و صافی بود در ابتدا بدارو و در انتها بدستکاری دفع
شود اما انچه سیاه و بسرخ و بسبز و زرد و کبود و غلیظ او تیره
و برنگ گچ بود نه بدارو علاج بذیرد و نه بدستکاری رباعیه

هر که نزول آب بنیاد شود | صبر دل هستمند برباد شود
گر صاحب ان میل کند حب دهنب | صحت آید خاطر او شاد شود

صفت حب ذهب صبر سقوطری یکمثقال پوست هلیله زرد مصطکی
و کتیره و محموده و زعفران از هر یک دانکی گل سرخ دو دانک همه را
کوفته و بیخته باب خمیر کنند و حبها ساخته در شربت بنفشه یا چیزی
که مشابه ان بود غلطانند و فرو برند عشا یعنی شب کوری
بیشتر مردمی را حادث شود که چشم ایشان سیاه باشد رباعیه

از غلظت سینیه چو شبکوری زاد | صد گونه غم والم بدل راه نهاد
گر شهد باب راز یانج بکشند | نزدیک خود مفید خواهد افتاد

جهیز یعنی روزکوری اکثر مردمی را عارض شود که چشم ایشان ازرق بود

جون عارضه جهر بام معبود | از رقت روح باصره روی نمود
از روی علاج صاحب باصره را | لحم بقر و هریسه باید فرمود

ضعف البصر یعنی نقصان بذیرفتن قوت بینایی جون از رطوبت بلغمی بود
علامتش سفیدی چشم با سایر علامات غلبه بلغم است رباعیه

ضعف بصرت جو از رطوبت زاید | گر مسهل ان میل کنی می شاید
کرد وجود دماغ و بدنت پاک ز خلط | دیگر بتو کحل روشنایی باید

صفت کحل روشنایی مروارید ناسفته یکمثقال مامیران یکمثقال و نیم بوره
ارمنی دو مثقال قرنفل و زعفران و سیرم از هر یک نیم مثقال مشک قراطی
همه را کوفته و بیخته صلایه کنند تا همچون غبار شود علاج امراض گوش
طرشس یعنی گرانی گوش جون از بلغم باشد علامتش گرانی سر و کدورت
حواس و بسیاری خوابست رباعیه ای انکه ترا گرانی گوش بود

گویم سخنی اگر ترا هوش بود | باشد سببش جو بلغم از بهر علاج
کردارو دفعش ضروری گوش بود

صفت دارویی که دافع بلغم بود
صبر سقوطری نیم مثقال شحم حنظل و تربد و محموده و مقل ازرق از هر یک
دانکی همه را بکوبند و بیزند و سم در غاریقون بوینه گذرانیده اضافه
نموده باب خمیر کنند و حبها ساخته در عسل یا چیزی که مشابه ان بود
و بعد از دفع بلغم روغن ترب را صبح و شام نیم گرم در گوش چکانند.

غلطانند و فرو برند طنین یعنی آواز گوش چون از قوت حس بود
علامتش دریافتن آواز بخار معده است و چون از ضعف دماغ باشد
کدورت حواس رباعیه از قوت حس اگر طنین گشت پدید
نزدیک خرد مغلظات میفید وان لحظه که باشد سببش ضعف دماغ
بر سر ز مقویات باید مالید مغلظ چیزی را گویند که ماده را غلیظ
گرداند چون خشخاش و کاهو و مقوی چیزی را گویند که مزاج عضو را
باعتدال آورد چون روغن گل و مرد و صفت روغن گل در علاج
قرحة الاذن خواهد آمد انشاء الله صفت روغن مرد آب مرد تر سه من
روغن کنجد یکمن بجوشند تا روغن بماند یا برگ مرد خشک سه سیر
در نیم من آب جوشند تا نزدیک به پنج سیر آید صاف کنند و ده سیر
روغن کنجد اضافه نموده بجوشند تا روغن بماند وجع الاذن یعنی درد گوش
دردی که گوشت اگر ز صفرا باشد زردی ز رخ و چشم تو پیدا باشد
گر حب بنفشه بعد منضج بخوردی از روی علاج خوب و زیبا باشد
صفت حب بنفشه و منضج صفرا در صداع صفراوی مذکور شد
قرحة الاذن یعنی ریش گوش رباعیه ای آنکه بود قرحه گوش تو پدید
گر مرهم ابیض طلبی نیست بعید و اندم که بود قرحه مذکور قدیم
چیزی نبود چو زهره گاو مفید صفت مرهم ابیض موم کافوری دو درم

در چهار درم روغن گل حل کرده سه درم سفیده کاشغری کوفته
اضافه نموده صلایه کنند تا مرهم شود صفت روغن گل برگ گل سرخ
تازه سه سیر روغن کنجد نیمن در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب
گذارند یا برگ گل سرخ خشک پانزده درم در نیمن آب جوشند
تا نزدیک به پنج سیر آید صاف کنند و ده سیر روغن کنجد اضافه نموده
بجوشند تا روغن بماند دخول الحیوان فی الاذن و تولد الدود فیها یعنی
در آمدن جانور در گوش چون مورچه و غیر آن پیدا شدن کرم در و علامتش احساس به
بحرکت وی و خروجش احیانا رباعیه در گوش تو هر که بتقدیر درو
آید حیوان یا که بدید آید دود گر صبر با آب شیخ یا آب کبر
تقطیر کنی روی نماید بهبود شیخ در منه ترکیست و تقطیر چکانیدن
دخول الماء فی الاذن یعنی در آمدن آب در گوش علامتش تقدم
ملاقات آب و درد عظیم است چون آب درون رود بنام معبود
در گوش تو ای دل تو سر چشمه جود در گوش تو جربه با دیان گر نهند
و آنکه بمکند آب برون آید زود علاج امراض بینی خشم یعنی باطل شدن
حسی که بوی بیابد و آن یا چون از مواد غلیظه باشد علامت کدورت حواس
گرانی سر و غلیظی بول است ای آنکه ترا قوت شم باطل شد
احساس بوی نیک و بد باطل شد اخلاط غلیظه گر بود موجب آن

از داروی مسهل نتوان غافل شد صفت داروی مسهلی که خلطهای غلیظ را دفع کند صبر سقوطری یکدرم شحم حنظل دانکی سنبل و زعفران و دارچینی و اساورن و حب بلسان و مصطکی و افسنتین و محمود و تربد و سلیخه از هر یک نیم دانک همه را کوفته و بیخته با آب خمیر کنند و حبها ساخته در عسل یا چیزی که مشابه آن بود غلطانند و فرو برند

نتن الانف یعنی بدبویی بینی چون از تعفن خلطی باشد که در مجری بینی بود علامتش آنست که در گرسنگی و سیری زیاده و کم نشود رباعیه

از بینی اگر نتن و زیدن گیرد
طبع همه کس ازان رمیدن گیرد
باید که طبیب سنبل کوفته را
از روی دوا درو دمیدن گیرد

بباید دانست که در نتن الانف آنچه در بینی دمند بعد ازان باید دمید که بینی بخمر یا بول حار شسته باشند جفاف الانف یعنی خشکی بینی چون از گرمی صفرا باشد علامتش سوزش دماغ و بیخوابی و اضطراب است

ای عیش ز گرمی شده بر طبع تو سرد
وز خشکی بینی ز خوشی آمده فرد
بر پیش سر تو آب برگ خرفه
با روغن بادام طلا باید کرد

صفت روغن بادام در علاج دوا رگذشت قرحه الانف یعنی ریشی بینی خواه مبدا تولدش در نفس دماغ بود و خواه در غیر آن رباعیه

بینی تر اقرحه چو تر خواهد بود
حال تو ازین مرض دگر خواهد بود

داری چو بکار مرهم ابیض را
شام مرض تر اسحر خواهد بود

صفت مرهم ابیض در قرحه الاذن مذکور شد رعاف یعنی خون رفتن بینی چون از بحران باشد علامتش آنست که در روزهای بحران مثل روز چهارم و هفتم و نهم و یازدهم و چهاردهم است رباعیه خون رفتن بینی چو ز بحران باشد

گر بند کنی زان خطر جانی باشد
واندم که ز بحران نبود نزد حکیم
بستن بدقاق کندر آسان باشد
بستن خون بینی بدقاق کندر و غیر آن

از ادویه رعافیه که بعد ازین خواهد آمد چنان باشد که کوفته و بیخته در بینی دمند یا با آب گشنیز بچکانند یا لته کتان را فتیله کنند و بسفیده تخم مرغ تر کرده بدان آلوده ساخته در سوراخ بینی نهند بعد ادادویه که رعاف را دفع کند داروی رعاف آنچه مشهور بود

گر با تو نگویم از وفاداری بود
افیون و دقاق کندر و زاک و عدس
گلنار و اقاقیا و کافور بود

زکام یعنی فرود آمدن رطوبت از دماغ بجانب گلو یا بینی و بعضی آنرا که بجانب گلو فرود آید نزله گویند چون از گرمی بود علامتش گرمی آنچه از دماغ فرود آید و سوزش گلو و بینی است

آنرا که زکام گرم حادث گردید
پس فایده از شراب نیلوفر دید
چون ساخت بسان شربت مذکور غذا
از ماش و جو مقشر افتاد مفید

صفت شربت نیلوفر گل نیلوفر دریائی ده درم در نیم آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و نیم قند سفید در ان

امراض حاده حادث شود

آرد و کندر را دقاق گویند

فرود آمدن رطوبت از ...
یعنی فرود آمدن ...

حل کرده بجوشند تا بقوام آید علاج زکام جون از سردی باشد
علامتش سردی انچه از دماغ فرود اید و کرانی سر و دلیت ...
و انا جوز کام را از سردی بکرد از اشربه جز شربت زوفا نخورد
و ز اغذیه ترتیب نماید نخود آب تا نفع دهند و این مرض را برد
صنعت شربت زوفا زوفا جهار درم پوست بیخ کبر و بسبایج بادیان و کا
از هر یک سه درم همه را در نیمی آب جوشند تا به نیمه آید صاف کنند
و نیمی قند سپید دران حل کرده بجوشند تا بقوام آید علاج امراض دماغ
باشرا یعنی ... که تمام روی ... فرو کیرد علامتش تب تیز و تشنکی و اندوه است
باشی جو باشرا نباشی نومید باشد که رسد صحت زود نوید
خون کم کن و مسهل خور و تار و درم می پاش طلا ز صندل سرخ و سپید
کیفیت ترتیب طلا ... صندل سرخ و سپید از هر یک ربع درمی در جهار
اب کشنیز تر حل کرده بلته کتان کهنه زمان زمان طلا کنند باد شنام یعنی
سرخی ... که در روی عارض شود حدوث این مرض اکثر از خون سوداست
انها که کرفتار به باد شنام اند کر رک نزنند در خور دشنام اند
مطبوخ هلیله بعد از ان کر نخورند در طور و طریق پخته کاری خام اند
صنعت مطبوخ هلیله هلیله سیاه و پوست بلیله زرد و پوست هلیله
کابلی از هر یک جهار درم بنفشه و کل سرخ و تخم کرفس و تخم کاسنی نیم کوفته

ازهر

از هر یک ده درم عناب و سپستان از هر یک بیست عدد تمر هندی و آلوی بخارا
از هر یک پانزده درم همه را در سی سیر آب جوشند تا بنزدیک بهفت سیر آید
صاف کنند و پنج سیر شیرخشت دران حل کرده و صاف کرده نیم کرم بیاشامند
علاج امراض تشقق الشفه یعنی شق شدن لب جون از صفرا بود علامتش
تلخی دهان و خشکی لب و درشتی زبانست رباعیه ای انکه شقاق بر لبت ظاهر شد
باید بعلاج ان ترا خاطر شد کر ماده صفرا بود از مسهل آن
بر دفع چنین مرضی توان قادر شد بیان مرهمی که شقاق لب را دفع کند
هر کس که تشقق لبش آزارد مرخوردنی خشک زبانش دارد
باید که ز پیه مرغ و اسپیده روی مرهم کند و بر لب خود بکذارد
ورم الشفه یعنی آماس لب جون از خون بود علامتش خارید و
شیرینی دهان و پری رکهاست رباعیه هر کس که ز خون لبش ورم خواهد کرد
صد کونه شکایت از الم خواهد کرد کر کم نکند خون و ملینی نخورد
بر خویشی درین مرض ستم خواهد کرد صنعت ملینی که درمرضها دموی نافع است
تمر هندی پنج سیر شب در اب کذاشته صباح صاف کنند و ده مثقال
شربت عناب دران حل کرده رغبت کنند و صنعت شربت عناب
در علاج سرسام کذشت علاج امراض دهان قلاع یعنی جوششی دهان
جون از کرمی بود علامتش درد و سرخی جوشش است و از صفرا زردی آن

از گرمی اگر قلاع گردید پدید   از راه علاج برنباید گردید
گلنار و گل سرخ و سماق و بوره   بر روی که و پیکاه ببایدپاشید
چون از سردی بود علامتش در بلغمی سپیدی جوششش است و در
سودایی سیاهی آن رباعیه از سردی اگر قلاع پیدا گردد
اسباب قیر دگی مهیا گردد   باشی جو بر و ضماد شب سوده
نبود عجبی اگر مداوا گردد سیلان الماء من الفم یعنی آب رفتن دهان
چون از بلغم بود علامتش عدم تشنگی با سایر علامات غلبهٔ بلغم است رباعیه
چون آب ز سردی از دهان تو رود   چیزی که بود و سرد مپندت نبود
باید که خوری گوارش زیره و عود   تا آن وقتی که این مرض دفع شود
صنعت گوارش زیره نبات نیمی در نیمی آب جوشند تا بقوام گوارش
آید دیگ را فروگیرند و ده مثقال زیره که در سرکه پرورده باشند
و تف داده و چهار مثقال زنجبیل و سه مثقال فلفل و یکمثقال بوره
همه را کوفته و بیخته اضافه نمایند و لت کنند تا بهم سرشته شود پس
بر روی سنگ یا چیزی که مشابه آن باشد ریزند و ببرند گوارش عود
مثل گوارش زیره بسازند و اجزای وی اینست عود قماری پنج درم
پوست ترنج چهار درم قرنفل و بزباز و مصطکی از هر یک سه درم قاقله
کبابه و سنبل و دند عقربان از هر یک دو درم زنجبیل و دار فلفل و جوز بوا

از بهل

از هر یک درمی نبات مصری نیمی بد بویی دهان علامتش در صفراوی
تشنگی و سرعت نبض است و در بلغمی رطوبت بینی و سپیدی بول رباعیه
چون بوی بد از دهان آن آید   از همدمیش خلق هراسان آید
از خوردن مسهلی که خلط غالب   اخراج کند علاج آسان آید
امراض دندان وجع الاسنان یعنی درد دندان چون از گرمی بود علامتش راحت یافتن
از آب سرد است رباعیه   دندان ترا چو گیرد از گرمی درد
سرکه بگلاب مضمضه باید کرد   از اشربات سکنجبین باید جست
و ز اغذیات ماش و کدو باید خورد صنعت سکنجبین قند سپید نیمی در نیمی
آب جوشند تا غلیظ شود پنج سیر آب سرکه اضافه نموده دو سه جوش دیگر دهند
مرض سپس یعنی کند شدن دندان رباعیه دندان تو چون کند شود بی زود
باشد سببش شنیدن از مالاند   از خوردن تخم خرفه کن زود علاج
زانرو که مرض بد است اگر ممتد شد   دود الاسنان یعنی کرم دندان
حدوث این مرض از تعفن رطوبت است   دندان ترا رسید چو تشویش ز دود
نومید مباش از شفابخش ودود   تا هر چه بود ز دود ساقط گردد
پیه بز و تخم گندنا می کن دود   استرخاء اللثه یعنی سست شدن گوشت
بن دندان چون از رطوبت خون باشد علامتش رطوبت دهان و سرخی
زبان و بزرگی نبض است رباعیه از سستی لثه هر که شد حالش بد

بدحالی او تا که نگردد همت بایدکه بگو بد گل و گلنار و ازان
هر شب قدری بر بن دندان باشد لثهٔ دامیه که معنی آنش خون رفتن از گوشت
بیخ دندانست تولد این علت از کثرت رطوبت است رباعیه
چون لثه دامیه شود عارض مرد از بهر سنون بدیت باید آورد
عفص و عدس و اقاقیا و کندر گلنار و شب یمانی و بذر الورد
سنون دارو دندانست و عفص مازو و شب یمانی ننه بلو و بذر الورد
تخم گل سرخ ورم اللثه یعنی اماس گوشت بن دندان علامتش درد و سوزش در دو
دهانست و در صفرایی سوزش و تیرک زدن و در بلغمی سفیدی و نرمی
اماس و در سودایی سیاهی و محکمی آن رباعیه
انرا که ز خون شد ورم لثه بدید گر رگ نزند بسی الم خواهد دید
وان لحظه که باشد سبب خلط دگر خواهد بسی از مسهل آن فایده دید
تاکل اللثه یعنی خورده شدن گوشت بیخ دندان حدوث این مرض از ماده
حار خورنده است رباعیه چون خورده شود لثه اتای نیکو عهد
بشنو ز منی و بد طلا از پی جهد کندر بکف آور و بکوب و پس از آن
تخمیر کنش بسرکه عنصل و شهد و صفت سرکه عنصل در علاج صداع مذکور شد
علاج امراض زبان بطلان الذوق یعنی باطل شدن حسی که مزه
چیزها را در یابد چون از ماده سرد و تر بود علامتش رطوبت دهان

و نرمی نبض و بی رنگی قاروره است رباعیه هرگاه که حس ذوق باطل گردد
دریافتن هر مزه مشکل گردد اخراج کنی جو خلط غالب ز بدن
اندیشه مکن که زود زایل گردد ثقل اللسان یعنی گرانی زبان چون از غلبهٔ
بلغم بود علامتش عدم تشنگی و آب رفتن دهان و سفید زبانست رباعیه
ای انکه گرانی زبانت باشد در چهره ز بلغم جو نشانت باشد
باید که کنی غرغره از خردل و خل چندانکه درین مرض توانت باشد
طریق غرغره مذکور خردل یعنی تخم سناو که بتیجی مشهور است ده مثقال
بکوبند و در نیمی آب جوشند تا به نیمه آید صاف کنند و ده درم آب سرکه
اضافه نموده زمان زمان نیم گرم غرغره کنند ورم اللسان یعنی اماس زبان رباعیه
اما پس زبان اگر ز خونت باشد سرخی زبان ز حد فزونت باشد
گر رگ نزنی و نشنوی قول حکیم نزدیک خرد مند جنونت باشد
تشقق اللسان یعنی شق شدن زبان چون از ماده گرم و خشک بود
علامتش خشکی دهان و تشنگی و بی رغبتی است هر کس که تشقق زبانش باشد
تشویش بهر سخن از انش باشد باید که کتیره با لعاب بهیدانه
حل کرده مدام در دهانش باشد حرقة اللسان یعنی سوزش زبان
چون از ماده گرم و خشک بود علامتش بسیاری میل آب و محکمی نبض و
زردی قاروره است رباعیه چون حال ز خشکی زبانت بد شد

خلط غالب را ابطالات
متر معلوم بابد بزد

که باعث آن حوادث پیدا شد   از مضمضه کردن لعاب سپیوش
با شیره خرفه برطرف خواهد شد علاج امراض حلقی مراد بحلق فضایی است
که در و لهاة و لوزتین و مری و قصبه ششی بود ورم اللهاة یعنی آماس ملازه
ملازه جسمی است از بالای حلق او یخته شبیه به پرده رباعیه ای آزار مرض ملازه اگر آن به
که ماده خون بود رگ باید زد   و انکه زسماق باید تا غرغره کرد
چندانکه شود خلاص از این علت به کیفیت ترتیب غرغره مذکور سماق ده مثقال
در نیمن آب جوشند تا به نیمه آید صاف کنند و ده درم گلاب اضافه نموده
زمان زمان نیم گرم غرغره کنند استرخاء اللهاة یعنی سست شدن ملازه
سستی ملازه گر ترا عارض شد   بلغم چو بود ماده اش بی رد و زد
باید زبرای غرغره نزد حکیم   خردل سکنجبین از مالا بد
صنعت ترتیب غرغره مذکور خردل که بیجی مشهور است ده مثقال بکوبند و در
نیمن آب جوشند تا به نیمه آید صاف کنند و ده مثقال سکنجبین در آن
حل کرده زمان زمان نیم گرم غرغره کنند و صنعت سکنجبین در وجع
ابس مذکور شد استرخاء اللوزتین یعنی سست ده گوده دهان
چون سستی لوزتین حادث گردد   احوال تو از حدوث آن گردد بد
کن غرغره بیا زی از گلاب و مازو   ظاهر شودت فایده بی حد و عد
طریق ترتیب غرغره مذکور مازو ده عدد بکوبند و در نیمن اب

جوشند تا به نیمه آید صاف کنند و ده درم گلاب اضافه نموده زمان
زمان نیم گرم غرغره کنند خناق یعنی در آمدن گلو چون از خون بود
علامتش سرخی چشم و روی و پری رگهاست رباعیه گردد چون خناق و با شدت استیلا از
هر لحظه بصحت که ترا باد معاذ   چون ماده خون باشد و رگ بگشایی
کز دفع نکرده دهد المهلت باشد شاید دخول العلق یعنی در آمدن زلو در گلو
علامتش ظاهر شدن خون رقیق اندوه است رباعیه ای خون گلویت از زلو داده خبر
خون آمده هر دم از گلوی تو بدر   کن غرغره پیازی آب خردل بنمک
چیزی نبود ترا از آن نافع تر کیفیت ترتیب غرغره مذکور خردل ده مثقال
بکوبند و در نیمن آب جوشند تا به نیمه آید صاف کنند و پنج مثقال نمک
در آن حل کرده زمان زمان نیم گرم غرغره کنند قرحة الحلق یعنی ریش گلو
علامتش درد و پر و آمدن ریم به تنخنخ است رباعیه چون شد گلوی تو ریش ای مجروح
گویم سخنی از سخنم در مگذر   تخم گل و عنزروت همی کوب و از آن
اندک اندک بموم روغن میخور   مراد بموم روغن موم روغنی است
که از موم کافوری و روغن کنجد پخته باشند و طریق اختیار کردنش
با دویه مذکوره آنست که هر صباح یکدرم از وی و یکدرم عنزروت
سوده و یکدرم تخم گل کوفته و بیخته بهم سرشته غلولها کنند و یک یک را
بزرده تخم مرغ آلوده کرده خورد برند نشب العظم والشوک فی الحلق

یعنی بند شدن استخوان یا خار در گلو چون ریزه استخوان بماند یا خار
در جوف گلوی کس یا مرقهار   هر لقمه که بعد از فرو بردن ان
تشویش رسد مفید باشد بسیار بلع الابرة یعنی فرو بردن سوزن
علاج این عارضه خاصه ناظم است و دو نوبت معالجه شده رباعیه
سوزن چو فرو بری و گردی رنجور   تدبیر تو تا نباشد از حکمت دور
باید درمی سوده ز مقناطیست   خوردن ز پی دوا با آب انگور
یکدرم مقناطیس سوده با پنج سیر شراب بخورند ورم المری یعنی اماس مجری طعام
از حلق تا معده علامتش در جمیع اقسام درد میان دو شانه است و درد مری
تب و پری رگها و نرمی نبض و در صفراوی تب و سرعت نبض و زردی
قاروره و در بلغمی سفیدی بول و رطوبت بینی و در سوداوی خشکی دهان
و تیرگی رنگ رباعیه مجری غذا بجانب معده اگر   آماس کند موجب آماس بنگر
چون موجب اماس مشخص گردد   تدبیر مناسبش کن ای دانشور
تدبیر یعنی عمل کنند که مناسب است بحة الصوت یعنی گرفتگی آواز
چون از گرمی و خشکی باشد علامتش بسیاری میل آب و خشکی دهان و درشتی رباعیه
آواز تو چون گرفت بندم بپذیر   جو شوی ز نبات و جوزی از پسکه بگیر
آمیز بیکدیگر و میش فرما   کو دشمن اقبال تو از غصه بمیر
سعال یعنی درسرفه ترا بقول اهل تدبیر   میکن طلب طبیخ زوفا ز کبیر

در خشک بود سرفه شراب خشخاش   ترتیب کن و ز خویشتن باز بگیر
صفت طبیخ مذکور زوفا و بیخ فخ و حلبه از هر یک دو درم پرسیاوشان
تخم کرفس و پوست بیخ کرفس و بادیان و پوست بیخ بادیان و تخم گزره
و فراسیون یعنی گند نا کوهی از هر یک درمی همه را در سی سیر آب جوشند
تا نزدیک بهشت سیر آید صاف کنند و دو مثقال گلقند بنفشه دران
حل کرده نیم گرم بیاشامند صفت گلقند بنفشه گل بنفشه تازه نیمی قند
سفید یکمن بکوبند و چهل روز در آفتاب نهند یا گل بنفشه خشک
پنج سیر بکوبند یا بدست بمالند و بعرق گاوزبان یا با آب تر کرده
نزدیک بده ساعت بگذارند و نیمن قند سفید در نیمن آب جوشند
تا غلیظ شود پس همه را بهم بیامیزند و دو سه جوش دیگر بدهند
صفت شراب خشخاش پوست خشخاش و تخم وی از هر یک ده درم
در نیمن آب جوشند تا نزدیک به نیمه آید صاف کنند و نیمن قند سفید
دران حل کرده بجوشند تا بقوام آید ربو یعنی تنگی نفس و عسر نفس
و بهر نیز گویند و بعضی ربو را عبارت از عسر نفس داشته اند و بهر
از بهر و ضیق نفس معنی دیگر گفته اند رباعیه تنگی نفس اگر کسی گردد یار
دشمن بودش بوی بد و دود و غبار   از بوی بد و دود و غبار شس تبرا است
آب خنک و امتلی و نوم نهار نفث الدم یعنی برآمدن خون از گلو

خواه از قصبهٔ شش و خواه از عضو دگر رباعیه از نفث دهد چو کار کرد دشوار
از آب جو و عدس غذا کن زنهار   وز شربت انجبار رغبت میکن
با سوده صمغ و کهربا و گلنار صنعت شربت انجبار انجبار سه مثقال قرالله
دو درم و نیم صندل سرخ و سفید از هر یک دو درم همه را کوفته در یمن
آب جوشند تا به نیمه آید صاف کنند و نیم من قند سفید دران حل کرده
بجوشند تا بقوام آید علاج امراض شش و سینه سل یعنی جراحت شش
علامتش تب لازم دایمی و بر آمدن ریم بسرفه است و فرق میان
بلغم و ریم انست که چون ریم بر آتش افکنند بوی بد ظاهر کرده و چون
بر روی آب اندازند بته نشیند رباعیه از علت سل کسی که شد زار و نزار
آب جو و شیر خورده او را زنهار   هر چند که این مرض مداوا نشود
از بهر تسلی ز دوا دست مدار ذات الریه یعنی اماس شش علامتش
تب تیز دایمی و تنگی نفس و عدم قدرت بر تکیه کردن الا بر پشت
در ذات ریه آب گل نیلوفر   ممزوج بشربت بنفشه میخورد
وان لحظه که خاطر کشد سوی غذا   از آب جو و ماش و عدس درنگذرد
صنعت شربت بنفشه بنفشه ده درم در یمن آب جوشند تا به نیمه اید
صاف کنند و نیم من قند سفید دران حل کرده بجوشند تا بقوام آید
شوصه و ذات الجنب نیز گویند یعنی اماس پرده که در نواحی سینه است

علامتش تب دایمی و تنگی نفس و خلهٔ پهلو است رباعیه احوال تو رام ز شوصه چون داد خبر
گویم که چه کن تا رهی از خوف و خطر   بگشا رگ باسلیق و رغبت میکن
آب عناب و شربت نیلوفر   باسلیق رگی را گویند که از رگ هفت اندام
فرو تر است صنعت شربت نیلوفر در علاج زکام گذشت ذات الصدر یعنی
اماس پرده سینه علامتش تب دایمی و درد سینه است   ای درد تو در سینه ز اندازه بدر
از علت ذات صدر در عین خطر   از اغذیه جوی آب کشک جو و ماش
وز اشربه خواه شربت نیلوفر   صنعت شربت نیلوفر در رباعی سابق
بتحریر پیوست اشارت باینکه در شوصه و ذات الریه و ذات الصدر
اخراج ماده بمسهل نباید کرد و بحقنه اکتفا باید نمود که الحقنه خیر من المسهل
ای آنکه کنی بقوت علم و نظر   اخلاط زیاده از تن خسته بدر
در شوصه و ذات الریه و ذات الصدر   حقنه کن و نام دارو کار مبر
صنعت حقنه که علتهای مذکور را مفید است بنفشه و ساق نیلوفر
و خبازی و عنب الثعلب و گل خطمی از هر یک تا متوکا زیره نیم کوفته
ده درم اب جغندر پنج سیر همه را در سی سیر آب جوشند تا نزدیک
بده سیر آید صاف کنند و دو سیر شیر خشت دران حل کرده صاف
کرده پنج درم روغن گاو اضافه نمایند و بدو نوبت نیم گرم عمل کنند
علاج امراض خفقان یعنی طپیدن دل ای در خفقان جسته طریق پرهیز

بشنو زمن این نکته حکمت آمیز   هر جا که قضا آتش غم افروزد
برخیزد و مثال دود از آنجا بگریز   هم در علاج خفقان چون از صفرا بود
علامتش خشکی دهان و تشنگی و سرعت نبض و زردی قاروره است
ای از خفقان گرم در آتش تیز   آبی زره و دوا برین آتش ریز
کافور و گلاب و آب سیب و صندل   از بهر طلا بیکدگر می آمیز
هم در علاج خفقان چون از غلبه خون بود علامتش بزرگی نبض و پری رگها
و سرخی چشم و روی است رباعیه   از خون بود ترا طپش دل گرد و تیز
شیرین صنمی طلب تا شود انگیخته   خوش خوش ببرش در کش و مردم گیری
در حقه او ز شاخ مرجان می ریز   هم در علاج خفقان چون از سردی بود
علامتش در بلغمی نرمی نبض و در سوداوی محکمی است رباعیه ای کرده ز سردی خفقانت آغاز
بشنو سخنی من و بجو دمی پرداز   می بوی قشور اترج و عنبر و عود
وز غالیه بر سینه طلای انداز   قشور جمع قشر است و اترج ترنج
صنعت غالیه عنبر یک مثقال بگدازند و قند و مشک از هر یک نیم مثقال
بسایند و همه را به پنج درم حب البان یا نیلوفر آمیخته صلایه کنند
صنعت روغن حب البان   حب البان که پسته غالیه معروف است پنج سیر قند
یا چیزی که شبیه به آن بود پنج درم بکوبند و بدستور روغن جوز که در علاج
حمی و رعونت مذکور شد روغن کشند روغن نیلوفر را بطریق روغن

با دام گیرند و صنعت آن در علاج جفاف الانف گذشت غشی که بعشق
مشهور است از غش دل کسی کند چو پستی آغاز   بر زندگیش در خطر گردد باز
باید که زنی گلاب بر روی او   باشد که روانتری بجود آید باز
علاج پستان و هم الثدی یعنی آماس پستان   علامتش درد موی و
صفرای سرخی و زردی اما پس است و در بلغمی و سودای سفیدی و تیرگی آن
پستان چو ورم کند بد غش پرداز   غافل مشو و مرض مکن دور و دراز
روزی دو سه بار با قلی را می کوب   و انگه به سکنجبین ضمادش می ساز
و صنعت سکنجبین در علاج استرخاء اللهاة مذکور شد قلت اللبن یعنی
کمی شیر چون از ماده گرم و خشک بود علامتش حدت و رقت شیر
با سایر علامات غلبه صفراست رباعیه   چون کم شودت شیر و بود طبعش تیز
پستی منمای و در طریق پرهیز   آب جو خور بشربت نیلوفر
وز خوردن هر چه گرم باشد بگریز   و صنعت شربت نیلوفر در علاج ذات الصدر
مذکور شد علاج امراض معده وجع المعده یعنی درد معده چون از باد باشد
علامتش انتقال درد از موضعی بموضعی است رباعیه
از باد چو درد معده شد عارض کس   بشنو زمنی ای که داشتی پی نفس
ریوند بده بشربت دینارش   پرهیز دهش ز مثل اکرا و عدس
صنعت شراب دینار   تخم کاسنی هم کوفته و گل سرخ از هر یک پنج درم

بوپست بیخ کاسنی ده درم گل نیلوفر دریایی و گاوزبان کوهی از هر یک سه درم
تخم کشوث در لته بسته ده درم همه را در پنج سیر آب جوشانند تا نیم و یک
بره سیر آید صاف کنند و نیمن قند سفید دران حل کرده بقوام آرند
و هر صباح دو سیر از وی در چهار سیر گلاب حل کرده یکمثقال ربوند چینی
کوفته اضافه نمایند و نیم گرم بیاشامند و غذا نخود آب خورند هم در علاج درد
چون از صفرا بود علامتش تشنگی و تلخی دهان است و چون از بلغم بود آب رفتن
دهان و عدم تشنگی رباعیه گر موجب درد معده صفرا شد پس
از مسهل او بمقصد صحت رسی ور باعث آفت او رای بلغم بود
اخراج کن و مداومت کن بر رشیا صفت رشیا زنجبیل و فلفل
دار فلفل و عاقرقرحا و مویزج از هر یک مثقال همه را کوفته و بیخته
هر صباح مقدار یک انگشت از وی میل کنند هم در علاج درد معده
چون از سودا بود علامتش ترشی دهان و سوزش معده است رباعیه
در علت درد معده چون دانی کس کین رنج ز انتصاب سودا شد پس — انتصاب یعنی راستی است
باید که خوردن مسهل و پرهیز کنند از لحم قدید و شبه آن مثل عدس
ورم المعده یعنی آماس معده علامتش در دو نوع تب و درد و شیرینی دهان است
و در صفرایی تب تیز و قی و تشنگی و بی رغبتی و در بلغمی نرمی آماس و
در سودایی محکمی آن رباعیه چون معده کند از سبب خون آماس

خون کم کن و ره مده بخود بیم و هراس ور ماده ورم بود خلط دگر
جز تنقیه بدن مداوا مشناس قی که کنایت از حرکت معده است بدفع
بسوی خارج از طریق فم یعنی معده علامتش در صفراوی زردی آنچه بقی
دفع شود و در بلغمی سفیدی و در سوداوی سیاهی آنست رباعیه
در علت قی گنی چو صفرا چه پس چیزی چو شراب به و لیمو مشناس
ور خلط دگر بقی برآید نبود بهتر ز شراب میبه و حب الآس
صفت شراب به آب بهی یکمن قند سفید نیمن بجوشند تا بقوام آید
یا نیمن قند سفید در نیمن آب جوشند تا غلیظ شود پنج سیر آب بهی که
صفتش در علاج زحیر خواهد آمد اضافه نمایند صفت شراب لیمو در علاج
دوا گذشت صفت شراب میبه آب بهی یکمن شراب نیمن بجوشند
تا به نیمه آید قند سفید یکمن دران حل کرده زنجبیل و قاقله و قرنفل و
مصطکی و عود از هر یک ربع درم مسک و زعفران از هر یک نیم دانگ
بکوبند و در لته بندند و همه را باهم بجوشند تا بقوام آید صفت شراب
حب الآس حب الآس که بغاری مرد دانه گویند پنج سیر بکوبند و در یکمن
آب جوشند تا به نیمه آید صاف کنند و نیمن قند سفید دران حل کرده
بجوشند تا بقوام آید قی الدم یعنی برآمدن خون از معده یا عضو دیگر بقی
ای قی دمت فکنده در بیم و هراس گویم سخنی گر به سخنم داری پاس

صمغ عربی و کهربای سوده   رغبت میکنی بشربت حب الآس
صنعت شراب حب الآس   در رباعی سابق نوشته شد فواق یعنی حکچه
علامتش در امتلایی تقدم خوردن طعامها، غلظ و گرانی معده است
و در استفراغی تقدم قی و امثال آن رباعیه از امتلی اگه حکچه گردد یارش
باید که کنی مقوی درکارش   وانرا که بود حکچه استفراغی
بگذر ز علاج او مجو آزارش   تعذر علاج حکچه استفراغی بواسطهٔ
تعذر اعاده رطوبات اصلیه است که باستفراغ دفع شده
ضعف معده که عبارت از ضعیفی قوة هاضمه است علامتش دلشوره و دیر گذشتن
طعام از معده رباعیه چون معده شود ضعیف اگر داری هوشش   تنقیه مواد کرده در تنقیه کوشش
چون تنقیه تمام حاصل گردد   تعدیل مزاج کن معتدل خوش نوشش
معتدل چیزی را گویند که مزاج سرد یا تر را یا گرم یا خشک را باعتدال
آرد چون عسل و کدو جوع البقر که کنایت از گرسنگی جمیع اعضاست
با سیری معده از طعام چون از بلغم زجاجی بود علامتش که بمعده ریزد دلشوره
و عدم تشنگی و رطوبت دهان است رباعیه هر کس که بود علت جوع البقرش
هر لحظه شود ضعف بدل پیش ترش   خورش عسلی او فزون شود روز بروز
میپوسن اگر دهند شام و سحرش صنعت میپوسن گل میپوسن چهل عدد
قسط و قرنفل و قصب الذریره و اسارون و سنبل و مصطکی از هر یک

عسل گرم و خشک
و کدو سرد و تر
سرد

دو درم نمک نیشابوری و سلیخه از هر یک سه درم عود بلسان چهار درم
زعفران نیم درم مشک دو دانگ روغن بلسان یا زیت یکدرم و نیم
مثلث چهار من همه را در شیشه کنند و شش ماه بگذارند صنعت مثلث
شیره انگور نه من بجوشند تا سه من آید شش آب اضافه نمایند و بگذارند
تا برسد شهوت کلبیه که عبارت از بسیاری میل بغذا و عدم سیری از آنست
چون از بسیاری ریختن سودا بفم معده بود علامتش تیرگی رنگ
و خشکی دهان و ترشی آروغ است رباعیه در شهوت کلبیه ترا گویم فاش
آب نخود و شیرجه و اگر خوردی ماش   هر چیز که شود باترش باتیر است
از خوردن آن چیز گریزان می باش   فساد شهوت که کنایت از میل کردن
بگل و امثال آنست رباعیه   آنرا که بود میل بگل و امثالش
بشنو بره مرض دگرگون حالش   هر خلطی بدی که باعث آن شده است
از معده برون کن بقی و اسهالش   هیضه یعنی حرکت مواد فاسده که بقی
و اسهال دفع شود رباعیه   از هیضه کسی که شد قی و اسهالش
شد از قی و اسهال دگرگون حالش   در مالش و برنج بال مرغش ده و باز
از زحمت این عارضه فارغ باشی علاج امراض جگر ورم الکبد یعنی آماس جگر
علامتش در دموی تب دایمی و درد و گرانی و سرفه خشک و حکچه است
و در صفراوی تب تیز و زردی زبان و برآمدن صفراوی و در بلغمی

رمی آماس و در سودایی محکمی آن رباعیه ازانکه جکر ورم کند از جوشش
پوک وزنی که زبید تقع زهد افروشش ور مادر اش خلط دکر آمده است
ان ماده را کن زبدن بیرونش عطش مفرط یعنی تشنکی بسیار که از حد
اعتدال بیرونست جون از کرمی بود علامتش آنست که باب بسیار زیاده از هوای
پر در احتیاج باشد رباعیه از کرمی اکر بود تشویش عطش از راه علاج آن قدم باز نکشش
از اغذیه آش غوره رغبت می کن وز اشربه شربت انار میخوشش
صنعت شراب مذکور قند سفید نیمی در یکمن آب انار میخوش جوشند
تا بقوام آید یا نیمی قند سفید در نیمی آب جوشند تا غلیظ شود
پس مثقال رب انار میخوش اضافه نموده دو سه جوش دیگر دهند
صنعت رب انار میخوش آب انار میخوش یکمن بجوشند تا نزدیک به نیم آید
ضعف الکبد یعنی ضعیفی جکر علامتش زردی روی و تیرکی رنک و بی رغبتیست
هر کس که شود بدید ضعف جکرش از ضعف جکر بجهره پیدا اثرش
فرما که خورد انار لیکن نخورد نارنج که بی شبهه رساند ضررش
سوء القنیه که مقدمه استسقاست علامتش سفیدی رنک مایل بزردی و
اماس پشت پای و پلک و قوقو شکم است رباعیه هرکس که ز سوء قنیه پیدا اثرش
فرمای ریاضت بطریق سیرش جون منشا این مرضی بود ضعف جکر
باید که دهی مقویات جکرش مقوی جکر جیزی را کویند که تقویت جکر کند

بخاصیت یا عطریت یا غیر آن جون کاسنی و دارچینی استسقا که معروف
و مشهور است علامتش در لحمی اماس جمیع اعضاست و در زقی آنست
که جون دست بر شکم صاحبش زنند آواز مشکی دهد که پر آب بود
و در طبلی آنکه آواز طبل دهد رباعیه هر کس که بود علت استسقاش
آبش مده و شیر شتر فرمایش از روی دوا اکر میسر کردد
دایم بمیان شتران کن جایش یرقان اصفر یعنی زردی علامتش زردی
جشم و قاروره است رباعیه در علت زردی جه خواص و جه عوام
جویند باب کاسنی راه خلاص ور زانکه خلاصی نشود حاصل از آن
نوشند به سکنجبین دیناری خاص صنعت سکنجبین دیناری زرک و بزر الورد
نیم کوفته از هر یک هشت درم تخم کاسنی نیم کوفته پنج درم پوست
بیخ کاسنی و پوست بیخ کبر و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان
و بادیان از هر یک سه درم همه را یک شبانه روز در یکمن آب و سی مثقال
آب سرکه کذاشته بجوشند تا به نیمی آید صاف کنند و یکمن قند سفید
دران حل کرده بجوشند تا بقوام آید علاج امراض سپرز ورم الطحال
یعنی اماس سپرز علامت وی آنست که جون دست بر موضعش فشار نهد
درد زیاده شود رباعیه اماس سپرز اکر ترا شد عارض
پرهیز نما ز هر جه باشد حامض با قرص کبر به سکنجبین خور که شود

برجان توفیق شد رستی خایفی صنعت قرص کبیر بوست بیخ کبر
درمی زراوند طویل دو درم فنجنکشت و فلفل سیاه از هر یک شش دانگ
همه را کوفته و بیخته سی درم بیره که کسته که چهار درم اشق در ان حل کرده
باشند حب کنند و هر صباح یکمثقال ازوی در ده درم شربت سکنجبین
حل کرده رغبت نمایند معنی اشق در علاج ضیق الحدقه و صنعت
سکنجبین در علاج اماس سپرز بتحریر پیوست نفخة الطحال یعنی باد سپرز
علامتش انست که جون دست بر موضعش فشارند درد کمتر شود
جون باسپرز شد دل را ضاغط از باد ترا اینقدر آید غایله
باید که خوری شربت دینار را زان پیش که قوت تو کرده ساقط
صنعت شربت دینار در علاج وجع المعده مذکور شد علاج اسهال [illegible] روده
مطلق اسهال خواه سببش صفرا بود و خواه خلطی دیکر رباعیه
داروی جو در اسهال مدام ملحوظ میدار ز باد بیره و خود را محفوظ
از غسل تاب بیرا هم دوری جوی باشد که تنت شود ز صحت محظوظ
اسهال صفراوی یعنی بسیاری اجابت طبیعت که از صفرا بود علامتش
زردی انچه باسهال دفع شود و تشنکی و سوز اندرون است رباعیه
اسهال ترا که شد ز صفرا واقع بهتر ز شراب به نباشد دافع
از اغذیه کر برنج و قند داد خوره ممزوج برب زرک باشد نافع
صنعت شراب به در علاج قی کذشت آب زرک را بدید پس تو اب

انار

انار کیرند و صنعت ان در علاج عطش بتحریر پیوست سحج یعنی
ریش روده علامتش ظاهر شدن با اجابت طبیعت و در حوالی ناف بیت
ای قرحه روده از ذلت برده فراغ روزت شده از شب مرض جون پر زاغ
تا تیرکی شب مرض دور شود از شربت الجبار افروز چراغ
صنعت شراب الجبار در علاج نفث الدم مذکور شد مغص یعنی درد
روده و کرد ناف علامتش دردی و قرقر شکم و انتفاع بخروج ریحست
و در صفراوی تشنکی و شدت درد و در بلغمی خروج بلغم و در سوداوی
ظهور سودا با اجابت طبیعت رباعیه باشد جو ترا زباد پیچیدن ناف
بهتر بود شربت دینار کافی ور ماده بلغمست یا خلط دکر
از داروی کارت شود انشاء الله تعالی شافی صنعت شراب دینار در علاج نفخة الطحال
بتحریر پیوست قولنج یعنی درد روده که با قبض طبیعت باشد علامتش
بی رغبتی و دلشوره و تشنکی و قی و درد اندرون و قبض طبیعت است
قولنج ترا نخست از بد شیافت باشد که بوره و فانید کافی
ظاهر نشود جو از شیافت عملی خود را ز علاج [illegible] داشت معاف
ذکر علاج که انواع قولنج را نافعست انیسون بادیان تخم کرفس شبت
از هر یک پنج درم همه را در منی آب جوشند تا بنیمه اید صاف کنند
و ده درم فانید و پنج درم شکر سرخ و هشت درم بوره ارمنی

یا نمک دران حل کرده و صاف کرده ده درم روغن کنجد اضافه نمایند
و بدو نوبت نیم گرم عمل کنند حیات که کرم معده گویند علامتش
نفور از طعام چرب و دلشورا و پیچیدن ناف و خشکی لبها و رسپاری
و آب رفتن دهان در خوابست رباعیه از بهر علاج کرم معده جو سلف
قنبیل و برنگ و حب نیل آر بکف باتربد و قسط و برخس و ترمس شیح
مکوب و بشیر گاو بنجور و شعف کیفیت ادویه مذکوره قنبیل و برنگ
و برخس و ترمس از هر یک درمی حب النیل و تربد و قسط و شیح
از هر یک نیم درم شیر دو سیر حب القرع که کدو دانه خوانند علامتش
خروج وی باجابت طبیعت و غیره است رباعیه از بهر کدو دانه بد سلف
قوی و برنگ و مغز جوز آر بکف معجون کن و وقت خواب میتش خور
کیفی ادویه را در این مرض بیت علت کیفیت ترتیب ادویه مذکوره
برنگ مقشر ده درم بکوبند و بپزند و مغز جوز منت مثقال خورد
خسته پرون کرده پنج عدد و بامویز منقی ده عدد بکوبند و همه را
بهم سرشته غلولها کنند و در وقت خواب خورند دود الذی شبیه
دود الحل یعنی کرمی که شبیه بود بکرم پیله که علامتش خاریدن سر سفره
و ظهور وی باجابت طبیعت است رباعیه در روده اگر بدید شد کرم ضعیف
فاره همه را دم موضع مخصوص حرف چون شاف کنی زجیر و شونیز ز

ازکرم

51

ازکرم ضعیف جسم بیمار نحیف یعنی شونیز در علاج حالی گذشت
زحیر صادق یعنی کناک راستین علامت وی آنست که بعد از لین طبیعت
عارض شود و مبادا از گرمی اگر بود زحیر صادق رب بهی و برنج باشد لایق
باشد جوز سردی نتوان نافع شد گر بر شعثا دهد طبیب حاذق
رب بهی بطریق رب زرک گیرند و صنعت ان در علاج اسهال مذکور شد
صنعت برشعثا فلفل سفید بزرالبنج از هر یک بیست مثقال افیون ده مثقال
زعفران پنج مثقال سنبل و عاقرقرحا و فرفیون از هر یک مثقال
همه را بکوبند و بپزند و به نیمی عسل سرشته هر صباح و اکثر از وی
غلوله کرده فرو برند زحیر کاذب یعنی کناک دروغین علامت وی آنست
که بعد از قبض طبیعت حادث گردد رباعیه عارض چو شود زحیر و بود صادق
میدانکه بنزدیک طبیب حاذق از خوردن معجون بنفشج گردد
برماده مرض طبیعت فایق صنعت معجون بنفشج بنفشه چهل درم
تربد بیست درم رب سوس ده درم محموده چهار درم بادیان و
انیسون از هر یک سه درم همه را کوفته بپزند و بهفت سیر عسل
و هشت سیر قند سرشته هر بار پنج درم از وی غلولها سازند فرو برند
علاج امراض مقعد بواسیر که وانه چند بود بر سر سفره رباعیه
در رنج بواسیر علیل صادق چون گوش کند قول طبیب حاذق

محفوظ بحب مقل چندان گردد گر ز دیدن خال دلبر خود عاشق

صنعت حب مقل بوست هلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یک ده درم

سکبینج سه درم فودل سفید دو درم همه را بکوبند و به سیز ناروبیج

آب کنند و پانزده درم آب مقل ازرق دران حل کرده حبها کنند و اندر صباح

دو درم از وی فرو برند شقق مقعد یعنی شق شدن در پهلو سیوزه

در مقعد اگر بدید شد رنج شقاق بیمار ترا که شد بصحت مشتاق

باید که ز قابضات پرهیز کند چون سیب و بهی و زرک و لیمو و سماق

بیان مرهمی که شقاق را از مقعد دفع کند هر که که سر سفوزه کپی کرد شق

کوهان شتر باید و مقل ازرق هر روز بموم زرد مرهم کردن

صحت پس ازان طلب نمودن از حق صنعت ترتیب مرهم مذکور موم زرد نیم

در سه سیر روغن کوهان شتر حل کنند و به سه سیر آب کند تا و پنج درم مقل

ازرق دران حل کرده و آمیخته صلایه کنند تا مرهم شود ورم المقعد یعنی

اماس سر سیوزه علامتش درد موی درد و گرانی است و در ضمادها

خلیدن و تیرک زدن رباعیه مقعد چو ورم کند سبب کن تحقیق

رگ زدن جو ز خون بود که آنست طریق در خوردن مسهل چو ز صفرا باشد

تقصیر مکن بقول یاران شفیق صنعت مسهلی که اسهال صفرا کند تمر هندی

پاکشته ترشی ده سیر در آب گذاشته سحر صاف کنند و سنار خاص

نمافی

52

... درم بنفشه و گل سرخ و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک دو مثقال

سپستان سی عدد در نیمی آب جوشانند تا نیم و یک به پنج سیر آید

صاف کنند و دو سیر شیر خشت یا چهار سیر ترنجبین سفید در آن

حل کرده و باز صاف کرده همه را باهم آمیزند و نیم گرم اختیار کنند

علاج امراض گرده و مثانه حصاة الکلی یعنی سنگ گرده علامتش ظهور ریگهای

سرخ یا زرد یا سبز در بول است رباعیه چون سنگ درون گرده گردد رگ

از درد و زند گرده چو ناوک تیر ک باید که بناشتا خورد صاحب آن

خاکستر چوب تاک در آب خنک ریح الکلیه یعنی باد گرده علامتش

انتقال درد از موضعی بموضعی و عدم گرانی است رباعیه در گرده کسی چو باد گردد بند رگ

نافع باشد که در سبوس و نمک هر روز بناشتا خورد مار اصول

بیمار درین مرض جو گردد زیرک صنعت مار الاصول در صنعت علاج فالج

گذشت ضعف الکلیه یعنی ضعیفی گرده علامتش آنست که بول غلیظ باشد

و رنگ وی شابه آن بود و گر در وی گوشت تازه شسته باشند رباعیه

چون گرده شود ضعیف بی رنگ و درد از بهر دوا فلونیا آر بچنگ

گز پیستی اگر قضیب چون موم بود از قوت گرده سخت گردد چون سنگ

مراد بفلونیا فلونیای فارسی است و طریق ترتیبش آنست که

فلفل و بذر البنج از هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران پنج درم

غذا و رس مرغ کبوتر

خراهیر بیرد ۱۲

سنبل و عاقرقرحا و فرفیون از هر یک دو درم جند بیدستر یکدرم
زرنباد و درونج عقربی از هر یک نیم درم مشک و مروارید ناسفته
از هر یک نیم مثقال همه را بکوبند و بپزند و به نیمن عسل پرشته از حبی
دانگی از وی غلوله کنند و فرو برند ورم الکلیه یعنی آماس گرده علامتش درد و
تب و درد و پری رگها و نرمی نبض است و در صفراوی تب تیز و
عطش و بیخوابی و زردی قاروره و در بلغمی گرانی و کمی درد و در سوداوی
رقت و قلت بول رباعیه   جون گرده ورم کند نباشی غمناک
کارت جو بود بر پیم اهل ادراک   گر ماده خون بود و گر خلط دگر
از وی تن خویش باید کرد پاک قرحة الکلیه یعنی ریش گرده علامتش
خروج ریم و خون و ظهور قشور در بول است رباعیه ای آنکه زریش گرده یابی و لشک
در بول تو قشرها بود لحمی رنگ   تا جند تنت کند بصحت آهنگ
یکچند مده رشته اگر از جنگ ورم المثانه یعنی آماس مثانه علامتش در جمیع
اقسام دشوار آمدن بول است و درد موضع تب دایمی و درد عانه و در
صفراوی تب تیز و هذیان و در دزهار بر وجهی که گویی سوزن میزنند
ای آنکه ورم مثانه در عین وبال   بر عارضه تو عسر بول آمد دال
گر نیست بغیر خون و صفرا سببش   اخراج مواد کن بفصد و اسهال
حصاة المثانه یعنی سنگ مثانه علامتش ظهور ریگهای سفید یا خاکستری

رنگ در بول است رباعیه   ار سنگ مثانه ات جو بد کرد حال
هر دم المت کند بجان استقبال   از بهر علاج این مرض نزد حکیم
نبود حجر الیهود را شبه و مثال طریق اختیار کردن حجر الیهود تخم خطمی
و تخم کرفس و سنبل از هر یک دو مثقال در پانزده سیر آب جوشند
تا نزدیک به پنج سیر آید صاف کنند و ده مثقال نبات یا قند سفید
و یکمثقال شلم آلو در آن حل کرده یک درم حجر الیهود کوفته اضافه
نمایند و نیم گرم بیاشامند و غذا نخود آب خورند قرحة المثانه یعنی ریش مثانه
علامتش خروج ریم و خون و ظهور چیزهای که مشابه سبوس بود
و سوزاک و بدبویی بول است رباعیه از ریش مثانه ات جو گردد حاصل
دردی که علاج آن نماید مشکل   جون پاک شود مثانه از مده بده
در شربت ریواج سفوف مدمل   یعنی مده در علاج قرحة العین گذشت
صنعت شراب ریواج آب ریواج یکمن قند سفید نیمن بجوشانند تا
بقوام آید یا نیمن قند سفید در نیمن آب جوشند تا غلیظ شود
و پنج سیر آب ریواج اضافه نمایند رب ریواج را بدستور رب بهی گیرند
و صنعت آن در علاج زحیر مذکور شد. صنعت سفوف مدمل مغز تخم خیار
و مغز تخم بادرنگ و مغز تخم خربزه از هر یک پنج درم گل ارمنی و گل مختوم
و کتیرا و نشاسته و شلم آلو و تخم خرفه و طباشیر از هر یک درمی

ریوند چینی یک درم و نیم همه را بکوبند و به بیزند و هر صباح دو مثقال
از وی بده مثقال شربت ریواج آمیزند و میل کنند ریح المثانه یعنی
باد مثانه علامتش درد و دشوار آمدن بول و عدم گرانی است
چون در مثانه شد ز نفخت حاصل یکدم مشو از طریق حکمت غافل
با مار اصول روغن بید انجیر درکش که خداوند شفای عاجل
وصنعت مار الاصول در علاج ریح الکلیه گذشت صنعت روغن
بید انجیر مغز بید انجیر پنج سیر کشمش یا چیزی که مشابه آن بود پنج درم
بکوبند و بطریق روغن حب البان که در علاج خفقان گذشت روغن گیرند
جرب المثانه یعنی گر مثانه علامتش خاریدن مثانه و بد بوئی بول است
و سوزاک [illegible] ای از جرب مثانه گردیده ملول باید بخوری مرا بجان گرد قبول
بخور لبن الاتان و مادام که شود ما مول تو از علاج مقرون بحصول
لبن الاتان شیر خر است خلع المثانه یعنی از جای رفتن مثانه علامتش
عسر بول است بعد از وقوع سقطه یا ضربه بر پشت رباعیه
باید چو مثانه تو از خلع خلل نزد یک مجرب که کند دفع علل
خاکستر حلقوم خروست چو بیند واقع شود از زمره داوا العجل
کیفیت میل کردن خاکستر مذکور آنست که هر صباح یکدرم از وی ضمادیه
کرده بسی درم آب نیم گرم رغبت کنند تقطیر البول یعنی چکیدن بول

تجربه کننده
...ور

چون از سردی بود علامتش بیاضی بول و متنفر شدن از چیزهای سرد است
ای گشته گرفتار بتقطیر البول زاندیشه این مرض دلت اندر هول
هر روز بناشتا ز مثرودیطوس میخور درمی و یاد می دار این قول
صنعت مثرودیطوس مر مکی و شلم آلو و کتیره از هر یک دو درم کندر
و بارزد و شلم نارو و جاوشیر از هر یک هشت درم مقل ازرق هشت
درم اشق که صنعتش در علاج ورم الطحال مذکور شد پنج درم مصطکی
و صمغ عربی و افیون و اقاقیا از هر یک چهار درم سکبینج سه درم در پانزده
سیر شراب کهنه حل کرده دو درم غاریقون بکوبند که زاینده اضافه
نماینده و زعفران و زنجبیل و دارچینی از هر یک دو درم سنبل و فوفل
سفید و عود بلسان و اسطوخودوس و اذخر و قسط و زنجبیل
و انجدان و تخم کرفس رومی و دار فلفل و جند بید ستر و میعه و سیاوج
از هر یک هشت درم سلیخه و فلفل سفید و عنبر بید و تخم زردک دشتی
و سیر بری و اکلیل الملک و جنطیانا از هر یک هشت درم بید ابه
دو درم سنبل رومی و تخم کرفس کوهی و کرادیه بری و بادیان و گل [illegible]
و پودینه دشتی از هر یک پنج درم انیسون و اکیر و حب بلوک با به و ابا
موبا و جوز بوا و اسارون از هر یک سه درم هو فاریقون پانزده درم
و مهره سقنقور یا خصیه الثعلب از هر یک چهار درم کوفته و بیخته

یعنی ناف بستقنقور

همه را بهم مخلوط کنند و بیکمن عسل پرشته هر صباح یکدرم از وی غلوله
کنند و فرو برند عسر البول یعنی دشوار آمدن بول چون از سردی بود
علامتش عدم تشنگی و برجستی نبض و سپیدی بول است رباعیه

هر کس که ز عسر بول گردید ذلیل
بر پیر مزاج سرد یابد چو دلیل
بولش بگشاد آید از بهر علاج
گر بوده ارمنی نهد در احلیل

حرقة البول یعنی سوزاک چون از ریش گرده بود علامتش درد تهیگاه است
و چون از قرحه مثانه بود در زهار رباعیه

آنرا که رسید ز ریح سوزاک الم
پیند الم از سبب آن مردم
باید که خورد بشیره خرفه و قند
هر روز ز قرص کاکنج یکدو درم

صفت قرص کاکنج مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ
و مغز بادام مقشر و رب سوس و نشاسته و صمغ عربی و کتیره و
خون سیاوشان و کندر دریایی و حب کاکنج که عروسک در پرده
گویند از هر یک ده درم تخم کرفس دو درم افیون یکدرم همه را بکوبند
و بپزند و با آب بادیان پرشته قرصها کنند سلس البول یعنی
بی اختیار آمدن بول چون از سردی مثانه بود علامتش عدم تشنگی
و خروج بول بی سوزش رباعیه

چون در سلس البول ز کندر دو درم
و سعد برابرش نه افزون و نه کم
سایی و بقند سوده اش میل کنی
آسوده شوی رهی بصحت از غم

البول فی الفراش یعنی بول کردن در جامه خواب

تهیگاه یعنی سوزاخ ذکر

غذا کباب با قلیه خشک یا بریان مناسب است

چون از سستی عضله مثانه بواسطه رطوبت بود علامتش سردی زهار
و بی رنگی قاروره است رباعیه

در خواب کنی چو بول آن به که مدام
پرهیز کنی ز کثرت میل طعام
وز بهر مداوا خوری از برشعثا
دانگی دم صبح و دانگی دیگر در شام

صفت برشعثا در علاج زحیر گذشت
ذیابیطس که عبارت از آب خوردن و بول کردن دایمی است نسبت این مرض
بسوی مشروب نسبت زلق امعاست بسوی مطعوم رباعیه

ای آمده در علاج مرضی دایم
گر آمده بعلم حکمت عالم
فرمای که صاحب ذیابیطس را
با قلیه کدو دهند رب حصرم

حصرم غوره است و بشراب سستو ز رب ریواج گیرند و صنعت
ان در علاج قرحة المثانه مذکور شد بول الدم یعنی آمدن خون بطریق بول
چون از ضعف جگر باشد علامتش هال بودن وی برقت است

باشد چو ز ضعف جگرت بول الدم
ضعف تو از آن زیاده گردد هر دم
گر شربت زرک و آب خوقوله خوری
قوت شودت فزون مرض گردد کم

صفت شربت زرک قند سپید نیمن در نیمن آب جوشند تا بقوام آید
پس ده درم رب زرک که صفتش در علاج اسهال گذشت اضافه
نمایند یا آب زرک تازه بیکمن قند سپید نیمن بجوشند تا بقوام آید
که غلیظ شود یا زرک خشک چهار سیر در نیمن آب جوشند

تا به نیمه آید صاف کنند و نیمی قند سفید دران حل کرده بجوشند
تا بقوام آید علاج امراضی که خاص است بمردان ضعف الباه یعنی نقصان
قدرت صحبت چون از سردی الات منی باشد علامتش دشواری خروج منی است

باشی چو ز ضعف باه ولخته مدام — کارت نرسد بوقت صحبت بتمام
هرگاه که خاطرت کشد سوی طعام — مغز سر عصفور خور و بیض حمام

وحمام کبوتر

عصفور گنجشک است کثرت الاحتلام یعنی بسیاری انزال در خواب تولد این مرض
از فسردگی منی است رباعیه در کثرت احتلام خواهی چو طعام
بازیره و زنجبیل خور فرخ حمام — از یابس حار میل میکن همه دم
وز بارد و رطب محترز باش مدام — فرخ حمام کبوتر بچه است و
یابس حار امثال زنجبیل و بارد و رطب نظایر خرفه اُبنه که از علت
مشایخ گویند علامتش معلوم است — ای علت اُبنه از خصائل ملوم
محمود بود علاج امر مذموم — گر یکدو سه بار حب صبر بدهند
موجود شود صحت و علت معدوم صنعت حب صبر صبر سقوطری یکدرم
تربد و حب النیل و افیسون از هر یک نیم درم شحم حنظل و نمک و نقل
ازرق و کتیره از هر یک نیم دانگ همه را بکوبند و به بیزند و نیم درم
غاریقون بمویزه کذا نیده اضافه نموده با آب کرفس خمیر کنند
و حبها ساخته در عسل یا چیزی که مشابه ان بود غلطانند و فرو برند عدیطه

یعنی

یعنی علتی که چون صاحبش مجامعت کند غایتش بوقت انزال دفع شود
حدوث این علت از سستی مقعد بواسطه کثرت لذت است رباعیه
هر کس که از و عذیطه گردد مفهوم — بر لوح بیان کنم علاجش مرقوم
یکسو رگنی چو ماز ویش بهر سیاه — مرفوع شود علت و صحت معلوم
کیفیت استعمال مازو آنست که بکوبند و به بیزند و بشربت حب الاس
که صنعتش در علاج قی گذشت خمیر کنند و شاف ساخته بردارند
فتق که بباد فتق مشهور است اما بر صاحب فتق نزد عقلیست حرام

اگر اطفال را واقع
شود بیرون شیم را اضافه کرده
مفید فراهم بود

اقبال بر ضیافت حتی الحمام — تا علت مذکور زیادت نشود
باید بر خاده بستنش وقت قیام — مرهمی چیزی را گویند که عضو را بجای است
قرار بتن
و رطوبت نرم گرداند چون آب کرم ورم الخصیه یعنی آماس خصیه علامتش
درد و موی سرخی اماس است و در صفراوی زردی آن رباعیه
در خصیه ز صفرا چون عیان گشت ورم — باید که خوری منضج آن و مسهل هم
بسیاری خون اگر بود موجب آن — فصد و طلیب کن که گردد خونت کم
صنعت منضج و مسهل صفرا در صداع صفراوی گذشت قرحة القضیب
یعنی ریش که از قضیب کسی که بر ذکر دید الم — گر ز انکه بود و پاک ز اصناف ورم
فرما که کنند ز مرتک و سرکه و مرهم — ضماد و غنی گل الحب رمان مرهم

صنعت ترتیب مرهم مذکور موم کافوری ده درم و رسی درم و روغن گل و بیخ درم بیرکوحل و حب الرمان یعنی دانه انار بریان کرده و مرتک یعنی مردار سنگ از هر یک صنعت درم کوفته و بیخته اضافه نمایند و صلایه کنند تا مرهم شود معطمات ذکر یعنی چیزهای که ذکر را بزرگ کرده اند
چون زفت نهی بر ذکر از بهر عظم کرد و عظمش بدید ای رنج و الم
ور زفت میسر نشود بهر طلا میجوی علق را و خراطین را هم
طریق گذاشتن زفت بر قضیب آنست که با آتش یا آفتاب گرم گردانند و بچسپانند و طریق طلا کردن علق که زلو است و خراطین که کرم گلی دراز است آنکه در سایه خشک کنند و بکوبند و بپزند و بروغن زنبق یا کنجد پرورشته صبح و شام طلا کنند روغن زنبق را بدستور روغن بنفشه فرگیرند و صنعت آن در علاج خفقان مذکور شد علاج امراضی که خاص زنان است
نزبان کثرت الطمث یعنی بسیاری آمدن حیض چون از غلبه خون بود علامتش سرخی چشم و پری رگهاست و چون از رقت خون باشد سرعت خروج دم و مایل بودن وی بزردی رنگ و در کثرت طمثی چون بود حرارت علتی چیزی بنود چو فصد و شد تدبیر بار قت دم مغلظش کردی بسیار شود سیل دم و کرده شیر شد بستن است و شدی بستان و مغلظ چیزی را گویند که ماده را غلیظ گرداند چون هریسه و گوشت گاو

احتباس الطمث یعنی بسته شدن حیض چون از سپیده بود که سببش بلغم غلیظ بود علامتش سستی اعضا و دیر جستن نبض و بی رنگی قاروره است
چون حیض شود بسته ز افراط سمن باید که کنی بجوع تهزیل بدن
از سپیده اگر بود پی تفتیحش می ده ز مفتحات و سپر و علن
سمن فربهی است و تهزیل لاغر کردن و مفتیح چیزی که دفع کند ماده را که سببش شده شده چون کرفس و بادیان رتق یعنی پرده که بر دهن رحم حادث گردد و مانع شود که ز رتق ناتوان گردد زن مردش نتواند که شود ضرب زن
میدانکه علاج ان بنزدیک حکیم ممکن نبود بهیچ غیر آهن
یعنی که دستکاری باید بآتش کرد نتوء رحم یعنی پیش آمدن زهدان علامت وی انست که درد عظیم در عانه و مقعد و پشت و تهیگاه عارض گردد و اعضا لرزیدن گیرد
ریاح صرزان که نتو رحمش گشت عیان باشد چو رطوبت رحم باعث آن
از بهر ازاله اش بود ز دستیار میکن قبلش غالیه غالیه دان
صنعت غالیه در علاج خفقان گذشت رجا یعنی علتی که صاحبش مشابه زن حامله بود از بزرگی شکم و بستگی حیض و غیر آن چون از باد غلیظ بود علامتش استفاع بشره دون نالیدن است ریاح از باد غلیظ اگر رجا گشت عیان نومید مباش و بشنو این سر نهان کردیست دهد که در کشی مار اصول یعنی زود واره مرض را پایان و صنعت مار الاصول در علاج ریح المثانه

مذکور شد اختناق رحم که چون صرع بهر چند وقت عارض شود و از و
بیخود شود دست دهد چون از حبس منی باشد علامتش راحت یافتن از سیلان
رطوبت رحم در وقت ظهور علت است و فرق میان این علت و
صرع آنست که درین علت عقل بکلی زایل نشود و کف بدهان نیاید

زن را چو شد از حبس منی درد رحم — رنجی که ز خود رود و بهر چند از آن
او را پی جماع در بیگه و گاه — مردی باید قوی و پر زور و جوان

نفخة الرحم یعنی باد زهدان علامتش درد زیر ناف و متفرق شدن
از چیزهای بادناک چون عدس و لوبیا رباعیه

از باد رحم چو مضطرب گردد زن — زانسان که ز گرد باد نسرین و سمن
باید که بشکل غنچه ترتیب کنند — پرزهی که بود چو بادبان بادشکن

صفت پرزهی که باد رحم را دفع کند
انیسون و نانخواه و شبت از هر یک درمی سداب نیم درم همه را
بکوبند و به پرند و بعسل سرشته پرزه کنند حکة الرحم یعنی خاریدن زهدان
چون از صفرا باشد علامتش گرمی رحم با سایر علامات غلبه صفرا است

هر گه که ز بسیاری صفرا در تن — خارد رحم زن بنگر قوت زن
وانگاه بقدر قوتش مسهل ده — تا باز رهد دلش بصحبت ز حزن

بواسیر الرحم که دانه چند بود بر کناره زهدان گردد چو بواسیر رحم عارض زن
درد دم بی فصد او طلب کن رگ زن — وانکه ز پی دمی دهان رحمش

می کش ز لبوب خوخ و مشمش روغن — دهن بفتح دال بی نقطه مالیدن روغنهاست
و لب مغز و خوخ شفتالو و مشمش زرد آلو تشقق الرحم یعنی شق شدن
زهدان علامتش درد دایمی و خون آلوده شدن ذکر در وقت مباشرت است

زن را برحم شقاق گردد چو عیان — بیند المی که در نیاید به بیان
سودش دارد تلیین از زهره و دوا — لیکن نرسد ز قابضش غیر زیان

قرحة الرحم یعنی ریش زهدان علامتش خروج ریم و زرد آب است رباعیه

از ریش رحم زنی که آید بفغان — زان ریش که از تنش رود زرد آب روان
چون پاک شد از مده تنش فرزجه ساز — از کندر و گلنار و قشور الرمان

یعنی مده در علاج قرحة المثانه بتجربه پیوست صفت ترتیب فرزجه مذکوره
کندر و گلنار از هر یک درمی قشور الرمان یعنی نار پوست نیم درم
همه را کوفته و بیخته و باب سرشته فرزجه کنند ورم الرحم یعنی آماس زهدان
علامتش در جمیع اقسام عسر البول است و درد قوی و تب و سرخی
قاروره و در صفراوی تب تیز و شدت درد و در بلغمی نرمی آماس
و در سوداوی محکمی آن رباعیه

آماس رحم اگر ز خون گشت عیان — فصد صافن همان زمان نافع دان
وان لحظه که خلط دیگر آید سببش — نافع باشد اگر دهی دافع آن

صافن رگ کله است از جانب اندرون
ذکر دارویی که چون زن آنرا بر دارد او را فرزند شود اگر انفحه بعد طهر بر دارد زن

وانگاه رسد بمرد بر وجه حسین   چون در تن زن زمرد زه یابد آب

نبود عجبی که زن شود آبستن   انفحه بکسر همزه و فتح فا بنیر مایه است

وطریق استعمالش آنست که در سایه بگذارند تا خشک شود پس بکوبند
و به بیزند و بعسل سرشته فرزجه سازند و بعد از انکه از حیض پاک شوند
بر دارند اشارت بدارویی که چون بخور و زن دهند او را هرگز بچه نشود

در منع قبول صلب یک گفته زمن   بشنو که نکوتر است از در عدن

هر زن که بر دارد فیل شهد شش بدهند   هرگز نشود ز هیچکس آبستن

بردوش بفتح رای بی نقطه مرکبی است بیان ادویه که فرج را تنگ و خوشبوی کند

گر سوده بزر ورد بر دارد زن   چون غنچه شود و دو برگ اش تنگ دهن

ور سنبل سوده را در آن وصل نماید   خوشبوی شود چو نافه مشک ختن

طریق استعمال ادویه مذکوره بزر الورد که معنیش در علاج لثه و ادیه مذکور شد
سه درم سنبل دو درم بکوبند و به بیزند و انگشت میانین را بخلاب
تر کرده بدان آلوده سازند و در فرج نهند علامت انکه فرزند در شکم مادر
پسر است یا دختر رباعیه   بشنو سخن ابو علی صاحب فن

در ماده زن که بود آبستن   فرزند گرش نرینه باشد اول

ماه گردد و عظم به ثدی ایمن   معنی ثدی در علاج کثرت الطمث گذشت
بسوی اشارت بتدبیر زن حامله گر گوش کنی سخن بوجه احسن

گویم بتو تدبیر زن آبستن   باید که بوقت حمل پرهیز کند

از رگ زدن و داروی مسهل خوردن   بیان تدبیر زنی که دشوار زاید

گیر و چو بدست چون زن آبستن   پشکی که بخاصیت زاید آهن

نزدیک بوضع حمل اگر باشد او   فرزند نیاید و رهد زن زحزن

علاج امراضی که در پشت و بیرون و دست و پای حادث گردد وجع به اصطلاح
تنک شوند چون از رطوبت مرلنة پیت گشته بود علامتش گرانی
اعضا و سردی موضع علت است رباعیه ای از حد به قد تو خم هیچ کمان

بر پشت تو قبضه از ورم گشته عیان   میکن قصب الذریره مرور طلا

تا تیر مداوای تو آید بنشان   قصب الذریره نی ایست باریک

بشکل چوب گنجد و کیفیت طلا کردن وی آنست که بکوبند و به بیزند
و بعسل سرشته طلا کنند وجع الظهر یعنی درد پشت چون از بلغم باشد
علامتش سردی بلمس و امتناع حرکت است رباعیه از بلغم اگر شد وجع الظهر عیان

باید که دهی علیل را مسهل آن   باشد گریز بر داشتن بار گران

مالیدن روغن گلش نافع دان   و صنعت روغن گل در علاج قرحان دندان

گذشت وجع المفاصل یعنی درد بندها علامتش در دموی و صفرایی
سرخی و زردی موضع درد است و در بلغمی و سودایی سفیدی و سیاهی آن

چون درد مفاصل تو باشد از خون   خون کن بطریق فصد از تن بیرون

ور خلط دگر باعث این عارضه شد میجوی ز بهر شقیه غاریقون

طریق اختیار کردن غاریقون غاریقون سفید بمویینه گذرانیده یکمثقال
بشربت بنفشه سرشته غلولها کنند و در شربت مذکور غلطانیده
سحر فرو برند و چون نزدیک بدو ساعت بگذرد در صفراوی سنا مکی
خاصه و پوست هلیله زرد از هر یک پنج درم تخم کاسنی نیم کوفته و
بنفشه و گل نیلوفر دریایی و زرک و گل خطمی و سورنجان نیم کوفته
از هر یک مثقالی تمر هندی و آلوی بخارا از هر یک ده مثقال همه را در
یک سیر آب جوشند تا نزدیک بهشت سیر آید صاف کنند و دو سیر
شیرخشت را دران حل کرده وصاف کرده نیم گرم بیاشامند در بلغمی
سنا مکی خاصه هشت درم انجیر پنج عدد عناب و سپستان از هر یک
بیست عدد تربد نیم کوفته چهار درم عنب الثعلب و سورنجان نیم
کوفته و بادیان و بنفشه و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک دو درم همه را
بجوشانند و صاف کنند و ده مثقال گلقند عسلی دران حل کرده نیم
گرم رغبت کنند و در سوداوی سنا مکی خاصه و هلیله سیاه نیم کوفته
و پوست هلیله کابلی و افتیمون در لته بسته از هر یک پنج درم مویز
دانه بیرون کرده ده درم اسطوخودوس و پرسیاوشان و بادرنجبویه
و شاه ترج و سورنجان نیم کوفته از هر یک درمی آلوی بخارا و عناب

و سپستان از هر یک پانزده عدد بجوشانند و صاف کنند و ده مثقال
مغز فلوس دران حل کرده وصاف کرده دو درم روغن بادام اضافه
کرده نیم گرم اختیار کنند صنعت شربت بنفشه در علاج ذات الریه و صنعت
گلقند در صداع بلغمی و صنعت روغن بادام در جفاف الانف مذکور شده

وجع الورک یعنی درد سرین چون از غلبه خون باشد علامتش گرمی مسامح
درد پا سایر علامات غلبه خونست رباعیه

از درد سرین کسی که گردید زبون گر در بدنش خون بود از حد افزون
از راه مداوای تو صحت باید گردی چو بفصد صافنش راهنمون

یعنی فصد صافن در علاج ورم الرحم بتحریر پیوست عرق النسا یعنی دردی که از ورک بجوک خوانند و قوبی نیز گویند

از درد قوبین کسی که گردید زبون تا دم بدمش الم بگردد افزون
خلطی که سبب شد است این عارضه را باید که کنی از بدن او بیرون

نقرس که دردی بود در بندهای انگشتها حدوث این علت بیشتر از ماده حاده رقیقه است رباعیه

سازم بعلاج نقرست راهنمون باشد که اذیت و رطه بری زو بیرون
قی میکن و رگ میزن و مسهل میخور گر ماده صفرا بود و بلغم و خون

داء الفیل یعنی بیماری که ساق پای چون پای فیل بزرگ گردد علامتش در بلغمی عدم
جراحت و در سوداوی جراحت رباعیه

ای گشته ز داء فیل جانت محزون سردم غلط پای تو گردد افزون
خون از تن خود بفصد میکن بیرون

و ز خلط غلیظ پاک می سازد و روق د والی یعنی علتی که رکهای ساق پای قوی کرد
و برو ی کره کره ظاهر شود چون از خون باشد سودایی است علامتش
به سرخی رنگ مایل بسیاهی است و چون از خون بلغمی بود سفیدی رنگ
مایل بسرخی رباعیه کرده چو دل تو از دوالی محزون زان پس که رهی بفصد از کثرت خون
کاهی بقی و که بطریق اسهال میکن ز بدن بلغم و سودا بیرون علاج
حمی یوم و سونوخوس یعنی تب یکروزه که از غلیان خون باشد علامت حمی و علامت
یوم که از غم حادث کرده فرعش بعد از غم مفرطه است و علامت
سونوخوس تب دایمی و سرخی چشم و روی و عدم بدبویی بول رباعیه
از غم تب یومیت چو کرد یدقرین شادی طلب و مباش زنهار غمین
وان دم که بدید کردوت سونوخوس رگ زن که علاج نبود بهتر ازین
حمی مطبقه یعنی تبی که از عفونت خون بود علامتش تب دایمی و سرخی رنگ
روی و کرانی اعضا و بدبویی بول است رباعیه ای از تب مطبقه دلت کشته غمین
آثار دم از رخ و جبین تو ببین باید زدن رگ و ملین خوردن
تا روز سیم که رسم و عادت شده این غب یعنی تب صفراوی خواه لازم باشد
خواه دایر علامتش تشنگی مفرط و درد سر و بیخوابی و زردی قاروره است
از غب دل خسته ات چو کرد غمگین می نوش سکنجبین و نفعش می بین
ور اول اگر طبیعتت قبض شود از حقنه مناسبت نماید تلیین

حمی

[illegible]

صنعة آن بستانند گل بنفشه خوب تازه و باید که قطعا دنباله تا آن
نبود و در دست بمالند تا کشته شود و اگر خواهند با قند بکوبند در
هر یکمن سر بنفشه دو من قند سفید و بعضی در هر یکمن سر بنفشه چهار من
قند می کنند و در آفتاب نهند تا چهل روز و هر بامداد و شبانگاه
درهم می زنند و بعد از چهل روز استعمال کنند جلنجبین شکری
سودمند بود بلغم را و قوت معده بدهد و بغایت هاضمه را نافع بود
صنعة آن بستانند ورق گل سرخ تازه یکمن و قند سفید دو من
و اگر خواهند چهار من و همچنانکه در جلنجبین بنفشه گفته شد بسازند
جلنجبین عسلی سودمند بود سردی معده و استسقا و سردی
جگر و سوء الهضم را که از سردی بود صنعت آن مثل گلقند است
جلنجبین سفرجلی قوت دل و دماغ بدهد و از معده نیز نافع است
و از جمله مفرحات است صنعة آن بستانند گل به و همچنانکه گلنگبین
می سازند بسازند جلنجبین لسان الثور بستانند گل گاو زبان و در هر یکمن
گل دو من قند اضافه کنند و بکوبند و هر جلنجبین سفرجلی و جلنجبین
لسان الثور است البته باید که قندی بود و اگر عسلی خواهند نصفی عسل
و نصفی قند کنند بهتر بود ازا و دیه قلبی است ماده سودا را دفع کند
و خفقان زایل کند و سرفه بلغمی را زایل کند و سود مند بود

الباب السادس في الاشربة والربوب

شراب عناب سرد و تر بود جهت سرفه و غلبه خون و اصحاب ماشرا
و جدری و درد سینه بغایت نافع بود بستانند عناب هچ جانی
یک چهاریک و در ده من آب بجوشانند تا با دو دانگ آید و در دست
بمالند و صافی کنند و یکمن قند صاف کرده بر سر آن کنند و بجوشانند
تا بقوام آید شربتی از ده درم تا ده مثقال شاید شراب نیلوفر
سرد و تر بود سودمند بود جهت سرفه و درد سر و سینه
و شکم نرم دارد و جهت معده و خشونت سینه بغایت مفید بود
بستانند یک وقیه نیلوفر خوب تازه و بجوشانند و صافی کنند
و یکمن قند صاف کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید
شربتی از ده درم تا ده مثقال نافع بود شراب بنفشه معتدل بود
در سردی و گرمی و تر بود سودمند بود جهت ذات الجنب
و ذات الریه و درد کرده و بول براند و شکم نرم دارد و سینه
و حنجره و سرفه که با تب بود عظیم نافع بود بستانند بنفشه
تازه و گل آن بگیرند یک چهاریک و بزنند و بپالایند و یکمن
قند سپید صافی بر سر آن کنند و بقوام آورند و اگر خواهند
که مسهل بود سه نوبت مکرر کنند چنانچه یکمن و چهاریکی بنفشه

بود و اگر بنفشه تر نبود بنفشه خشک یک وقیه بوزن سی مثقال
عوض چهاریکی بنفشه تر کنند شراب دینار مستعمل ذات الجنب و ورم اورا
جگر را نافع بود و طبیعت نرم دارد و تشنگی بنشاند و سوء القنیه
و استسقا را نافع بود بستانند تخم کاسنی بیست درم بیخ کاسنی
تازه سی درم نیلوفر ده درم گاوزبان ده درم ورق گل سرخ بیست
مثقال تخم کشوث در کتان بسته پنج درم ریوند چینی پنج درم
و اگر هیچ مثقال بود شاید ادویه را بغیر از ریوند بجوشانند و
صافی کنند و قند صافی کرده یکمن بر سر آن کنند و بقوام آورند
و ریوند چینی سوده و بجوشانند بپخته شیره بگیرند و بر سر آن کنند
شراب بزوری مستعمل بوست بیخ کاسنی سی درم تخم کاسنی بیست درم
رازیانه ده درم بوست بیخ رازیانه بیست درم تخم کشوث
در کتان بسته پنج درم بوست بیخ کبر ده درم تخم کرفس ده درم
بوست بیخ کرفس ده درم بجوشانند و بپالایند و یکمن نیم قند
صافی بر سر آن کنند و بقوام آورند و این شراب جهت استسقا
بغایت نافع بود و جهت معده و جگر مفید بود و بادها بشکند
و جهت مفاصل سودمند بود شراب زوفا جهت ضیق النفس
و ربو و سعال کهن و سعال بلغمی بغایت سودمند بود بستانند

عناب سی دانه انجیر سفید بیست دانه سپستان پنجاه دانه مویز
طایفی بی دانه پنجاه عدد بنفشه چهار درم پرسیاوشان منقا درم
تخم خطمی تخم خیارین از هر یک پنج درم نیلوفر چهار درم گاوزبان
پنج درم بیخ مهک خراشیده منقا درم زوفای خشک منقا درم
و در نسخه دیگر فراسیون پنج درم اضافت می کنند بجوشانند و صاف
کنند و یکمن قند صافی بران نهند و بقوام آورند شراب خشخاش
سرد و تر بود سودمند سینه را و دماغ گرم را و بی خوابی و
نزله و ریشهای سینه را و حرارت بنشاند بستانند خشخاش بزرگ
با پوست صد عدد و نیم کوفته کنند و در دو من و نیم آب باران
بجوشانند تا با دو دانگ آید فرو گیرند و بپالایند و دو من قند
صافی کرده بر سر آن کنند و بقوام آورند و اگر خشخاش با پوست
نیابند خشخاش بی پوست نیم کوفته کنند و چنانچه ذکر رفت بپزند
شراب صندل سودمند بود جهت ضعف دل و جگر گرم و تب
محرق بستانند صندل مقاصری و بسوهان بسایند بیست مثقال
و اگر بگلاب خواهند یک شبانروز در گلاب خیسانند و اگر ترش
خواهند با آب غوره یا سیب که هر کدام خواهند صندل در آن خیسانند
آن مقدار که کفایت بود بعد از آن بپالایند و قند صاف کرده

یکمن

یکمن بر سر آن کنند و بقوام آورند شراب لیمو سرد و خشک بود
و حرارتی در دل باشد قوت معده بدهد و صفرا بشکند و هاضمه را یاری
دهد و دفع قی بکند و خمار را سودمند بود و تبهاء صفراوی زایل کند
و تشنگی بنشاند بستانند لیموی خوب و آب آن بگیرند و قند صاف
کرده بقوام زیاده آورند و قدری گلاب و آب لیمو آن قدر که کفایت
بود بر وی ریزند و اگر یک دو جوش بزنند شاید و اگر خشک
خواهند از آتش فرو گیرند و بر سر آتش سوخته آهسته نهند و آب
لیمو بر آن می ریزند تا تمام شود شراب حماض ترکیب وی مانند
شراب لیمو است که گفته شد و منافع هم مثل منافع لیموست بلکه اما زیاده
شراب سیب بهتر آن بود که از سیب شامی یا اصفهانی بود
بستانند سیب اصفهانی خوب شیرین و مقشر کنند و دانه او را
بیرون آورند و بکوبند و آب آن بگیرند و بعد یکمن آب سیب
نیمن قند صاف کرده بنهند و بقوام آورند نافع بود شراب به
صنعت آن مانند شراب سیب است که گفته شد
اما به ترش و شیرین هر دو باید که کنند شراب فواکه قوت معده و دماغ
و دل و جگر و قی دفع کند و صفرا بشکند و زنان آبستن را سودمند بود
صنعت آن آب به و آب سیب و ملی و آب انار و آب سماق

آورده

و آب زرشک و آب گیل چاوش یکدیگر و آب غوره و حماض و لیمو
از هر یک قدری اضافت کنند شاید ان آبها بجوشانند تا به نیمه
باز آید و بعد یکمن از ین آبها یکمن قند صافی کرده اضافت کنند
و اگر نیمی کنند بهتر بود و بقوام آورند شراب تمر هندی طبیعت نرم دارد
و صفرا بشکند و دفع حرارت بکند و قوت معده بدهد
بستانند تمر هندی زرد تازه پاک کرده از دانه و خوشه یکمن
و در چهار من آب بجوشانند تا باز دو دانگ آید فرو گیرند و
بپالایند و دو من قند صاف بر سر آن کنند و بقوام آورند
شراب انار عذب که بعضی انرا رُبّ انار گویند بستانند آب
انار عذب صاف کرده خوب بیست و پنج من و آب سیب
یکمن و نیم و قند سفید سه چهاریک و بعضی آب سیب را یک
چهاریک می کنند و قند سفید یکمن و نیم و بقوام آورند و این نوع
بغایت مفید بود جهت مسلول و شکم ببندد و تپ صفرا را سود
مند بود و دل را قوت دهد و ضعف و ذبول زایل کند شراب
انار ترش قی باز دارد و قوت معده بدهد بستانند آب انار ترش
و بجوشانند تا باز نیمه آید و بعد یکمن آب انار نیمی قند صافی
بنهند و بقوام آورند و اگر قدری آب نعناع تازه اضافت کنند

شراب نعناع بستانند آب انار ترش و شیرین که با پیه گرفته باشند
و بجوشانند تا به نیمه آید بعد از ان آب انار جوشیده یکمن آب نعناع تازه
نیمن و قند صاف کرده یکمن بقوام آورند شراب آلو بستانند
آلوی سیاه فربه خوب یکمن و بشویند پاک و در پنج من آب بجوشانند
تا باز دو دانگ آید و فرو گیرند و بدست بمالند و صافی کنند و یکمن و نیم
قند صاف بر سر آن کنند و بقوام آورند شراب گل مکرر این مسهل صفرا
بود و تشنگی بنشاند بستانند ورق گل سرخ خوب تازه بی تخم
یک رطل و در پنج من آب بجوشانند نیک و بپالایند و دیگر یک
رطل ورق گل سرخ تازه بر سر آن آب کنند و همچنان کنند تا هفت
نوبت مکرر کنند بعد از ان قند صافی دو من بر ان نهند و بقوام
آورند شربتی سی درم تا چهل درم شاید با قدری سکنجبین و آب برف
شراب ریباس شکم ببندد و قی باز دارد و دفع خمار بکند
بستانند ریباس قلاقی خوب و سر و بن ان بیندازند و بکارد
چوبین پاک کنند و بهاون سنگین یا چوبین بکوبند و آب آن
در قدحی چینی صینی کنند و زمانی رها کنند بلکه شبی و باز بقدحی دیگر
بپالایند آهسته و چند نوبت بپالایند و هر بار آنچه در بن قدح بود

می‌ریزند تا تمام صاف شود و قند صاف بقوام زیاده آورند در
دیگ سنگین نزدیک بقوام شاش وآب ریباس صاف کرده
بران ریزند و باتش آهسته بقوام آورند شراب غوره قائم مقام
ریباس بود در طبیعت بگیرند آب غوره خوب و صاف کنند و بجوشانند
تا باز نیمه آید و بپالایند و بدیکمن قند یکمن آب غوره بنهند و بجوشند
تا بقوام آید و اگر خواهند که بسیار ترش نباشد بیک من قند
نیم من آب غوره بنهند و بقوام آورند شراب مورد بگیرند مورد
دانه تازه و بکوبند و آب ان بگیرند و صافی کنند و بجوشانند
تا به نیمه آید و اگر دانه مورد تازه نباشد دانه خشک یکمن در
چهار من آب بپزند تا یکمن بماند فرو گیرند و در دست بمالند
و صافی کنند و نیم من قند صافی بران نهند و بقوام آورند و این
سرد و خشک بود شش و سینه را سود مند بود و قوت معده
بدهد بغایت و شکم ببندد شراب توت بستانند توت سیاه
واب ان بگیرند و صافی کنند و بپزند تا به نیمه آید و پنج رطل از ان
و سه رطل قند بقوام اورند سود مند بود جهت درد گلو و خناق
و ورم گرم شراب انار عذب بستانند اب انار عذب پنج من
و صاف کنند و بجوشانند تا به نیمه باز آید و بدیکمن آب انار جوشیده

یکی

یکمن قند اضافت کنند و بقوام آورند شراب انجیر قوت کرده بدهد
و باه زیاده کند و نعوظ تمام آورد و منی بیفزاید و مثانه را پاک کند
از علت و قوت مجامعت بدهد بستانند نخود یکمن و در پنج من آب
بجوشانند تا باز دو دانگ آید و انجیر خوب دو من در پنج من آب
بجوشانند تا یکمن و نیم بماند و طبیخ نخود بر سر آن کنند و انجیر بیندازند
و یکمن نیم عسل شهد بر سر آن کنند و دارچینی و خولنجان و قرنفل
و سنبل الطیب از هر یک یکدرم زعفران شاخ نیم درم مجموع نیم کوفته
در صره بسته دران اندازند و بجوشانند تا بقوام آید و استعمال
کنند شربتی پنج مثقال لعق کنند پیش از غذا و بعد از غذا نشاید
و اگر با آب گرم خورند هم شاید شراب گاوزبان دل را قوت
دهد و توحش سوداوی زایل کند بگیرند آب لسان الثور مقطر
یکمن و آب بادرنجبویه یکمن و عسل صافی یکمن و بقوام آورند و زعفران
یکدرم دران حل کنند و اگر بقند خواهند شاید و اگر گاوزبان تر نبود
گاوزبان خشک چهل مثقال در یکمن گلاب خیسانند و بجوشانند
و بپالایند و قند صاف یکمن بران نهند و بقوام آورند شربتی ده درم
شراب بالنگو بستانند بالنگوی تازه یکمن و گاوزبان خشک سی درم
بجوشانند و اگر بالنگو خشک بود سی مثقال و بپالایند و یکمن عسل

کف گرفته بر سر آن کنند و بقوام آورند و بعضی در شراب بالنگو
زعفران و مصطکی میکنند و اولی آن بود که نکنند اگر احتیاج بآن نبود
و تابع طبیعت طبیب است ترکیب آن و اگر قندی خواهند همین سیاه که
گفته شد صفت نخته جوش بستانند آب انگور صافی بنجاه من کوفته
بره خفی کرده قربه ده من عود خام پنج درم مشک نیم دانگ قرنفل
یکدرم نیم زعفران دو درم نیم کبابه بسباسه از هر یک یکدرم نیم
جوزبوا مصطکی از هر یک دو درم و نیم بسلیخه نیم درم فیربرا
یکدرم نیم زرنباد یکدرم نیم زنجبیل نیم درم دارچینی نیم درم خولنجان
دو درم و نیم عاقرقرحا نیم درم گلاب نیمنی عسل کف گرفته دو منونیم
میبه معده را قوت دهد و قی و فواق دفع کند و درد جگر را
سودمند بود آب به ترش و شیرین ده رطل شراب کهنه خوش
بوی پنج رطل آب به و شراب باهم بجوشانند تا بانیمه آید فرود گیرند
و در دست بمالند و بپالایند و باز بر سر آتش نهند و عسل شهد
با قند دو رطل نیم بر سر آن کنند و دار و ها در صره بسته اگر ابراهیمه
آمیخته
در آن اندازند و بجوشانند و زمان زمان کیسه را می مالند و او دویه
زنجبیل هیل قرنفل مصطکی عود از هر یک نیم درم زعفران ابریشم
دانگی مشک دانگی و رب خوده بگیرند آب غوره و بجوشانند تا بار بعی آید

و بپالایند

66

و بپالایند و دیگر بجوشانند تا سدسی برود بر دارند و استعمال کنند
و اگر تنک بود در ظرف سبز نو کنند و در آفتاب نهند رب سیب
بگیرند آب سیب کافوری و بجوشانند تا بقوام آید فرو گیرند و نگاه
دارند و رب به نیز همچنین سازند سکنجبین ساده قند صاف کرده و سرکه
سفید ان مقدار که کفایت بود بر سر آن کنند و قدری گلاب و اولی
ان بود که در دیک سنگی بپزند تا بقوام آید و سرکه باید که در اول
بریزند تا خام نباشد سکنجبین به قوت معده و جگر بدهد
و اشتها باز دید کند و سده بگشاید و ناقهان را اعظم سود مند بود
بگیرند به اصفهانی و گوارین خوب خوش بوی و از دانه پاک کنند و بکوبند
و آب ان بگیرند و یکمن آب و یکمن قند صاف کرده و یک چهار یک
سرکه بر سر آن کنند و بقوام آورند و اگر چند پاره به در ان اندازند
شاید سکنجبین بزوری سرد سده بگشاید و تبها را نیز سودمند بود
تخم کاشنی تخم خربزه تخم خیارزه و خیار بادرنگ از هر یک پنج درم بوست
بیخ کاشنی بوست بیخ رازیانه از هر یک ده درم مجموع نیم کوفته کنند
و در سه رطل آب و سی مثقال سرکه بخوابانند یک شبانروز و بعد از ان
بجوشانند و بپالایند و یکمن قند صاف کرده بر سر آن کنند و بجوشانند
تا بقوام آید سکنجبین بزوری گرم سده جگر و معده بگشاید و

و بولیرا براند و استسقا را
نافع بود و قلیل المنفعه

بول براند و معده را از فضول پاک کند و استسقا و سوء القنیه را
نافع بود و تشنگی ببرد و پاک کند صنعة آن پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس
پوست بیخ رازیانه از هر یک هشت درم تخم کرفس رازیانه انیسون
تخم کاسنی تخم کشوث از هر یک پنج درم عصارهٔ غافث ریوند چینی
از هر یک دو درم مجموع نیم کوفته در سه رطل آب و چهار یکی سرکه
خوب پزند و همچنانکه در سکنجبین بزوری سر دگفته شد همچنان بپزند
سکنجبین بزوری ریوندی تخم کاشنی تخم خربزه تخم خیار بادرنگ از هر یک
ده درم نیم کوفته رازیانه سه درم پوست بیخ کاسنی تازه پانزده درم
پوست بیخ رازیانه یازده درم زرشک بی دانه پانزده درم ریوند
چینی پنج مثقال نبات یکمن سرکه چهل درم بپزند و ریوند شیره بگیرند
و بر سر آن کنند سکنجبین عنصلی سرکه عنصلی یک چهار یک عسل مصفی
یکمن بجوشانند تا بقوام آید جهت ضیق النفس و استسقا و ربو
و سعال قدیم بغایت نافع بود سکنجبین بزوری معتدل سده جگر
و سپرز بگشاید و بول براند و تبهای مرکب را نافع بود صنعت آن
تخم کاسنی تخم کرفس رازیانه از هر یک سه درم تخم خیار زه و خربزه
و خیار از هر یک پنج درم پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی از هر یک
ده درم مجموع نیم کوفته با آب چهار یک سرکه و سه رطل آب چنانکه

از هر

دیگر رفت با یکمن قند صاف کرده بقوام آورند الباب
السابع فی اللعوقات لعوق سپستان سودمند بود خشونت حلق
و سرفه و سینه و شش نرم دارد و ذات الجنب و ذات الصدر را
نافع بود صنعت آن سپستان دویست عدد مویز طایفی بی دانه چهل درم
فلوس خیار چنبر ده مثقال پنج مهک فراشیده نیم کوفته چهل درم
مجموع در شش رطل آب بپزند تا با دو دانگ آید فرو گیرند و دست
بمالند و صافی کنند و نیمن قند سفید بر سر آن کنند و بجوشانند
تا بقوام آید لعوق زوفا سودمند بود ربو و سرفه کهن و سینه
و شش را از اخلاط پاک کند بستانند ایرسا و زوفا خشک
از هر یک بیست درم نیم کوفته با سه رطل آب بجوشانند تا
با یک رطل آید و بدست بمالند و صافی کنند و یک رطل قند صافی
بر سر آن کنند و بقوام آورند لعوق اسقیل سودمند بود جهت
ربو و سرفه کهن چون از رطوبت غلیظ بود بستانند اسقیل بریان
کرده سه درم ایرسا دو درم فراسیون زوفا از هر یک یک درم
کوفته و بیخته بعسل مصفی بسرشند و استعمال کنند لعوق خیار چنبر
بنفشه پنج مثقال عناب بیست دانه سپستان پنجاه دانه
مویز طایفی سی دانه پنج مهک فراشیده ده درم خشخاش کوفته

بیست مثقال زوفا سه مثقال ایرسا نیم کوفته سه درم کثیرا سه مثقال
صمغ آلوی سیاه دو درم برسیاوشان پنج مثقال انجیر سفید بیست عدد
بجوشانند و بدست بمالند و صافی کنند و فلوس خیارچنبر بیست مثقال
دران حل کنند و قند سفید نیم من اضافت کنند و باز دو سه جوش
بدهند و مغز تخم خیارین و مغز بادام شیرین از هر یک پنج درم مغز دانه
سه درم باقلای سفید کرده ده مثقال خبازی سه درم گل خطمی پنج درم
حلبه سه درم کوفته و بیخته بدان بسرشند و بیست مثقال روغن بادام
شیرین اضافت کنند لعوق خشخاش سود مند بود نزله و ریشهای شش
و خون رفتن از بازدارد و سرفه گرم را بنشاند صد عدد خشخاش
بزرگ و دانه از بیرون آورند و در پنج رطل آب خوب بنهند یک شبانروز
بعد ازان بجوشانند تا بنیمه آید و در دست بمالند و صافی کنند
و در هر یکمن آب خشخاش نیم من قند صاف و نیم من مثلث بنهند
و بجوشانند تا بقوام آید فرو گیرند و صمغ عربی و کثیرا و [illegible]
از هر یک پنج درم کوفته و بیخته بدان بسرشند لعوق رب السوس
سود مند بود فضول لزج که در سینه جمع شده باشد رب السوس
کثیرا مغز بادام تلخ سفید کرده تخم رازیانه از هر یک ج درم کوفته
و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند و روغن بادام اضافت کنند

کنند شربتی یک مثقال تا دو مثقال بطبیخ زوفا بیاشامند صفته لعوقی که
سرفه مزمن را دفع کند صعتر فودنج اجزا مساوی جوشانیده و صاف کرده
قدری عسل شهد بران بنهند و بقوام آورند بعد ازان …ری کندر
کوفته دران حل کرده بکار دارند لعوق از جهت سرفه خشک مغز بادام شیرین
میعه سایله بزرگ انیسون کثیرا صمغ عربی از هر یک پنج درم
فانید ده درم کوفته و بیخته در آب رازیانه تر لعوق کنند
لعوق انجیر از جهت ربو برسیاوشان فودنج انجیر لعوق بسازند
آخر از جهت ذات الجنب لعاب بنکو و به دانه و مرد و روغن
بنفشه بادام و نبات لعوق بسازند باب الثامن
فی السفوفات سفوف حب الرمان سود مند بود اسهال که از
ضعف معده بود و زود زود و قوت از بدهد انار دانه ترش
و شیرین بریان کرده بیست درم تخم مورد بلوط سماق زیره
کرمانی مدبر بسیر که پوست کناد سنجد گشنیز بریان کرده
خرنوب نبطی و شامی از هر یک ده درم سک عود رامک از هر یک
یک مثقال سفوف بسازند شربتی از پنج درم تا پنج مثقال سفوف
مقلیاثا سود مند بود اسهال کهن و زحیر و ضعف معده و بواسیر را
بغایت مفید بود حب الرشاد بریان کرده یک چهار یک زیره

کرمانی مدبر بیست مثقال بزرکتان بزرکراث املیلج اسود
ازهریک ده مثقال مصطکی پنج درم هلیله سیاه در روغن زیت
بریان کنند و داروها همه کوفته و بیخته بغیر ازحب الرشاد که آن
نیم کوفته باید کرد و بعضی هلیله کابلی در روغن زیت بریان کرده
اضافت می کنند شربتی یکمثقال تا دو مثقال بر سر آب سرد باید خورد
سفوف الطین مستعمل که انرا سفوف نشاسته خوانند سود بود
سحج و اسهال مرارى را بکنو تخم ریحان مرو نشاسته تخم حماض
اسفوزه
تخم حماض صمغ عربی کل ارمنی طباشیر ازهریک ده درم
صمغ وکل و طباشیر و نشاسته و تخم حماض نیم کوفته کنند
وتخمها در سر آن کنند و خلط کنند و باید که مجموع بریان کرده بغیر
از طباشیر وکل ارمنی که انرا احتیاج نیست بریان کردن و بکلاب
تر کنند و بروغن کل چرب کنند شربتی سه درم تا پنج مثقال فرو
برند واکر برب به یا رب مورد خورند شاید و بعضی ازینک
اضافت می کنند سفوف الخرنوب مستعمل سودمند بود اسهال و استرخاء
معده را خرنوب نبطی بی دانه زیره کرمانی مدبر بسرکه چنانچه
رسمست سماق بیست کنار حب الاس بلوط کشنیز خشک
بریان کرده مصطکی اجزا مساوی کوفته و بیخته شربتی یکمثقال

باده

69

باده درم رب مورد بسرشند و لعق کنند سفوف ابزبارینی سودمند بود
ضعف معده را و قوت وی بدهد و شکم ببندد نانخواه سماق زنجبیل
انار دانه ترش بریان کرده زرشک بی دانه بست کنار ازهریک ده درم
قند سفید بیست درم کوفته و بیخته استعمال سفوف السماق سودمند بود
اختلاف سماق ده درم تخم خورد انار دانه ترش بریان کرده از
هریک پنج درم خرنوب نبطی سی درم صمغ عربی جلنار ازهریک یکمثقال
کوفته و بیخته شربتی پنج درم سفوف هلیله مستعمل خاص مسهل نقرس و مفاصل
و عرق النسا است سورنجان مصری هشت درم پوست هلیله زرد
هشت مثقال سنا مکی ده مثقال بوزیدان سه درم ورق کل سرخ
پنج درم پوست بیخ کبر سه مثقال ورق حنا سه درم زعفران یکدرم
مغز بادام مقشر سه درم قند سفید شصت درم سقمونیا مشوی یکمثقال
کوفته و بیخته و بغایت سحق کرده بر سر آب سرد بخورند و بعضی سقمونیا
نمی کنند سفوف سورنجان مستعمل این مسهل هم جهت مفاصل و نقرس
و عرق النسا بغایت نافع بود سورنجان مصری ده درم سنا مکی
هشت درم مغز بادام مقشر سه درم پوست هلیله زرد سه درم زعفران
نیم درم قند سفید سی درم سقمونیا مشوی کرده یکدرم واکر ما ده بلغمی بود
پنج درم تربد عوض سقمونیا کنند شربتی ده مثقال بر سر آب سرد بار خورند

سفوف السرطان مستعمل جهت مسلول بغایت نافع بود سرطان
نهری سوخته ده درم طین قبرسی صمغ عربی خشخاش سفید و سیاه
مغز تخم خربزه از هر یک پنج درم کوفته و بیخته استعمال کنند و بعضی
بعوض مغز تخم خربزه کثیرا می کنند شربتی دو درم بود با شیر خر
سفوفی از جهت تزحر و اسهال بلغمی و مغص و قراقر حب الرشاد
تخم کرفس از هر یک دو درم گل ارمنی تخم مرو از هر یک یکدرم و نیم
مصطکی یکدرم نیم کوفته و بیخته با یکدیگر بیامیزند و استعمال کنند
سفوفی که سنگ از گرده و مثانه اطفال پاک گرداند مغز تخم خربزه
صمغ آلوی سیاه حجر الیهود از هر یک پنج درم کوفته و بیخته استعمال کنند
سفوفی از جهت دفع کرمها درمنه ترکی برنگ کابلی قشر تربد
سفید مجوف خراشیده بر روغن بادام چرب کرده قنبیل
قسط تلخ ترمس از هر یک یکدرم حب النیل نیم درم کوفته و بیخته
سفوف سازند بر سر شیر و شکر استعمال کنند سفوفی که سوزش بول
دفع کند تخم خرفه صمغ عربی خشخاش سفید از هر یک ده درم
کثیرا چهار درم قند سفید پانزده درم نشاسته سه درم فانید پانزده
درم کوفته و بیخته سفوف سازند دوایی که از جهت سیلان که تابع
فرط رطوبت باشد نافع بود و قوت ماسکه بدهد تخم کاهو سه درم

شهدانج

شهدانج چهار درم تخم سداب و انیسون از هر یک دو درم گلنار و ورق
گل سرخ از هر یک سه درم بکوبند و سفوف سازند سفوفی که قطع سیلان
منی و ودی و مذی بکند تخم کاهو تخم سداب تخم بنجنکشت از هر یک
سه درم سعد شهدانج از هر یک دو درم گلنار یکدرم کوفته و بیخته
سه درم ازو بر سر آب سرد بیخته بپاشند سفوفی که آرزوی
گل خوردن دفع کند زیره کرمانی نانخواه اجوا پادی سفوف
سازند دیگر زیره کرمانی انیسون از هر یک دو درم نعناع
خشک سعد از هر یک یکمثقال پوست هلیله کابلی و بلیله و آمله
از هر یک سه درم کوفته و بیخته با سه چندان قند سفوف سازند

الباب التاسع فی الحبوبات

حب ایارج مستعمل
سودمند بود مرضهای سرد و معده را پاک کند از همه خلطهای بد
ایارج فیقرا یکمثقال تربد سفید مجوف خراشیده بر روغن بادام
چرب کرده یکدرم حب النیل انیسون غاریقون سفید از هر یک نیم
درم نمک هندی دانگ نیم شحم حنظل دانگی و در بعضی نسخه کثیرا دانگی
اضافت می کنند کوفته و بیخته با آب رازیانه حب سازند هر یک بمقدار
نخودی و آن یک شربت است اگر خواهند بشکر سرخ پیچیده فرو برند
و همه حبوب مسهل قوت آن تا ده ماه می ماند بعد از آن ضعیف شود

حب جهت دفع [illegible] انزال
افیون جوزبوا قرنفل ۴ ۴ ۴
[illegible] فلفل زنجبیل ۲ ۲ ۲
کوفته و بیخته با [illegible] اد ونیم عسل صاف کرده
[illegible]

وبهتر آنست که در روز بسیازند و چون ساخته باشند فرو برند
حب الصبر مستعمل صبر سقوطری یکمثقال تربد سفید مجوف خراشیده
بروغن بادام چرب کرده یکدرم حب النیل غاریقون افتیمون
از هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی از هر یک دانگی نیم
مقل کثیرا از هر یک دانگی کوفته و بیخته بآب کرفس حب سازند
واین یک شربت است حب سورنجان مستعمل سودمند بود درد
مفاصل و نقرس وعرق النسا را صبر سقوطری تربد سفید
مجوف سورنجان مصری از هر یک یکمثقال مامیزهرج یکدرم
حب النیل غاریقون از هر یک نیم درم کثیرا شحم حنظل از هر یک دانگی
نمک هندی دانگی نیم کوفته و بیخته بآب کرفس حب سازند واین یک
شربت است حب بنفشه مستعمل جهت درد چشم و سر و شقیقه
سودمند بود و دماغ را پاک کند و جهت درد گوش نافع بود
بنفشه خشک دو درم تربد سفید مجوف بروغن بادام چرب کرده
یکدرم رب السوس پوست هلیله زرد افتیمون از هر یک نیم درم
سقمونیا مشوی نیم دانگ کوفته و بیخته بآب خالص حب سازند
واین یک شربت است حب شیار مستعمل سودمند بود جهت
درد معده و سر صبر سقوطری سه درم پوست هلیله زرد

ورق گل سرخ تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب
کرده مصطکی از هر یک یکدرم کوفته و بیخته حب سازند و در
سایه نگاه دارند تا خشک شود شربتی یکمثقال تا سه درم در وقت
خواب فرو برند و بخسبند حب مقل مستعمل هلیله سیاه پوست
هلیله زرد آمله مقشر پوست بلیله از هر یک یکدرم مقل ازرق
چهار درم مقل را در آب گندنا تر کنند و در هاون بسایند تا حل شود
و داروها بدان حب سازند شربتی دو درم حب غاریقون مستعمل
صاحب خیر سده ها بگشاید و خداوند استسقا و بیمار جگر را
سودمند بود غاریقون مثر تربد سفید مجوف از هر یک
٤ درم ایرسا سه درم ایاره فیقرا پنج درم فراسیون سه درم
شحم حنظل دو درم افتیمون یکدرم عنزروت دو درم سقمونیا
مشوی یکدرم کوفته و بیخته حب سازند شربتی دو درم
و قوت این شش ماه می ماند حب الاستسقا ویوند چینی غافت
تخم کاشنی غاریقون تخم کرفس اجزا مساوی کوفته و بیخته بآب
رازیانه حب سازند [illegible] اجزای آن حب الغاد
برنگ کابلی مقشر تربد سفید مجوف مضمغ چرب کرده بروغن
بادام از هر یک جزوی حب سازند حب منتن از کامل

فالج و استرخا را نافع بود   سکبینج اشق جاوشیر مقل
حومل شحم حنظل از هر یک سه درم صبر تربد از هر یک پنج درم
فرفیون جند بیدستر از هر یک یکدرم نیم ادویه خشک کوفته و بیخته
صموغ با آب حل کرده حب بیازند شربتی سه درم با آب گرم نافع بود
حب اصطمخیقون   سودمند بود همه مرضها را که از بلغم غلیظ
بود و سودا و قولنج بگشاید   حب بلبان عود بلبان سلیخه
سنبل الطیب اسارون دارچینی زعفران مصطکی بیخ اذخر
وج عصاره افسنتین نمک هندی زراوند مدحرج از هر یک یکدرم
صبر سقوطری پانزده درم سقمونیا مشوی غاریقون سفید
شحم حنظل از هر یک سه درم افیتمون اقریطی بسفایج فستقی از
هر یک شش درم کوفته و بیخته حب بیازند و در ظرف آبگینه
نگاه دارند بعد از آنکه در سایه خشک کرده باشند شربتی دو درم و نیم
حب قوقایای مسهل   سودمند بود درد سر که از بلغم بود
و چشم روشن کند و خلطها غلیظ لزج از بدن پاک کند و این حب
جالینوس است صبر سقوطری عصاره افسنتین یا ورق افسنتین
مصطکی از هر یک دو درم سقمونیا مشوی شحم حنظل از هر یک یکدرم
کوفته و بیخته با آب کرفس حب بیازند شربتی یک مثقال حب المسک

مسهل

مسهل مؤلف بوی دهن خوش کند و قوت دل بدهد سنبل الطیب
قرنجمشک قرنفل نارمشک کبابه قرفه بسباسه فوفل خولنجان
سعد کوفی پوست ترنج زنجبیل ساذج هندی از هر یک یکدرم
قاقله جوز الطیب مشک ترکی از هر یک نیم درم با آب به و گلاب
و صمغ عربی حب بیازند نسخه دیگر سنبل الطیب قرنفل فوفل
ساذج هندی سعد کوفی پوست ترنج قرفه از هر یک یکدرم
نارمشک قرنجمشک کبابه جوز الطیب بسباسه قاقله خولنجان
بادرنبویه شهری زنجبیل از هر یک نیم درم مشک دانگی بگلاب
و آب به و صمغ عربی حب بیازند و در سایه خشک کنند و در ظرف
آبگینه نگاه دارند حب السعال مسهل سرفه بلغمی را بغایت مفید بود
رب السوس کثیرا صمغ عربی کشمش از هر یک سه درم نشاسته
مغز دانه کدو از هر یک یکدرم نبات حصری نیم وزن ادویه بلعاب
به دانه حب بیازند نسخه دیگر جهت سرفه حاد مغز بادام مقشر مغز تخم خیارین
نشاسته صمغ عربی خشخاش سفید از هر یک یکدرم رب السوس
دو درم باقلای مقشر سه درم بلعاب بنکو حب بیازند نسخه دیگر
سرفه بارد را پوست بیخ رازیانه تخم کرفس رب السوس
برسیاوشان مغز بادام تلخ با آب خالص حب بیازند نسخه دیگر

پیرقه یا بیس نشاسته صمغ عربی رب السوس اجزا وی
با آب خالص حب سازند حبی که بوی دهان خوشی دارد عود خام
قرنفل مصطکی اجزا وی کوفته و بیخته در آب صمغ عربی سرشته
و حب سازند

الباب العاشر فی الاقراص

قرص اندرو خورند مستعمل
این نسخه ازان حنین بن اسحق شیراز بیت اختیار نسخها و این قرص
از ادویه تریاق فاروق است دار شیشعان اسارون
از هر یک شش مثقال فقاح اذخر دوازده مثقال عود بلسان
قصب الذریره از هر یک شش مثقال دارچینی بیست و چهار مثقال
فوش یکمثقال حماما بیست و چهار مثقال سلیخه شش مثقال
اقحوان سپید بیست مثقال مصطکی شش مثقال زعفران دوازده مثقال
مجموع کوفته و بیخته بشراب ریحانی یا بماء العسل قرص سازند
و در وقت ساختن دست بروغن بلسان چرب کنند و در سایه خشک
کنند و این قرص را تا دو سال قوت باقیست بعد ازان ضعیف شود
قرص اندرو خورون که در تریاق غرغره مستعمل است با بوم(?) سپید و سیاه(?)
سماق و انیسون قصب الذریره عیدان البلسان اجزا
سیاوی(?) بمثلث بپرشند سه روز هر روز یکبار بپرشند و قرص
سازند و در ظرف آبگینه کنند و قوت این قرص هم تا دو سال باقی ماند

قرص دارو

قرص الافاعی که در تریاق فاروق مستعمل است و این قرص بعد از دو ماه
استعمال کنند و قوت این تا دو سال باقیست بعد ازان ضعیفه
شود بگیرند افعی اشقر جوان ماده و نشان نر و مادگی آنست
که نر را دو قلاب باشد و ماده را چهار قلاب و هر دو قلاب
در یک غلاف بود و نشان افعی آنست که سر وی پهن بود و چشم وی
سرخ و کشیده و شکم وی صلب بود و نشان جوانی وی آن
بود که سریع الحرکه باشد و در رفتن سر وی چنانکه چهار انگشت
از زمین برداشته بود و باید که در موسم بهار چون آفتاب بحمل آید
وی را بگیرند و تا نوروز شاید لیکن چون آفتاب بجوزا رسید نشاید
و چون بگیرند باید که هم دران زمان یا روز دیگر وی را بکشند
که اگر رها کنند حدة سمیت وی زیاده شود و کشتن وی بدانست
که سر و دنبال بر هم نهند و بیک ضرب سر و دنبال وی جدا کنند
مانند چهار انگشت به تیشه چنانکه تیشه تیز بر وی نهند و بیکی
محکم بر تیشه زنند یا چوبی محکم چنانکه قطعا هیچ پوست بر وی نماند
و بیک ضرب جدا شود بعد ازان پوست از وی بکشند و آلات
شکم ان بیندازند و چند نوبت با آب شیرین بشویند و اگر با
خاکستر یک نوبت بشویند شاید بعد ازانکه پاک شسته باشند

در دیکی سفالین کنند یا مسین قلع داده و آب بر سر آن کنند چندانکه
کفایت بود و چوب شبث چند شاخ و نمک و بجوشانند تا مهرا
شود پس فرو کیرند و از دیک بیرون آورند و استخوان از وی
جدا کنند و آن کوشت وی بکوبند کوفتنی بغایت و بوزن آن
نان خشک کوفته اضافت کنند و دیکر بکوبند نیک و اکر خشک
صفت بود قدری از آن آب که در وی جوشیده است اضافت
کنند بعد از آن قرص سازند قرصها تنک مثل ناخن بزرک
و باید که دست بروغن بلسان چرب کنند در قرص ساختن
و در پشت غربال در سایه خشک کنند و باید که قطعا اثر نم
در وی نمانده باشد بردارند و در ظرف آبگینه نگاه دارند
قرص اسقیل که در تریاق فاروق مستعمل بود بسازند بیاز عنصل
کوچک و در خمیر کیرند و در تنور نهند تا پخته شود بعد از آن که
مغز آن بغایت نرم شده باشد در هاون بسایند و بوزن آن
آرد کرسنه اضافت کنند و قدری شراب و بسرشند نیک
و دست بروغن کل چرب کنند و قرص سازند و بعد از دو ماه
استعمال کنند و قوت این قرص تا دو سال باقی است
قرص قوفیون که در مثرودیطوس مستعمل است و اجزا آن موافق خواهند

مویز طایفی بی دانه چهار درم علک البطم بیست و چهار درم فرصافی
اذخر از هر یک دوازده درم دارچینی مثل ازرق اظفار الطیب
سلیخه سنبل رومی اکلیل الملک سعد حب الغار از هر یک سه درم
قصب الذریره نه درم زعفران یکدرم قفر الیهود دو درم
آنچه کوفتنی باشد بکوبند و آنچه نقوع کردنی باشد نقوع کنند
در مثلث و با سه وزن آن عسل بسرشند قرص طباشیر ملین مستعمل
سودمند بود تبهای ملتهب صفراوی و دموی را و تشنکی ساکن کند
و سرفه و خشونت سینه را نافع بود بغایت طباشیر سفید چهار
درم ترنجبین سه درم مغز تخم خیارزه مغز تخم خیار بادرنک مغز دانه کدو
از هر یک دو مثقال نشاسته صمغ عربی کثیرا خشخاش سفید از هر یک
یکدرم کوفته و بیخته بلعاب بنکو قرص سازند قرص طباشیر معتدل
سودمند بود تبهای تیز و رفتن خون از شکم ورق کل سرخ
شش درم صمغ عربی نشاسته کثیرا از هر یک چهار درم تخم حماض
طباشیر سفید از هر یک سه درم کوفته و بیخته بلعاب بنکو قرص سازند
شربتی یک مثقال قرص طباشیر ممسک سودمند بود جهت اسهال صفراوی
و دموی صمغ عربی تخم حماض نشا ورق کل سرخ از هر یک ده درم
سماق زرشک بی دانه از هر یک هفت درم مجموع بریان کرده طباشیر

سنت درم گل ارمنی ده درم کوفته و بیخته بجلاب قرص سازند و قوت
این قرص تا شش ماه بود شربتی یکمثقال قرص کهربا بنسخه منهاج مستعمل
رفتن خون از شکم باز دارد کهربا بسد لؤلؤ نا سفته تخم خرفه
از هر یک پنج درم سرون بز کوهی سوخته پوست تخم مرغ سوخته
کثیرا صمغ عربی از هر یک سه درم کشنیز بریان کرده خشخاش سفید
و سیاه از هر یک شش درم ودع سوخته بزر البنج از هر یک دو درم
کوفته و بیخته بلعاب بنکو بسرشند و قرص سازند شربتی یکمثقال و قوت
این قرص هم شش ماه بماند قرص گلنار مستعمل خون رفتن از شکم
باز دارد سلیخه رومی گل ارمنی صمغ عربی از هر یک چهار درم
ورق گل سرخ گلنار اقاقیا از هر یک سه درم کثیرا دو درم باب
گلنار قرص سازند شربتی یکمثقال و قوت این هم تا شش ماه بماند
قرص افسنتین سده جگر و سپرز بگشاید و تبهای بلغمی زایل گرداند
صنعه افسنتین رومی تخم کرفس مغز بادام تلخ اجزا مساوی
کوفته و بیخته باب خالص قرص سازند قرص بنجنکشت از جهت سپرز
نافع بود تخم بنجنکشت تخم کاشنی تخم خرفه تخم کدو اجزا مساوی کوفته
و بیخته در سکنجبین بسرشند و قرص سازند قرص غافت بتبهای بلغمی را سود
عصاره غافت شش درم ترنجبین شش درم طباشیر چهار درم

ورق گل سرخ و سنبل از هر یک دو درم باب قرص سازند
قرص کافور از کامل جهت تب دق بغایت نافع بود مغز تخم کدو مغز
تخم خیار مغز تخم خربزه مغز دانه به از هر یک پنج درم گل سرخ سه درم
صمغ عربی صندل سفید نشاسته کثیرا از هر یک دو درم رب السوس
طباشیر از هر یک سه درم رازیانه یکدرم کافور نیم درم تا نیم مثقال شاید
بلعاب بنکو قرص سازند قرص زرشک بزرگ مستعمل سودمند بود تبهای بلغمی
و تبهای کهن و ورم جگر و معده را عصاره زرشک مغز تخم خربزه
مغز تخم خیار زه از هر یک سه درم ورق گل سرخ ترنجبین از هر یک شش درم
تخم کشوث رب السوس طباشیر تخم کاشنی مصطکی سنبل الطیب
عصاره غافت از هر یک دو درم زعفران یکدرم باب ترنجبین قرص
سازند شربتی یکمثقال و قوت این هم تا شش ماه بماند قرص زرشک
کوچک زرشک بی دانه پانزده درم تخم کاسنی تخم قثد مغز تخم خیار بالنگ
از هر یک سه درم ورق گل سرخ پنج درم ریوند چینی سنبل الطیب
از هر یک یکدرم بلعاب بنکو قرص سازند شربتی یکمثقال و قوت
این هم تا شش ماه بماند قرص بنفشه بلغم و صفرا دفع کند و دماغ پاک
گرداند از اخلاط و تاریکی چشم زایل کند و درد سر صفراوی ببرد
بنفشه خشک چهل درم تربد سفید مجوف خراشیده بیست درم

رب السوس ده درم پوست هلیله زرد ده درم سقمونیا بریان کرده
چهار درم شربتی دو مثقال و پنجدانگ با ده درم شکر سرخ باید که در شب
قرص بسازند و در پشت غربال نگاه دارند و سحرگاه بجلاب باز خورند
و قوت این قرص تا چهار ماه باقی بود قرص گل مسهل صفرا و بلغم است
ورق گل سرخ هشت درم عصاره غافت طباشیر سنبل الطیب
از هر یک یکدرم رب السوس چهار درم بآب قرص بسازند شربتی یکدرم
و قوت این هم شش ماه می ماند قرص ریوند جهت تبهای کهنه و صلابت
جگر و سپرز و ورمهای آن و درد آن بغایت سودمند بود ریوند
چینی شش درم فوه لک منقی تخم کرفس انیسون عصاره غافت
از هر یک دو درم بآب قرص بسازند شربتی یکدرم تا یکمثقال و قوت
این بعد از شش ماه ضعیف شود قرص خشخاش مستعمل سودمند بود
جهت ریشهای سینه و شش و تب و درد سینه و درد مثانه زایل کند
ورق گل سرخ صمغ عربی از هر یک چهار درم نشاسته کثیرا رب السوس
از هر یک دو درم خشخاش سفید و سیاه از هر یک سه درم طباشیر
پنج درم زعفران دانگی بآب قرص بسازند شربتی یکمثقال و قوت
این هم تا شش ماه باقی است قرص غافت مستعمل نسخه منهاج سودمند بود
تبهای کهنه و تب ربع و سده بگشاید و یرقان و درد سپرز و جگر زایل

کند عصاره غافت بیست درم سنبل الطیب ده درم طباشیر چهار درم بآب
قرص بسازند شربتی یکدرم و قوت این هم شش ماه می ماند قرص کاکنج مستعمل مولف
مغز تخم خیار بادرنگ حب کاکنج مغز بادام مقشر رب السوس نشاسته صمغ عربی
کثیرا دم الاخوین کندر ذکر از هر یک ده درم تخم کرفس دو درم افیون مصری
یکدرم قرص بسازند شربتی یکدرم تا یکمثقال شاید و بعد از شش ماه استعمال
کنند و قوت این تا دو سال می ماند قرص سرطان مستعمل جهت مسلول بغایت
مفید بود طین ارمنی طین مختوم طین رومی نشا ورق گل سرخ از هر یک
شش درم سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر سفید شادنج مغسول
از هر یک پنج درم رب السوس سه درم بآب لسان الحمل قرص بسازند شربتی
دو درم با شراب انار عذب نافع باشد جهت سل و دق و نفث دم

الباب الحادی عشر فی الایارجات ایارج روفس

سودمند بود اخلاط سوداوی و بلغمی و داء الثعلب را عظیم نافع بود
و تغییر ایاره دوار اللهیت و ایاره سالم تر از حبوب و مطبوخات
بود شحم حنظل بیست درم صبر سقوطری پنج درم سکبینج جاوشیر از هر یک
هشت درم خربق ده درم کمادریوس بیست درم فلفل سفید فطراسالیون
زراوند مدحرج دارچینی سلیخه زعفران زنجبیل جعده مر صافی
از هر یک دو درم کوفته و بیخته صمغها بشراب خربق تا حل شود و با عسل کف

کرفته بسرشند عسل سه وزن ادویه شربتی دو مثقال تا چهار مثقال بآبی ک
افیثمون و شاهتره هلیله سیاه مویز طایفی غاریقون اسطوخودوس
کمافیطوس بسفایج گاوزبان دران خوب بیده بود و نیم درم نمک هندی
تجرع کنند و قوت این ایاره بعد از شش تا چهار سال می ماند ایاره
فیقرا سودمند بود جهت امراض سرد و رطوبت معده و درد مفاصل
و قولنج و قی بلغمی و فالج و لقوه و استرخا و گرانی زبان صنعت آن
مصطکی زعفران سنبل الطیب حب بلسان اسارون سلیخه دارچینی
عود بلسان از هر یک یکمثقال صبر سقوطری هشت مثقال و بعضی شانزده
مثقال می کنند کوفته و بیخته در ظرف آبگینه نگاه دارند و قوت این تا چهار سال
باقی بود شربتی یکمثقال تا دو درم با ادویها دیگر که صفت آن در حب ایاره
کفته شد ایاره جالینوس سودمند بود فالج و لقوه و تشنج و استرخا
و خلطهای لزج دفع کند و مثانه را سودمند بود و کسی را که منی بغیر ارادت
از وی جدا شود صنعت آن شحم حنظل غاریقون اسطیل مشوی اشق
سقمونیا خربق سیاه موفاریقون افربیون از هر یک شانزده درم
بسفایج فستق افیثمون اقریطی مقل ازرق کمادریوس سلیخه و راسیون
از هر یک نه درم مرصافی سکبینج زراوند طویل فلفل سیاه و سفید
دارفلفل دارچینی جاوشیر جند بیدستر فطراسالیون از هر یک چهار درم

و بعضی از اطبا زعفران و صبر از هر یک چهار درم می کنند کوفته و بیخته
صمغ در مثلث حل کنند و داروها کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند
و مجموع باهم نیک بسرشته کنند شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال بآبی که
هلیله کابلی و افیثمون و مویز منقی و نیم درم نمک دران خوب بیده
بود بیاشامند و این ایاره بعد از شش ماه تا چهار سال قوت دارد
ایارج لوغادیا این ایاره مبارکست بسیار منفعت دارد
بدن را پاک کند از همه اخلاط و فضلهای مختلف از قعر بدن پاک کند
و خلطهای لزج عفن محترق دفع کند و این مسهلی بود بی زحمت و سودمند
بود فالج و رعشه و لقوه و تشنج و صرع و جذام و داء الفیل و برص
و بهق و قوبا و سعفه و شقیقه و صداع و دوار و صمم و وسواس
و شهوت کلبیه و تغیر عقل و عسر نفس و درد کرده و مثانه و نقرس
و درد مفاصل و عرق النسا و درد گوش و داء الثعلب و داء الحیة
و ریشهای کهن بد همه را نافع بود و حیض بسته بگشاید صنعت آن
شحم حنظل پنج درم اسطیل مشوی غاریقون سقمونیا خربق سیاه
اشق اسطوخودوس از هر یک دو درم نیم افیثمون اقریطی کمادریوس
مقل ازرق صبر سقوطری از هر یک سه درم حاشا سادج هندی
موفاریقون فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دار فلفل

زعفران دارچینی جاوشیر بسفایج سکبینج جند بیدستر مرصافی
فطراسالیون زراوند طویل عصارهٔ افسنتین افربیون سنبل حماما
زنجبیل حنظل یا نار رومی اسطوخودوس از هر یک دو درم صموغ در شراب
حل کنند و ادویه کوفته و بیخته همه را بعسل کف گرفته بسرشند شربتی
چهار مثقال و قوت این بعد از شش ماه تا چهار سال می ماند و اولی آن بود
که در شبهنگام فرو برند و صباح جلابی از بسفایج سه درم زوفا چهار درم
افتیمون دو درم پوست هلیله کابلی چهار درم گاوزبان دو درم اسطوخودوس
سه درم و مویز طایفی کفی و دانگی نمک هندی تجرع کنند نافع بود

الباب الثانی عشر فی الاشیافات

شیاف گنگری
بوره ارمنی پنج درم کمکر سی درم حطمی بیست درم شکر سرخ پنجاه درم
شحم حنظل پنجاه درم شافه بسازند شیاف خیارچنبر خطمی بنفشه از هر یک
سه درم سنا مکی دو درم عسل خیارچنبر پنج درم شکر سرخ شافه بسازند
شیاف زحیر شادنج عدسی اسفیداج مر زعفران شیاف ابیض
اقاقیا کندر دیاهی افیون از هر یک جزوی بآب مورد تر یا آب
کشنیز یا آب سماق بسرشند و هر شافه را قدری ریسمان با آن
شافه بسازند و استعمال کنند

الباب الثالث عشر فی الاتریاقات

تریاق فاروق تریاق بزرگ خوانند طبیعت آن گرم و خشک بود

سود مند بود گزندگی جانوران و مجموع زهرها واد و بیمار گشنده و شربتی
ازان بقدر حاجت بود اندک ان یک تسوج و زیاده ان دو مثقال
و چون بر موضع گزیدن طلا کنند سود مند بود و قوت دل بدهد و جمیع
مرضهای سرد را سود مند بود اگر خواهی وی نوشته شود دراز گردد
و سعال و ضیق النفس و درد سینه و تشنج و نفخ معده و قولنج
و استسقا و برص و بهق و جذام و اوجاع مفاصل و مجموع مرضهای
که از سودا بود و بلغم نافع باشد و صرع و صداع و تاریکی چشم
و درد شقیقه و بواسیر نافع بود و بول براند و حیض بگشاید صنعت آن
اقراص عنصل چهل و هشت مثقال اقراص افاعی و اقراص اندروخورون
فلفل سیاه افیون مصری از هر یک بیست و چهار مثقال و زن گل سرخ
تخم شلغم بری ثوم بری ایرسا غاریقون رب السوس روغن بلسان
از هر یک دوازده مثقال دارچینی بیست و چهار مثقال و بعضی دوازده
مثقال می کنند مر زعفران زنجبیل ریوند چینی قسطافلون فوتنج جبلی
فراسیون قسط فطراسالیون اسطوخودوس فلفل سفید دار فلفل
کندر ذکر مشکطرامشیع فقاح اذخر صمغ البطم سلیخه سودا سنبل الطیب
جعده از هر یک شش مثقال لبنی تخم کرفس سیسالیوس حرف بابلی
کمادریوس نانخواه کمافیطوس عصارهٔ لحیة التیس ناردین اقلیطی

شیخ جبلی سپادج هندی موخطیانا تخم رازیانه طین مختوم زاج محرق
که تمام نسوخته باشند حاماروج حب بلسان فو موفاریقون صمغ عربی
قردمانا انیسون اقاقیا از هر یک چهار مثقال ذوقوقته مقل الیهود
حاوشیر فنطوریون باریک زراوند مدحرج سکبینج از هر یک دو مثقال
جند بیدستر دو مثقال و بعضی چهار مثقال می کنند عسل که از کل حاشا باشد
ده رطل شراب کهنه خوب هشت رطل باید که بوزن بغداد بود
هر رطلی نود مثقال صمغها و عصارات بشراب حل کنند و عسل بر سر آن
کنند و یکشبانروز رها کنند بعد از آن ادویه کوفته و بیخته و بروغن
بلسان چرب کرده بعسل و مطبوخ بسرشند و در ظرف نقره یا چینی
کنند یا رصاصی یا آبگینه و باید که سر بکشند و استعمال کنند بعد از یک سال
و بعضی بعد از شش ماه جایز داشته اند و بعضی گفته اند که نشاید استعمال
کردن الا بعد از پنج سال یا هفت سال و بعضی گویند استعمال نشاید
کردن الا بعد از ده سال یا دوازده سال و ان زمان در غایت صافی
و قوت بود تا سی سال و چون از سی گذشت تا بشصت سال قوت
این باقیست و هر خواصی که گفته اند همچنان داشته باشد لیکن بعد از
شصت سال همه مرضها که بدان نافع است همان عمل بکند اما دفع
سموم و لذوع و بیهوشی بکند و ان زمان بغوت ها جتی بزرگ بود

افتی

تریاق اربعه تریاق کوچک خوانند سود مند بود جهت گزندگی جانوران
خصوصا عقرب و باد غلیظ که در معده بود و روده و درد جگر و سپرز
و صرع و خفقان سود مند بود و اگر زنی را بچه بزیان رفته باشد یا
مشکل زاید یکمثقال فرو برند سهل گردد صنعت آن حنطیانا رومی حب الغار
زراوند طویل مر صافی از هر یک مساوی کوفته و بیخته با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال با آب سرد و بعد از دو سال
عمل وی باطل گردد تریاق السموم همه زهرها را دفع کند صنعت آن
گل مختوم حب الغار اجزا مساوی کوفته و بیخته بروغن گاو چرب کنند و
بعسل کف گرفته بسرشند و پیش از طعام دو درم فرو برند تریاق غرغره
سود مند بود جهت گزندگی جانوران و بادهای غلیظ که در روده بود
و درد جگر و سپرز و صرع و خفقان و لقوه و فالج را سود مند بود
صنعت آن حاماما سنبل هندی سپادج هندی لک مامیثا قرنفل
ریوند چینی قیمولیا قسط تلخ جنطیانا رومی از هر یک دوازده مثقال
فقاح اذخر عصاره لحیة التیس مقل ازرق از هر یک هشت مثقال
عاقرقرحا دارچینی تخم رازیانه تخم کرنب کوکرد تخم شبث اسارون
قردمانا افربیون افیون ناردین اقلیطی گل باقلا تخم کرفس کوهی
دوقو افیتمون اقریطی از هر یک سه مثقال کتیرا خشخاش سفید فلفل سیاه

از هر یک سی مثقال بزر البنج بیست و هشت مثقال بسلیخه ورق کابلی بیخ
اقراص اندروخوروق از هر یک نه مثقال تخم سداب یکمثقال
دانه اترج متقشر سماق شامی خنق از هر یک دو مثقال روغن بلسان
بیست و چهار مثقال عصاره قیصوم بیست مثقال فقاح المر چهار درم
ورق اترج سیزده مثقال صموغ و عصارات در مثلث حل کنند
و باقی ادویه کوفته و بیخته سه وزن ادویه عسل مصفی و ادویه را
بر روغن بلسان چرب کنند و بسرشند و در ظرف چینی کنند شربتی
یکمثقال شاید و قوت این هفت سال باقی باشد بعد از آن باطل شود
مثرودیطوس که اینرا از تریاقات شمرده اند سودمند بود
زهرهای مختلف و گزندگی جانوران و سگ دیوانه و قولنج را باید
و فالج و لقوه و استرخا را نافع بود و سده جگر بگشاید و درد پهلو
صلب نرم کند و سینه را از اخلاط پاک کند و رطوبتی که در شکم بود
دفع کند و درد معده و امعا رقاق و غلاظ و خون زدن باز دارد
و قوت باه بدهد و گونه روی نیکو گرداند و اشتهای طعام باز دید
کند و سنگ مثانه ریزان کند و بچه در رحم نگاه دارد و ذهن
صافی کند و جوانی نگاه دارد و دفع همه زهرها بکند و خاصیت
این نزدیکست بتریاق فاروق صفت آن مر زعفران غاریقون

زنجبیل

زنجبیل دارچینی علک البطم کثیرا از هر یک ده درم سنبل الطیب
کندر ذکر خردل سفید عیدان بلسان اسطوخودوس اذخر قسط
سیسالیوس کمافیطوس قنه رازیانج دار فلفل عصاره هوفسطیداس
جند بیدستر جاوشیر میعه ساذج هندی از هر یک هشت درم
بسلیخه فلفلان سورنجان جعده اسقوردیون دوقو اکلیل الملک
جنطیانای رومی دهن بلسان حب بلسان قوقیون وان قرص مرکب است
مانند اندروخوروق مقل از هر یک هفت درم سداب دو درم
تخم سداب ده درم اشق ناردین اقلیطی مصطکی فطراسالیون
صمغ عربی قردمانا افیون تخم رازیانه ورق گل سرخ مشکطرامشیع
از هر یک پنج درم انیسون وج فومو سکبینج اسارون از هر یک
سه درم اقاقیا هوفاریقون پسره سقنقور از هر یک چهار درم
صمغها در شراب ریحانی حل کنند و ادویه دیگر کوفته و بیخته با سه
چندان عسل مصفی بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی
یکمثقال و قوت این تا هفت سال می ماند الباب

الرابع عشر فی السنونات سنونی که دندان از اجلاد دهد
بغایت شاخ بز کوهی سوخته نمک اندرانی کف دریا از هر یک جزوی
بیخ نی سوخته دو جزو ساذج هندی ربع جزوی سنبل چینی جزوی

کوفته و بیخته سنون بسازند سنونی که دندانرا جلا دهد و بیخ آن محکم دارد
بستانند نمک اندرانی و در کاغذ ببندند و بر سر خاکستر گرم اندازند تا
سرخ شود بر دارند و چون خشک شود در قطران اندازند پس بستانند
جزوی ازان و از کف دریا و سعد و دارچینی مر خاکستر در همه از هر یک
جزوی کافور عشر جزوی کوفته و بیخته سنون بسازند سنونی که دندان
متحرک را نافع بود قرن ایل سوخته نمک اندرانی بخل سرشته و سوخته
از هر یک جزوی گلنار نیم جزو پوست هلیله زرد ورق گل سرخ از هر یک جزوی
کوفته و بیخته بر بیخ دندانی که جنبد افشانند که محکم گردد سنونی
که بوی دهن خوش کند و بیخ دندان محکم دارد و دندانرا قوت دهد
شاخ بز کوهی سوخته نمک بخل معجون کرده سوخته از هر یک ده درم
زعفران سنبل الطیب مصطکی سداب خشک از هر یک سه درم کوفته و بیخته
سنون بسازند سنونی که نقصان گوشت بیخ دندانرا بغایت سود دهد آس
اجوای ان کندر و خون سیاوشان زراوند مدحرج آرد کرسنه
بیخ سوسن اجزا بسا وی کوفته و بیخته در سکنجبین عنصلی بسرشند و طلا کنند
و بعد ازان بخل و گلاب و سرکه خوب بشویند سنونی که بوی دهان
خوش کند و دندانرا جلا دهد و بیخ ان محکم کند آرد جو بخل سرشته
کف دریا بیخ نی سوخته از هر یک شش درم هیل کبابه قاقله بسباسه

عاقرقرحا

عاقرقرحا از هر یک سه درم طباشیر سفید پوست ترنج خشک اذفر دامک
از هر یک سه درم قرنفل عود هندی مصطکی مشک از هر یک دو درم کوفته و بیخته
سنون بسازند سنونی که سیاهی دندان ببرد قنبیل ده درم فلفل چهار درم
حاما سه درم سیادج هندی دو درم مازوی سوخته نه درم کوفته و بیخته بمسواک مالند
سنونی که گند بینی دفع کند مر قلقطار سنگ پوست انار قصب
الذریره قرنفل نسرین چپ اوی کوفته و بیخته ببینی در دمند و فتیله
بشراب ریحانی ترکرده بینی را بدان ترکنند و فتیله دیگر بدان دارو
بگردانند و در بینی نهند سنونی جهت جوشیدن دهن فوفل
اقاقیا سماق بی دانه طباشیر گلنار ورق گل سرخ آرد جو مجموع بسا وی
کوفته و بیخته اول قدری سرکه و دو چندان گلاب نیم گرم کنند و یکبان باره
بران دهن بشویند بعد ازان سنون بسازند الباب
الخامس عشر فی ادهان روغن بنفشه بستانند بادام شیرین و سفید کنند
و هر یک بادام بدو نیمه کنند و خشک کنند و بهر یکی بادام نیمی گل بنفشه
در میان ان کنند و بشب در شیب جامه خواب می اندازند و بروز همچنان
پهن می کنند و چون ده روز بگذرد دیگر بنفشه مکرر کنند و تا چهل روز
پرورش دهند بعد ازان روغن بگیرند و اگر بعوض بادام مغز مغز دانه کدو
باشد شاید بلکه در وی رطوبت زیاده بود که در بادام روغن گلبادام

بادام در میان گل چنانچه در بنفشه ذکر رفت بپرورند و روغن بگیرند
روغن گل سرخ بگیرند ورق گل سرخ پاره کرده و در قنینه کنند و روغن
کنجد بر سر آن کنند و چهل روز در آفتاب آویزند بعد از آن استعمال کنند
روغن گل سفید چنانچه روغن گل سرخ گفته شد بگیرند روغن یاسمین و
خیری و سوسن و زنبق و نیلوفر و همه بدین نوع بسازند که گفته شد
روغن شاهسپرم بگیرند آب ریحانی و یک چهاریک روغن کنجد و قدری
آب بر سر آن کنند و بجوشانند تا روغن بماند و آب بسوزد
روغن کدو بسازند آب کدوی تر خوب یکمن و یک چهاریک
روغن بادام یا کنجد بر سر آن کنند و قدری آب و بجوشانند
تا آب بسوزد و روغن بماند روغن خیک درد گرده و مثانه و عسر بول
را سود دارد مالیدن و بر سر شیره سه تخم ریختن و آشامیدن
بسازند تخم چهار درم خیک نیم کوفته ده درم بجوشانند و صافی
کنند و نیم من روغن کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب بسوزد
و روغن بماند روغن قسط بزرگ سودمند بود درد جگر و معده
و سردی مفاصل و استرخاء آن قرنفل ده درم سنبل سادج
میعه سایله ایرسا [illegible] اشنه قسط از هر یک بیست درم
راسن خشک سلیخه عیدان بلسان از هر یک ده درم مرصافی

ج درم مجموع نیم کوفته یکشبانروز در آب شیرین خوب بنهند
بعد از آن بجوشانند و صافی کنند و باید که آب یکمن بود و با آتش
آهسته می پزد از اول روز تا آخر روز بعد از آن بپالایند و دو من
روغن زیت یا کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن
بماند روغن قسط کوچک عصبها را گرم دارد و سودمند بود جهت
جگر و معده که از سردی بود و موی بر رویاند چون طلا کنند
قسط مرصد درم سلیخه شش درم ورق مرماجوز چهل مثقال و نیم
کوفته در شراب کهن خوب بنهند و با آتش نرم بجوشانند پس صافی
کنند و نیم من روغن زیت یا کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب
بسوزد و روغن بماند روغن مصطکی سودمند بود جهت ضعف
معده روغن کنجد نیم من مصطکی خوب ده مثقال در قنینه کنند
و در دیگی پر آب بیاویزند و با آتش نرم می جوشانند تا مصطکی
بجای آب بگدازد و استعمال کنند روغن بابونج معتدل است
در گرمی و سردی دردها را ساکن گرداند و اعیا را دفع کند و تب
استسقائی را زایل کند و در شکم مالیدن بادها را دفع کند و مغص را
بغایت مفید بود و او را تحلیلی باشد بی جذب بخلاف دیگر
روغنها روغن شونیز که فالج و لقوه را سود دارد بگیرند شونیز

بپیست درم مغز بادام تلخ سی درم بکوبند و روغن بگیرند و اندرا
مهرهای پشت مالند و کردن من الاعراض صفت روغن بابونج بستانند
بابونه در سایه خشک کرده بیست درم نیمن روغن با آن در قنینه
کنند و بآفتاب بیاویزند تا چهل روز و بعضی بیست درم حلبه
اضافت می کنند و اگر بابونه تازه نیابند بابونه خشک بیست درم
با چهار من آب بجوشانند تا باز نیمن آید و بدست بمالند و صافی
کنند و یک رطل روغن کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب
بسوزد و روغن بماند روغن شبث ~~روغن شبث~~ روغن کنجد
نیمن با تخم شبث در سایه نم خشک کرده بیست درم در شیشه
کنند و بآفتاب آویزند چهل روز روغن حنا ورق حنا بجوشانند
و صافی کنند و روغن کنجد بران نهند و بجوشانند تا آب بسوزد
و روغن بماند روغن زردهٔ تخم مرغ بستانند زردهٔ پخته و بدست
بمالند و قدری نوشادر سوده بروی ریزند و در قنینه کنند
که بگل حکمت اندوده باشند و قدری موی تالیف بر سر قنینه نهند
و در پشت آتش کنند و در شیب قنینه کاسه بنهند که روغن دران رود
روغن مورد آب مورد تر سه رطل روغن کنجد یا بادام یک رطل
بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و چون فرو خواهد گرفت

لادن

لادن پنج درم دران بگدازند و اگر مورد تر نبود بستانند مورد
خشک دو من و نیم و بعضی آمله مقشر و پوست پنج صنوبر مساوی ورق
مورد اضافت کنند و بجوشانند و صافی کنند و یک رطل روغن
بر سر آن کنند و بجوشانند تا روغن بماند و آب بسوزد و روغن نارگیل
و بادام و گردکان و امثال آن بر طریقه روغن کنجد باید گرفت الباب
السادس عشر فی المراهم المستعمل مرهم شادنج جهت بواسیر و شقاق
عظیم نافع بود روغن بنفشه روغن بادام کل از هر یک ده درم عصارهٔ
لحیة التیس گل قبرسی گل ارمنی شادنج شسته از هر یک سه درم
افیون سه شمان و چهار جو موم سفید پنج درم اسفیداج دو درم
زعفران یکدرم داروها کوفته و بیخته و بغایت سحق کرده موم
با روغن بگدازند و در هاون کنند و بمالند نیک و داروها بدان
میریزند تا یکی شود مرهم سفید گوشت برویاند و حرارت را
نافع بود موم اسفیداج از هر یک ده درم روغن گل چهار درم
موم با روغن بگدازند و اسفیداج دران ریزند و در هاون بمالند بغایت
و اگر حرارت زیادت بود قدری کافور اضافت کنند و اگر از جهت
سوختن بود و گزندگی جانوران مرداسنگ پنج درم اضافت کنند
و چون بپزند و سرد شود قدری سفیدهٔ تخم مرغ تا آب برنند تا یکی شود

مرهم سیاه گوشت فاسد بخورد و گوشت برویاند و بیشتر از جهتها
سود مند بود مرداسنگ نیم رطل زیت صافی یک رطل و ربعی موم
صافی ربع رطلی زفت رومی هشت درم علک پنج درم علک و موم
و زفت با زیت بگدازند و مرداسنج با آن ریزند و در هاون می مالند
تا منعقد شود مرهم خل گوشت برویاند و ریش خشک کند مرداسنگ
ده درم کوفته و بیخته با چهل درم سرکه بیزند و چهل درم زیت و در هاون
کنند و بمالند بمبالغه تا یکی شود و اگر خواهند دو درم زاج زرد
کوفته و بیخته اضافت کنند و بغایت سحق کنند مرهم داخلیون جهت
خنازیر و سلع بغایت نافع بود و جهت ورمها نیز بستانند حلبه بزرک
خطمی سفید از هر یک کیلی و هر یک بجوش بنهند یکشبانروز و لعاب بگیرند
از لعاب هر یکی یک رطل و نیم و از مرداسنگ یک رطل و نیم و بغایت
سحق کنند و با زیت بجوشانند پس مرداسنگ و روغن بر سر وی
میریزند اندک اندک و بآتش نرم میجوشانند تا همه منعقد شود مرهمی
که از جهت سوختن بغایت نکوایست مر اعضایی که سوخته باشد نافع بود
بستانند اسفیداج اسرب و دم الاخوین چکیده مرداسنگ از هر یک
مساوی بغایت سحق کرده موم سفید قدری روغن کنجد و موم با هم
بگدازند و در هاون کنند و چند نوبت باب شیرین بشویند بعد از آن

داروها سوده بر آن افشانند و بمبالغه بمالند و دیگر بار بشویند
و استعمال کنند که درین باب نیکو باشد والله اعلم بحقایق الاشیا

تم المجلد الثانی من الکتاب الموسوم
باختیارات بدیعی فی عشر
اواخر من شهر صفر
سنه ۹
تم

برر العجکشت حب الغقد کوینه بیاری تخم نبستات
خوانند و بشیراز رکم دل آشوب خوانند و فلفل کوهی
هم خوانند ترف یعنی قراقروت
هر که آمد عمارتی نو ساخت رفت بمنزل دیگری
پرداخت یار نا پدار دوست مدار دوستی را
نشاید ای قدار

صمغ عربی
فلفل سفید و لیاه و بزر البنج از هر یک بیست مثقال
افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال کوفته بیخته با شیره
از هر یک یک مثقال
سنبل الطیب عاقرقرحا

نسخه بدل از افیون و برش که باین
ترکیب ان من تراز کرد سوص دای
قهوه غلیظ سنبد بنفشه خولنجان
٥ ٥ ٥
وبل
صولنجان عودالقح بسپابه کبابه
٢ ٥ ٥ ٥
قاقله صغیر قاقله کبیر فرفیون بطارخ م
٥ ٥ ٥ ٥
قشر خشخاش تخم خشخاش مافرفین آکه باشه
٢٠ ١٠ ٢
بهتر اما لازم نیست و غایه قندش اگر تنها قبل
از اشامیدن شربت مقدار نخودی تناول
کنند مثل مافرجین ایست یعنی از لوازم نیست
اما خورند نفع میکند جراحتهای دل و جگر
که از برش و افیون حاصل شده مجموع اجزای
مذکوره را خوب بکوبند و در سه من آب
بجوشانند تا ثلث کم شود و بهتر اینست که
در دیگ سنگین جوشانند یا در پیغالدین
و اگر هیچیک ازین دو میسر نشود

این طلسم را در اول ما[ه]
انگشتری سازند و در حما[یل]

الله	محمد	علی	حسن	حسین	زین العابدین	باقر	جعفر	موسی الکاظم
موسی	الرضا	محمد	تقی	علی	نقی	الحسن	العسکری	محمد
المهدی	الهادی	صاحب	العصر	وزمان	صلوات	الله	وسلم	علیهم اجمعین

یا علی
یا
کل شیء قدیر

محمد

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
الرحمن الرحیم مالک یوم
الدین ایاک نعبد و ایاک
نستعین اهدنا صراط المستقیم
صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب
علیهم و الضالین

بسم الله ال[رحمن الرحیم]
قل هو الله احد [الله الصمد]
لم یلد و لم یولد [و لم یکن]
له [کفوا احد]

بسم الله الرحمن الرحیم
قل هو الله احد الله ال[صمد]
لم یلد و لم یولد
یکن له ک[فوا احد]

UCLA

END OF REEL

PLEASE REWIND